

سیری در زندگی سیاسی و ادبی علی دشتی بهرام چوبینه

علی دشتی در سال ۱۲۷۴/۱۸۹۵، يك سال پیش از ترور ناصر الدین شاه در شهر کربلا از شهرهای عراق عرب در خانواده ای ایرانی پای به جهان گذاشت. او فرزند شیخ عبدالحسین دشتی و نوه آخوند ملا عباس دشتی از روحانیان مشهور خطه دشتی است. سلطنت ناصر الدین شاه نزدیک پنجاه سال طول کشید. وی در اوج قدرت و حکومت مطلقه خود در شاه عبدالعظیم بضرط طپانچه میرزا رضا کرمانی بقتل رسید.

مظفرالدین میرزا ولیعهد، يك ماه و هشت روز بعد از کشته شدن پدر در تهران به نام مظفرالدین شاه به سلطنت نشست. وی هنگام جلوس، چهل و چهار سال عمر داشت، اما به قول درباریان «طفلی سالخورده» بود. برادرانش کامران میرزا و ظل السلطان، او را به ریشخند می گرفتند و به طعنه «آبجی مظفرش» می خواندند و به او نسبت هم جنس گرایی می دادند. جلوس او به سلطنت در نزد عامه مردم نه با خرسندی روبرو شد و نه برای او شوکت و شکوهی به ارمغان آورد. وی مانند پدر تاجدارش سه بار با قرض از روسیه تزاری و انگلیس، با عده ای از درباریان بیکاره و هرزه به اروپا سفر کرد که جز فقر، رسوائی و شرمساری چیزی از آن سفرها برای ایرانیان حاصل نشد.

پیروزی انقلاب ملی مشروطیت ایران

تقریباً يك قرن تلاشهای مستمر اندیشمندان و آزادیخواهان و قیامهای ملی و مردمی، علیه استبداد شاهان قاجار و دستگاه روحانیت، بعد از بازگشت مظفرالدین شاه از مسافرت سوم به اروپا، بالا گرفت و بالاخره در ۱۴ مرداد ۱۲۸۵ / ۵ اوت ۱۹۰۶ مظفرالدین شاه فرمان برقراری مشروطیت را صادر کرد و در ۱۴ مهر ۱۲۸۱ / ۷ اکتبر ۱۹۰۶ برای اولین بار مجلس شورای ملی ایران افتتاح گردید. مظفرالدین شاه در ۴۵ سالگی بر اثر بیماری در ۱۸ دی ۱۲۸۵ / ۱۹۰۶ درگذشت.^۱

در همین روز به حکم رسم جاری، سلطنت به پسر ارشدش محمد علی میرزا ولیعهد رسید که چند روز بعد تاجگذاری کرد. وی به مجرد جلوس به سلطنت و تحکیم پادشاهی خویش، مخالفت و دشمنی خود را با حکومت مشروطه آشکار ساخت و برای جلوگیری آن و تعطیل مجلس به هرگونه اقدامی دست زد.

محمد علی شاه تحت تأثیر سیاست روسیه تزاری بود. وی با همکاری و پشتیبانی روحانیون مرتجع و طرفدار استبداد زیر عنوان «مشروطه مشروعه» به سرکردگی شیخ فضل الله نوری، اقدام به انحلال مشروطه و تعطیل مجلس کرد. اما اقداماتش با قیام ملی در سراسر ایران مواجه شد و شکست خورد.

محمد علی شاه مجلس را به توپ بست، مشروطه خواهان را توقیف، محاکمه، تبعید و یا اعدام کرد و يك دوره استبداد کامل به شیوه عصر ناصری برقرار ساخت که یکسال طول کشید و بالاخره با قیام عامه ملت در تبریز، مازندران، گیلان، شیراز و تهران روبرو گردید. در ۲۶ آوریل ۱۹۰۹ ارتش تزاری

۱ [«روزشمار تاریخ ایران» تألیف باقر عاقلی. فرهنگ معین روز مرگ مظفرالدین شاه را ۱۳۲۴/۱۹۰۶ می نویسد]

طبق قرارداد ۱۹۰۷ برای استحکام حکومت استبدادی محمد علی شاه، وارد آذربایجان شد و به کمک محمد علی شاه شتافت و عده ای از سران مشروطه در تبریز به دار آویخته شدند. قرارداد سرتی ۱۹۰۷ میان دولت روسیه و انگلیس بر سر تقسیم ایران به دو منطقه نفوذ روس و انگلیس و منطقه بی طرف، آزادیخواهان را علیه روس و انگلیس برانگیخت، حتی طرفداران این دو قدرت استعماری را در ایران، کاملاً سرخورده و خشمگین ساخت و سبب تمایل بخش بزرگی از آزادیخواهان به سیاست کشور آلمان گشت و موجب تأسیس احزاب ناسیونالیستی در ایران شد. به هر روی محمد علی شاه در مقابل قیام آزادیخواهان مقاومت نیاورد و با عده ای از نزدیکان خود به سفارت روس در زرگنده رفت و عملاً به دولت روسیه پناهنده شد.

اداره امور کشور به کمیسیون مجلس عالی سران مشروطه واگذار شد و در این کمیسیون به اتفاق آراء محمد علی شاه به علت فرار و پناهندگی به سفارت روس، از سلطنت خلع ۲۹ تیر ۱۲۸۸ (و مجبور به ترك ایران شد. وی پس از هفتاد و پنج روز اقامت در سفارت خانه بیگانگان در ۷ مهر ۱۲۸۸/۱۹۰۹ خاك ایران را ترك کرد و به روسیه رفت.

احمد شاه قاجار

احمد شاه که نوجوانی دوازده ساله بود. چندبار سوار الاغ، پا به فرار گذاشت تا به سفارت روس، نزد پدر و مادرش در زرگنده برود؛ ولی او را درباریان دو باره به کاخ شاهی باز گرداندند. ^۲ وی چون هنوز به سن قانونی نرسیده بود، مدت پنج سال تحت نظر نایب السلطنه هائی که از جانب مجلس تعیین میشدند، سلطنت کرد.

کشورهای اروپائی خود را برای مقابله با جنگ مجهز میکردند تا چگونه در جنگ جهانی مشارکت کنند و یا بیطرف بمانند. اما درباریان ایران در تدارک جشن تاجگذاری بودند و تمامی فکر زمامداران فاسد و جاهل متوجه چراغانی و بر پا ساختن طاق نصرت بود.

جنگ جهانی اول

احمد شاه در تابستان ۱۲۹۳/۱۹۱۴ به سن قانونی رسید و در همین سال تاجگذاری کرد. شروع سلطنت او با آغاز جنگ جهانی اول مقارن افتاد. اوضاع سیاسی، اقتصادی و نظامی کشور سامانی نداشت. ارتش تزاری شمال ایران تا قزوین را زیر نفوذ خود داشت و انگلیس ها جنوب ایران تا اصفهان را در زیر تسلط خود داشتند. در جریان جنگ قوای عثمانی، متحد آلمان، از جانب مغرب وارد ایران شد.

دولت ایران اعلام بیطرفی کرد، اما از جانب روس و انگلیس پذیرفته نشد و در واقع قسمت اعظم خاک ایران در اشغال قوای نظامی بیگانه بود. در آغاز جنگ شیخ الاسلام عثمانی فتوای جهاد علیه انگلستان، فرانسه و روسیه را صادر کرد. یکی از مراجع بنام شیعه آن زمان، میرزا حسن شیرازی فتوای شیخ الاسلام عثمانی را تأیید کرد و محاربه با انگلیس و روسیه را برای شیعیان واجب شمرد.

رقیب او آیت الله سید محمد کاظم خراسانی، یکی دیگر از مراجع بزرگ آن زمان به دولت ایران توصیه نمود تا به روس و انگلیس بپیوندد و فتوای علیه عثمانی و آلمان را صادر کرد. دو فتوای متضاد و متغایر از دو مجتهد طراز اول میان طلاب و روحانیون و هم چنین طرفداران این دو مرجع تقلید اختلاف ایجاد کرد و هر گروهی معجزه ای و شایعه ای پیرامون ولی نعمتان خود میساختند.

۲ [نگاه کنید به «تاریخ اوایل انقلاب مشروطه ایران» تألیف سید حسن تقی زاده، صفحه ۸۶ و یا کتاب «سیمای احمد شاه قاجار» تألیف دکتر محمد جواد شیخ الاسلامی، نشر گفتار، صفحه ۲۳]

طرفداران آیت الله حاج میرزا حسن شیرازی بر سر منابر میگفتند: امپراتور، مردم و ارتش آلمان مسلمان شده و سربازان بازوبند « لا اله الا الله محمد رسول الله » با خود حمل میکنند و تا آنجائی پیش رفتند که امپراتور آلمان را مروج و مدافع اسلام نامیدند و به امپراتور آلمان، ویلهلم دوم، عنوان « حاج ویلهلم مؤید الاسلام » دادند و پادشاه مسلمانان خواندند.³

طرفداران آیت الله سید محمد کاظم خراسانی دولت و ملت مسلمان عثمانی را نجس میشمردند، ولی با افسران و عمال انگلیس ساعت ها در خانه خود به مشاوره و تبادل نظر می نشستند و مورد تحقیر و ایراد طلاب گروه مخالف قرار می گرفتند.⁴

دامنه این تبلیغات و طرفداریهای ابلهانه به ایران هم کشید و رجال سیاسی و نظامی به دو دسته تقسیم گردیدند. عده ای از رجال سیاسی و مذهبی به طرفداری آلمان و عثمانی مشغول شدند. شعرا در مدح امپراتور آلمان شعر گفتند. نویسندگان و روزنامه نگاران در ستایش جنگ علیه انگلیس و روسیه مقالات نوشتند. رجال سیاسی و ادبی در خواب، رویای رهائی ایران از شر روس و انگلیس را میدیدند و خلاصه فصل جدیدی در ادبیات سیاسی ایران مفتوح گردید.

تهدید روس و انگلیس به دولت، سبب مهاجرت جمعی از مجلسیان و تعطیل مجلس شد. در هجرت دولت آزاد ایران بوجود آمد و موجب از کار افتادن تمامی قوای کشور گردید. بدینگونه در طول چهار سال از سلطنت احمد شاه، ایران در اشغال بیگانگان بود و نخست وزیران انتخابی او علناً به طرفداری از روسیه و به ویژه انگلیس مشهور بودند و معاهده ها و قراردادهای ننگینی امضاء کردند که به سبب تعطیل مجلس به تصویب نهائی نرسید، اما بعدها باعث گرفتاری ایران شد. استقلال سیاسی و ارضی ایران از جانب طرفین جنگ به وضوح نادیده گرفته میشد. مستوفی الممالک نخست وزیر که مدافع بیطرفی ایران در جنگ بود در اثر فشار انگلیس و روس عزل و شاهزاده عبدالحسین میرزا فرمانفرما که مورد اطمینان دولت انگلیس بود نخست وزیر گردید. وی اعلام بیطرفی ایران را نادیده گرفت و مسبب موافقتنامه ژانویه ۱۹۱۶ شد، که ظاهراً سرّی بین روس و انگلیس بسته شده بود و این دو کشور را مجاز میساخت تا پس از پیروزی در جنگ، ایران را به نحوی بین خود تقسیم نمایند.

قبلاً در دوران محمد علی شاه قاجار و استبداد صغیر قرارداد سرّی دیگری بین روس و انگلیس بر سر تقسیم ایران در سال ۱۹۰۷ بسته شده بود. اما انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ و نظر دولت جدید روسیه مبنی بر عدم دخالت در امور دیگران، مانع تقسیم ایران گردید.

ایران عملاً از دوران مظفردالدین شاه تا انقراض قاجاریه، به دو منطقه نفوذ تقسیم شده بود. در شمال ایران دیویزیون قزاق و در جنوب، بریگاد انگلیس با هزاران سرباز انگلیسی و هندی حضور داشتند. با انقلاب اکتبر، نیکلای دوم تزار روسیه مجبور به استعفاء شد. بلشویکها زمام امور روسیه را بدست گرفتند. انتشار خبر پیروزی کمونیستها در روسیه و انقراض سلطنت در آن کشور، ارتش اشغالی روسیه در ایران را دچار سردرگمی عمیقی کرد. عده ای از نظامیان روس به انقلاب کمونیستی پیوستند و عده ای به تزارها وفادار ماندند و در خاک ایران به فعالیت علیه دولت انقلابی روسیه مشغول

3 [کتاب «سیاحت شرق» خاطرات آیت الله آقا نجفی قوچانی، صفحه ۵۲۳]

4 [خاطرات آیت الله قوچانی، صفحات ۵۷۵ تا ۶۰۸ و کتاب «ایران در جنگ بزرگ» از احمد علی سپهر]

شدند.

اعلامیه لنین رهبر انقلاب روسیه

لنین رهبر انقلاب روسیه، طی پیامی در ۲۵ آذر (۱۲۶۹) ۱۹ دسامبر ۱۹۱۷، سیاست جدید دولت انقلابی روسیه در قبال کشورهای آسیائی و به ویژه ایران را بشرح زیر اعلام داشت :

«رفقا، برادران، وقایع عمده در خاک روسیه در جریان است؛ خاتمه مجازات خونینی که از برای تقسیم ممالک دیگران شروع شده بود نزدیک است. سلطنت وحشیانه [تزارها] که زندگانی ملل عالم را بنده خود قرار داده بود مقهور گردید. عمارت کهنه و پوسیده استبداد و بندگی در زیر ضربات انقلاب روس خراب می شود ... حکومت مملکت در دست ملت است ... در این مقصود مقدس روسیه تنها است ... و آن هندوستان دور دست که قرون متمادی در تحت ظلم و فشار درندگان متمدن اروپا [انگلیس] واقع شده بود بیرق انقلاب برافراشته ... سلطنت غارت و زور سرمایه داران منقرض گردید.

مسلمانان مشرق، ایرانیان، ترکها، عربها، هندوها و تمام طوایفی که سیاح حریص اروپا، زندگی و دارائی و آزادی آنها را در قرون متوالی مال الاجاره از برای خود قرار داده و غارت گران جنگجوی می خواهند ممالک آنها را تقسیم کنند!

ما اعلام می کنیم که عهدنامه سرّی راجع به تقسیم ایران، محو و پاره گردید و همین که عملیات جنگی (جنگ جهانی اول) خاتمه یافت، قشون روس از ایران خارج می شود و حق تعیین مقدرات ایران بدست ایرانیان تأمین خواهد گردید ... ای مسلمانان روسیه، ای مسلمانان مشرق زمین، در راه تجدید حیات عالم، ما از جانب شما انتظار هم عقیدگی و مساعدت را داریم ..»

اعلامیه لنین آشفتگی عمیقی در دیپلماسی ایران ایجاد کرد. بطوریکه دولت ایران با ناباوری و تردید به کاردار سفارت خود در پتروگراد مأموریت داد که توضیح بیشتری از دولت انقلابی روسیه بخواهد. در تاریخ ۲۶ دی ۱۲۹۶ / ۱۶ ژانویه ۱۹۱۸، نامه ای به امضای تروتسکی رئیس کمیساریای دولت شوروی به کاردار سفارت ایران در پتروگراد به شرح زیر تسلیم گردید:

«نظر به اینکه ملت ایران از وضع آتیه عهدنامه ۱۹۰۷ منعقد بین روس و انگلیس مردد است، با نهایت احترام به نام حکومت جمهوری روسیه، مراتب ذیل را به استحضار خاطر شریف می رساند: موافق نص صریح اصول سیاست بین المللی که در کنگره دوم کمیسرهای ممالک روسیه در ۲۶ اکتبر ۱۹۱۷ مقرر شده است، شورای کمیسرهای ملت روس اعلام می دارند که معاهده فوق الذکر نظر به اینکه علیه آزادی و استقلال ملت ایران بین روس و انگلیس بسته شده، به کلی ملغی و تمام معاهدات سابق و لاحق آن نیز که هر جا حیات ملت و آزادی و استقلال ایران را محدود نماید از درجه اعتبار ساقط خواهد بود.

در خصوص تعدیات دستجاتی از قشون روس که هنوز خاک ایران را تخلیه نکرده اند، باید خاطر نشان شود که این ترتیبات بر خلاف اراده و میل ما صورت گرفته و ناشی از جهالت قسمتی از سربازان و سوء نیت ضد انقلابی فرماندهان ایشان است. شورای کمیسرهای روسیه آنچه در حیز قدرت دارد به استخلاص ایران از مأمورین تزار و سرمایه داران امپراطوری خود که هم دشمن ملت ایران و روسیه می باشند مبذول داشته، تمام اتباع روس را که مرتکب اعمال تجاوزکارانه نا مشروع نسبت به ملت ایران شده اند مجدانه موافق قوانین انقلابی [دولت روسیه] تنبیه خواهد کرد و در زمینه روابط بین المللی با همه امکانات جدیت خواهد کرد که به تخلیه کامل قشون عثمانی و انگلیس از ایران موفقیت

حاصل کند.

صمیمانه امیدوارم موقع آن نزدیک شده باشد که ملل دنیا، حکومت‌های خود را به جلوگیری از تجاوزات نسبت به ملت ایران و ادار و موانع توسعه قوی و ترقی آزادانه مملکت مزبور را مرتفع نمایند. بهر حال شورای کمیسرهای ملت روس فقط روابطی را با ایران معتبر می‌داند که مبنی بر تعهداتی به رضایت طرفین و احترامات بین دو دولت باشد.⁵»

انتشار متن اعلامیه لنین و نامه تروتسکی به کاردار سفارت ایران در پتروگراد و آنگاه انتشار متن تمامی قراردادهای سرّی بین حکومت تزاری روسیه و امپراتوری انگلیس، توسط دولت انقلابی روسیه، سبب خشنودی نیروهای آزادیخواه و مترقی در ایران گردید و بیش از پیش برای دولت انگلیس و عمال او در ایران، رسوائی بوجود آورد و سبب مشکلات فراوانی برای هدفهای استعماری انگلیس در ایران شد.⁶

اتحاد جماهیر شوروی در اعلامیه ۱۴ ژانویه ۱۹۱۸ رسماً الغای کلیه امتیازات و حقوقی که روسهای تزاری به زور از ایران گرفته بودند اعلام داشت و در اعلامیه مورخ ۲۶ ژوئن ۱۹۱۹ دولت شوروی مفاد اعلامیه های قبلی خود را تکرار و طرح قراردادی حاوی الغای امتیازات تزاری و کاپیتولاسیون و انصراف از دریافت قروض و تحویل راهها و خطوط آهن و تأسیسات بندری را به دولت ایران پیشنهاد کرد و چندی بعد طبق قرارداد جدیدی در ۱۹۲۱ مناسبات ایران و اتحاد جماهیر شوروی دوستانه و صلح آمیز گردید.

جنگ جهانی اول که بر سر تقسیم مستعمرات و تحصیل منافع و امتیازات میان امپراتوریهای اروپائی در گرفته بود با پیروزی انگلیس و فرانسه خاتمه یافت. امپراتوری عثمانی از هم پاشیده شد و کشورهای سوریه، لبنان، عراق، عربستان سعودی، کویت و عده ای شیخ نشین در اطراف خلیج فارس و مرزهای ایران بوجود آمد که رسماً دست نشانده فرانسه و انگلیس گردیدند.

پیروزی انقلاب کمونیستی و اعلام سیاست دوستانه دولت انقلابی روسیه با ایران، سبب دغدغه خاطر انگلیسی ها گردید و احتمال نشر و نفوذ عقاید انقلابی در خاورمیانه و آسیا خواب راحت را از آنان ربود. سیاست جدید انگلیس بر آن بود که گردا گرد اتحاد جماهیر شوروی حصارهای قوی و نزدیک به خود که مانع از توسعه عقاید کمونیستی گردد، در اطراف روسیه به وجود آورد. در ترکیه آتاتورک جمهوری ترک جوان را بوجود آورد و عراق هم تحت قیمومیت انگلیس در آمد. اما در ایران که به دروازه های شبه قاره هند نزدیک تر و علاوه بر آن نابسامانی های اقتصادی و سیاسی عمیق تر و بویژه ضعف حکومت مرکزی در اداره کشور به چشم میخورد، ایران را به شدت برای پذیرفتن عقاید و آراء سوسیالیستی آماده ساخته بود. بویژه که آزادیخواهان و اندیشمندان ایرانی مفتون انقلاب و دگرگونیهای روسیه شده بودند که در ادبیات سیاسی آن زمان ایران انعکاس عمیقی پیدا کرد.

علی دشتی که روحی حساس، ملتهب و عاصی داشت تحت تأثیر اعلامیه های صلح جویانه لنین رهبر انقلاب اکتبر روسیه و اندیشه های آزادیخواهانه ملی که آن زمان فضای جامعه ایرانی را لبریز ساخته

⁵ [نقل از کتاب «روزشمار تاریخ ایران» تألیف باقر عاقلی، جلد اول، صفحه ۳۶۸ تا ۳۶۹. ترجمه متن هر دو نامه بسیار نارسا و به انشای آن زمان است، با این حال مطالعه آن خالی از فایده نیست]

⁶ [اعلامیه لنین در میان روشن بینان جامعه آن زمان ایران تأثیر عمیقی گذاشت. کسروی در سخنرانی خود به مناسبت «یکم دیماه» روز کتاب سوزی در سال ۱۳۲۳ می گوید: «لنین آن مرد دادگر رشته کارهای کشور بزرگ روس را به دست گرفته یکی از دادگرهایش این می بود که ایران آزاد گردد و سپاه روس پس از ده سال بودن و نشستن از ایران بیرون روند» صفحه ۵۱ چاپخانه پیمان]

بود، در کتاب «ایام محبس» شیفتگی خود را از اصول سوسیالیسم پنهان نداشت و با شوریدگی نوشت: «ای بشر دوست ها، به نام عقل و انصاف، به نام سعادت بشر، به نام آسایش گیتی به این تمدن ننگین تر از توحش خاتمه دهید. اشک برای دنیا بس است. فضای آسمان برای طنین ناله های بشریت کوچک است.»

تا کی میلیون ها فرزند آدم در زیر طبقات زغال سنگ، در زوایای ظلمت زده مؤسسات صنعتی مصدوم شوند تا بر عده کیسه های طلایی يك نفر حریص افزوده گردد، میلیون ها خانواده با گرسنگی و پریشانی زندگی کنند، تا جنون تجمل و خود پسندی این مجسمه های غرور و نخوت سیراب شود. ای ماشین های فلسفه باف، ای دماغ های جامد، ای مزدورهای سعادت دیگران، ای شمانی که به قوه الفاظ مجوّف [میان تهی]، اصول سوسیالیزم را مخالف عمران و تکامل تمدن می دانید، بس است يك قدری عمیق شوید، به فلسفه حیات و منتهاالیه زندگانی فکر کنید⁷»

دستی شیفتگی به لنین و سوسیالیسم را هیچگاه فراموش نکرد و در جلسات علنی مجلس شورای ملی در خطابه های خود از انقلاب سوسیالیستی با اشاره به نیکی یاد می کرد. در ۱۶ بهمن ۱۳۲۰ در بیست و دومین جلسه دوره سیزدهم مجلس پس از سرزنشهایی که بر رضا شاه روا می داشت گفت: «امروز قرن بیستم است. مخصوصاً که يك طرف کشور ما انقلاب سوسیالیستی قسمتی از دنیا را اداره میکند.» او احترام خود را به «لنین» آشکارا میان دوستان بیان می داشت و حتی وی را در کتاب ۳۲ سال «قوی ترین مرد قرن بیستم» می نامد و «لنین» را از نظر پایداری و استقامت در رسیدن به هدف و منظور خود هم طراز رسول الله توصیف می کند.

یاد آوری این نکته خالی از فایده نیست که آن زمان اندیشه های سوسیالیستی و یا به قول دستی «حق و عدالت» خواهی در میان اندیشمندان و انقلابیون صدر انقلاب ملی مشروطه ایران و سپس پس از پیروزی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ رسوخ چشمگیری داشت و احزابی چون «سوسیال دموکرات»، «حزب اتفاق و ترقی» و «جمعیت ترقیخواهان» همگی اهداف سوسیالیستی و یا شبه سوسیالیستی داشتند. نخستین حزبی که در ایران تشکیل شد، اندیشه های سوسیالیستی داشت و محمد امین رسول زاده از سران آن بشمار می رفت. این حزب وکلایی نیز مانند تقی زاده و سلیمان میرزا اسکندری در مجلس شورای ملی داشت.⁸

وثوق الدوله عامل انگلیس!؟

در ۲۵ تیرماه ۱۲۹۷ (۱۹۱۷) عده ای از روحانیون به دسیسه و تحریک عمال انگلیس در ایران، از آن جمله سید حسن مدرس، در شاه عبدالعظیم تحصن اختیار کردند و با تشکیل جلسات و ایراد سخنانی از احمد شاه عزل صمصام السلطنه را از رئیس الوزرائی خواستار شدند. همراه با روحانیون، بازاریان و اصناف تهران دکانهای خود را بستند و ضمن تظاهرات، برکناری صمصام السلطنه را تنها شرط باز کردن دکانین خود اعلام نمودند.⁹

تمامی این زمینه سازیها نتیجه تمهیداتی بود که طرفداران سیاست انگلیس با رضایت و همکاری احمد شاه بوجود آورده بودند، تا میرزا حسن وثوق الدوله را که از عمال انگلیس بود به رئیس الوزرائی

7 [کتاب «ایام محبس»]

8 [مراجعه کنید به کتاب «فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران» از فریدون آدمیت و «مرامنامه ها و نظامنامه های احزاب سیاسی ایران» به کوشش منصوره اتحادیه]

9 [کتاب «روز شمار تاریخ ایران»، جلد اول، صفحه ۹۱]

برسانند و احتمالاً از این موضوع صمصام السلطنه آگاه بود. احمد شاه در ۲۶ تیرماه ۱۲۹۷ (۱۹۱۸) صمصام السلطنه را عزل و وثوق الدوله را بنا به تقاضای سید حسن مدرس و عده ای از روحانیون پر نفوذ به رئیس الوزرائی منصوب کرد.

صمصام السلطنه بدون توجه به عزل خود و بر خلاف میل انگلیسیان دستور داد حکومت نظامی را لغو کنند و قرارداد کاپیتولاسیون را که الغای آن از جانب دولت انقلابی شوروی اعلام شده بود و هنوز دولت انگلیس آن را لغو نکرده بود و بر اجرای آن با فشاری داشت، غیر قانونی اعلام کرد.

وثوق الدوله در ۶ مرداد ۱۲۹۷ رسماً کار خود را آغاز کرد و از ورود صمصام السلطنه که خود را هنوز نخست وزیر و کابینه خود را قانونی می پنداشت به مقر دولت جلوگیری نمود.

میرزا حسن خان وثوق الدوله، که از اشراف قاجاریه و از رجال پر قدرت سیاسی وقت بود، با توافقی پنهانی با انگلیس ها در پی تأمین نظریات دولت انگلیس بر آمد. وی در اول فرودین ۱۲۹۶ (۱۲ مارس ۱۹۱۷) تشکیل بریگاد تفنگداران انگلیس را در جنوب ایران به رسمیت شناخت و تمامی اعلامیه ها و نامه های رسمی حکومت انقلابی روسیه را در قبال ایران، نادیده شمرد و در حفظ منافع انگلیس در ایران جدیت صمیمانه ای نشان داد.

دولت وثوق الدوله بر سرکار بود که جنگ جهانی در ۲۲ آبان ۱۲۹۷ (۱۹۱۹) بطور رسمی پایان یافته اعلام گردید. دولت فرانسه از طریق سفارت خانه خود در تهران پایان جنگ جهانی و شکست آلمان و عثمانی را اعلام کرد و قوای عثمانی از ایران خارج شد، ولی قوای نظامی انگلیس نه تنها از ایران خارج نشد، علاوه برین وثوق الدوله پنهانی با انگلیسیان در تهیه و نوشتن يك معاهده جدیدی بود که در عمل نه تنها کاپیتولاسیون را تأیید و تثبیت میکرد، بلکه به صورت رسمی ایران را در ردیف مستعمره های انگلیس قرار میداد و بالاخره در ۱۷ مرداد ۱۲۹۸ (۹ اوت ۱۹۱۹) وثوق الدوله طی اعلامیه ای امضای قرارداد بین ایران و انگلیس را فاش ساخت.

مجلس به علت عدم حضور نمایندگان تعطیل بود و قرارداد بین وثوق الدوله و وزیر مختار انگلیس سر پرسی کاکس به امضاء رسید. به همین دلیل در تاریخ ایران این قرارداد به قرارداد وثوق الدوله - کاکس معروف است. متن قرارداد با زیرکی خاصی نوشته شده بود و جابجا از استقلال ایران هم گفتگو میرفت. اما تمامی مسائل مالی و نظامی ایران در بست در اختیار دولت انگلیس قرار میگرفت. طبق مواد این قرارداد ارتش، ژاندارمری و دیویزیون قزاق متحدالشکل میشدند و در ضمن دولت انگلیس به ایران دو میلیون لیره انگلیس وام میداد.

وثوق الدوله به بهانه مساعده مالی، ارتش و مالیه مملکت را در اختیار بریتانیا گذاشت و در واقع به اجراء قرار داد شروع کرد. بریتانیا غیر از پرداخت وام دو میلیون لیره ای، مبلغ کلانی هم به عنوان هدیه به وثوق الدوله و دیگر دست اندرکاران قرارداد پرداخت کرد.¹⁰

احمد شاه به فرنگ رفت و مدتی هم مهمان دولت فخریه انگلیس بود. مخارج سفرهای احمد شاه و حتی حقوق ماهیانه وی از محل همان قرضه و وام انگلیس پرداخت میشد. احمد شاه بخاطر این خوش خدمتی وثوق الدوله، با همه مخالفت‌هایی که مفاد قرارداد در عامه ایرانیان ایجاد کرده بود، زمامداری وثوق الدوله را تمدید می کرد و به او فرصت میداد تا قرارداد ننگین وثوق الدوله - کاکس صورت اجرائی

10 [برای اطلاعات بیشتر در مورد قرارداد وثوق الدوله - کاکس و میزان رشوه وزراء و متن قرارداد مراجعه کنید به کتاب «سیمای احمد شاه قاجار» از استاد دکتر محمد جواد شیخ الاسلامی و یا کتاب «زندگانی سیاسی سلطان احمد شاه» تألیف و نگارش حسین مکی]

بگیرد!

درخواست های دولت جدید شوروی برای عقد قرارداد صلح و پیشنهادهای جدید همکاری دوستانه آنان عمداً از جانب وثوق الدوله بی جواب می ماند و حاضر به مذاکره با دولت شوروی نمی شد و حتی وثوق الدوله کنسول قبلی از جانب دولت تزاری در ایران را هنوز به رسمیت می شناخت و کنسول جدید دولت انقلابی را فاقد صلاحیت می دانست. قزاقهای روسیه تزاری ساکن در مناطق شمالی ایران به طرفداری از تزارها، کنسول دولت انقلابی را که راهی تهران بود و حاضر به هرگونه مصالحه و قرارداد جدیدی به نفع ایران بود، به اشاره انگلیس و موافقت وثوق الدوله دستگیر و در ساری تیرباران کردند.

دولت آمریکا توسط وزیر مختار خود در ایران به انعقاد قرارداد وثوق الدوله - کاکس شدیداً اعتراض کرد و حتی معادل دویست هزار تومان مواد خوراکی که بطور کمک رایگان ماهیانه به دولت ایران میداد، در اعتراض به قرارداد وثوق الدوله قطع کرد.

انتشار اعلامیه وثوق الدوله و متن قرارداد وی با کاکس، آتش شورش و مخالفت علیه وثوق الدوله را در سراسر ایران شعله ور گردانید و بخصوص در میان نظامیان آزادیخواه و استقلال طلب آنچنان تأثیر ناگواری گذارد که حتی سرهنگ فضل الله خان آق اولی یکی از افسران میهن دوست ژاندارمری در اعتراض به این قرارداد خفت بار که متضمن تحت الحمایگی ایران توسط انگلیس بود، در دفتر فرماندهی و در مقابل چشمان افسران و سربازان، با هفت تیر خود، انتحار کرد. عمل شجاعانه او سبب بیداری جنبش ضد استعماری در میان قزاقان و قوای نظامی کشور شد. بویژه آن که در اثر تبلیغات آلمان در حین جنگ جهانی اول، اندیشه های ناسیونالیستی و ضد انگلیسی رونق دو باره ای یافته بود.¹¹

سقوط قاجاریه و به قدرت رسیدن رضا شاه

اوضاع اقتصادی کشور به سبب هجوم قوای خارجی و زدو خوردهای آنان در محدوده سرزمین ایران در دوران جنگ جهانی اول و خرابیهای ناشی از شورشهای ضد دولتی در نواحی مختلف کشور به وخامت کامل گرایده و زندگی مردم را به فلاکت و نیستی کشانده بود. خزانه کشور تهی بود. میلیونها قرض خارجی وجود داشت. کشاورزی راکد و هزینه زندگی سرسام آور شده بود. قحطی، گرسنگی و بیماری سراسر کشور را فرا گرفته بود. حتی دولت قادر نبود حقوق ناچیز ماهیانه افراد ژاندارمری و قزاق را که تعداد زیادی هم نبودند بپردازد و حقوق آنان مدتها بود که پرداخت نشده بود.

در چنین دورانی، علیه حکومت قاجارها و دولت های دست نشانده خارجی، نهضت های آزادیخواهانه جنگل در گیلان، قیام خیابانی و لاهوتی در تبریز و قیام محمد تقی خان پسیان در خراسان به وجود آمد. سران و یا اعضاء پر نفوذ اکثر قیامهای نامبرده فرماندهان نظامی و ژاندارمری بودند که در عمق وجود خود میل داشتند بر خرابه های کشور، دولتی آزاد ایجاد نمایند و میهن خود را از شر دخالت خارجیان رها سازند. در اغلب نواحی کشور ایلات و عشایر سر به شورش برداشتند و در حقیقت در تمامی سرزمین ایران نا امنی و هرج و مرج به وجود آمده بود. عامه مردم و هم چنین رجال نظامی و سیاسی، حتی طرفداران ادامه پادشاهی قاجاریه، عمیقاً ضرورت برقراری یک قدرت مرکزی را در ایران احساس می کردند و از هر نظر توده ایرانی آماده پذیرش روی کار آمدن یک دولت مقتدر و متمرکز ملی بود. شاه مشروطه و دولت مشروطه در این زمان تنها جنبه تشریفاتی داشت و بازیچه ای

در دست دولت استعماری بریتانیا بود.

احمد شاه که در سفر اروپا بود، پس از زیارت نجف و کربلا از راه خرمشهر وارد ایران شد و پس از چند روز در اثر فشار مخالفین و مقاومت آزادیخواهان و استقلال طلبان، وثوق الدوله مجبور به کناره گیری از پست رئیس الوزرائی شد و میرزا حسن خان مشیرالدوله به رئیس الوزرائی منصوب گردید. وی برای تأمین آرامش طی اعلامیه ای، لغوی تصویب قرارداد وثوق الدوله را بستگی به نظر مجلس شورای ملی دانست. این اعلامیه مورد قبول آزادیخواهان قرار نگرفت و مشیرالدوله استعفاء داد و سپهدار رشتی رئیس الوزراء شد و او هم نتوانست در مقابل هرج و مرج و آشوبی که در سراسر کشور به علت عدم کفایت شاه و رجال درباری ایجاد شده و مشکلات اقتصادی و سیاسی فراوانی را به همراه آورده بود تاب بیاورد و از همه مهم تر نتوانست امنیت و آرامشی در کشور ایجاد کند و بالاخره در ۲ دی ۱۲۹۹ (۱۹۲۱) استعفای خود را تسلیم احمد شاه کرد.

احمد شاه نخست به میرزا حسن مستوفی الممالک و سپس میرزا حسن مشیرالدوله و آنگاه عبدالمجید میرزا عین الدوله پیشنهاد رئیس الوزرائی کرد و همه آنها از قبول این مسئولیت سر پیچیدند و بالاخره سپهدار رشتی مجدداً مأمور تشکیل کابینه شد. تشکیل کابینه وی ۲۶ روز طول کشید. زیرا هیچکدام از رجال سیاسی حاضر به قبول پست وزارت در آن دوران پر التهاب نشدند. به هر روی وی موفق شد پس از ۲۶ روز مطالعه و بحث و گفتگو در ۲۸ بهمن ۱۲۹۹ هیئت وزیران خود را به احمد شاه معرفی و شروع به کار کند.

یک روز بعد، در ۲۹ بهمن ۱۲۹۹ بریگاد قزاق زیر فرماندهی رضاخان میرپنج که در مأموریتهای نظامی در نواحی مختلف کشور موفقیت‌هایی به دست آورده بود و تازه پیروزمندانه از سرکوب جنگلیان از شمال کشور به قزوین وارد شده بود، به سمت تهران حرکت کرد. در همان روز احمد شاه هیئتی را عازم کرج کرد تا از ورود قوای قزاق به تهران جلوگیری کند. اما رضا خان میر پنج تصمیم خود را گرفته بود و حرکت به سوی تهران را ادامه داد و در دوم اسفند ۱۲۹۹ در شاه آباد تهران اردو زد. در همین روز ادیب السلطنه معاون رئیس الوزراء و رئیس دفتر احمد شاه برای مذاکره به شاه آباد رفتند و پس از ملاقات با رضاخان هر دو بازداشت گردیدند.

سید ضیاء الدین طباطبائی مدیر روزنامه «رعد»، یک جوان سی و دوساله ماجراجو که اشتهار داشت با سفارت انگلیس رفت و آمدهای وسیعی دارد، یکباره عبا و عمامه خود را تبدیل به سرداری و کلاه پوستی نمود و با مقدار زیادی پول نقد که از سفارت انگلیس دریافت کرده بود به شاه آباد نزد رضا خان میرپنج رفت و به او پیوست. او در شامگاه همان روز برای قزاقان نطق مهیجی ایراد کرد و سپس به هریک از افراد و نفرات سه ماه حقوق عقب افتاده قزاقان پرداخت شد و بریگاد قزاق به سمت تهران حرکت کرد.

در سپیده دم سوم اسفند ۱۲۹۹ (فوریه ۱۹۲۱) قوای قزاق به فرماندهی میر پنج رضاخان، فرمانده تیپ همدان وارد تهران شد و تمامی ادارات دولتی و مراکز حساس شهر را متصرف گردید. سفارتخانه ها محاصره و کلیه زندانیان سیاسی آزاد شدند. تیر اندازی برای ارباب مردم تا ظهر ادامه یافت و از طرف رضاخان یک اعلامیه در ۹ ماده صادر و بموجب همین اعلامیه حکومت نظامی اعلام گردید. «سروصداها زود خوابید و همه چیز آرام گرفت... بعدها که» پدرم [برای دوستانش جریان آن شب را تعریف میکرد، میگفت: آن شب رضا خان میر پنج به ما افسران آتریاد تهران که در محوطه ارکان حرب جمع شده بودیم گفت «من از طرف خدا مأمورم که ایران را نجات بدهم»¹²

کودتا بدون اطلاع احمد شاه و دربار او انجام گرفت. اما سفیر و مأمورین عالی رتبه انگلیس در ایران و بویژه ژنرال ادموند آیرون سایید فرمانده قوای انگلیس در ایران از آن کاملاً با خبر بوده و کودتا طبق نقشه وی انجام گرفت. ژنرال آیرون سایید قبل از اینکه با رضا خان میر پنج پیرامون کودتا صحبتی کند، انجام کودتا را نخست با سر لشکر محمد خان نجوان (امیر موثق) در میان گذاشته بود، اما وی به آیرون سایید چنین پاسخ داده بود که این «کار رضا خان است، به او مراجعه کنید»¹³ به نظر میرسد که دولت و وزارت خارجه و سازمانهای جاسوسی انگلیس مستقیماً در به قدرت رسیدن رضا خان میر پنج نقشی نداشتند.

قبلاً برخی از طرفداران قرارداد وثوق الدوله - کاکس که از مخالفت افکار عمومی برآشفته شده بودند در فکر کودتا بودند تا بلکه کودتاچیان بتوانند مواد قرارداد را عملاً اجرا کنند. «میگویند این فکر مرحوم نصره الدوله [فیروز] بود که با شتاب از فرنگ به ایران برگشت. ولی مرحوم سید ضیاء الدین، که با وزیر مختار انگلیس دوست و محرم بود و طرح قرارداد را با یکدیگر ریخته و به وثوق الدوله تقریباً تحمیل کرده بودند، پیش دستی کرده و خود جانشین نصره الدوله شد و از همین روی پس از دریافت فرمان نخست وزیری اقدام به لغو قرارداد کرد و راه ارتباط با دولت شوروی را نیز باز کرد.»¹⁴

بطور کلی می توان گفت بدون کمک فکری و مالی انگلیسی ها کودتای سوم اسفند نمی توانست به مرحله اجراء درآید و پیروز گردد. فراموش نکنیم که روح جامعه آن روز ایران، آماده پذیرش يك نظم متشکل اجتماعی - سیاسی بود و چه انگلیسی ها می خواستند و چه نمی خواستند، رضاخان میر پنج یا یکی از میر پنج های دیگر، کودتا می کرد. اما عملی کردنش جز با حمایت مقامات سیاسی و نظامی انگلیس میسر نبود. زیرا انگلیسیان علاوه بر قوای نظامی خود در ایران، منابع مالی کافی داشتند و از نفوذ سیاسی فراوانی برخوردار بودند.¹⁵

يك حکومت مقتدر مرکزی در ایران با هدفهای سیاسی و نظامی دولت انگلیس سازگاری کامل داشت. زیرا نمایندگان پارلمان انگلیس، با ادامه اشغال ایران وسیله قوای نظامی انگلیس به سبب وضع اسف بار اقتصادی بریتانیا پس از جنگ جهانی اول، موافق نبوده و مخارج آن را تصویب نمی کردند. بعلاوه دولت انقلابی اتحاد شوروی در نخست آنچنان مشغول مسائل داخلی خود بود که هیچ خطری از جانب روسیه برای کشورهای تحت استعمار انگلیس وجود نداشت.

رضاخان میر پنج با کمک مالی و فکری انگلیسی ها کودتا کرد، ولی تصور این که گماشته انگلیسی ها بود، به سبب عدم وجود سند تاریخی قابل اطمینان، تصویری عبث و بیهوده است. زیرا رضا خان يك

13 [بیاد واره يك بچه قزاق، خاطرات تیمسار محمد آیرملو، چاپ نخست، صفحه ۴۳. امیر موثق بزبان روسی و فرانسه و انگلیسی تسلط داشت و افسر با سواد بود که در دانشکده های روسی تزاری آموزش یافته بود]

14 [کتاب «پنجاه و پنج» تألیف علی دشتی تاریخ انتشار ۱۳۵۵ این کتاب به تصدیق خود علی دشتی در مقدمه کتاب «یادداشت های پراکنده از اشباح گذشته» است که به مناسبت پنجاهمین سال سلطنت سلسله پهلوی تألیف و در همان سال منتشر شد. این کتاب اخیراً مشترکاً وسیله انتشارات مهر در کلن و البرز در شهر فرانکفورت آلمان منتشر شده است]

15 [برای اطلاع بیشتر مراجعه کنید به کتاب های «رضا شاه، از تولد تا سلطنت» تألیف دکتر رضا نیازمند از انتشارات بنیاد مطالعات ایران «نا گفته های عصر دو پهلوی «از نجفقلی پسپان» «ملکه پهلوی» خاطرات تاج الملوك همسر اول رضا شاه، و «کهن دیارا» خاطرات فرح پهلوی]

روز پس از کودتا با همه التماس های وزیر مختار انگلیس و توصیه های رجال سیاسی ایران، سفارت انگلیس را که رجال سیاسی به آن پناه برده بودند، محاصره کرد و آنقدر سخت گرفت که متحصنین از سفارت با خواری و خفت خارج شدند و دیگر تا به امروز این عمل شرم آور تکرار نشد.

رضاخان طبق فرمان احمد شاه عنوان «سردار سپه» یافت و تمامی دولتهائی که با رعایت ظواهر مشروطه از طریق مجلس به ریاست وزرائی انتخاب می شدند وی را به عنوان وزیر جنگ در کابینه خود وارد می نمودند.

آزادخواهان و همچنین نمایندگان در مجلس کودتا را به عنوان يك «حادثه شوم» و حتی «حکومت سید ضیاء الدین» طباطبائی مدیر روزنامه رعد [را کابینه سیاه] می نامیدند و در مجموع مردم نظر خوبی نسبت به عاملین کودتا ابراز نمی کردند.

نظر علی دشتی بعنوان شاهد کودتا قابل ذکر است. وی مینویسد: «وجود سید ضیاء الدین در رأس کودتا، همه را بدبین کرد. زیرا او را عامل انگلیس و حتی مزدور سیاست انگلیس میدانستند... مخصوصاً که مجری نظامی آن افسری بود قزاق و مردم او را نمی شناختند و اصولاً قزاقخانه که بر اثر شکست ایران بر ایران تحمیل شده بود يك عامل بیگانه به شمار میرفت. این موج ناخشنودی حتی بعد از سقوط کابینه سید ضیاء الدین بر قرار و باقی مانده بود. مخصوصاً که مجری آن به عنوان وزیر جنگ و فرمانده بریگاد قزاق باقی مانده بود و کابینه های قانونی جرأت کنار گذاشتن وی را نداشتند.¹⁶»

سردار سپه «يك سرباز ساده سوادکوهی» بود که نه از خانواده های اشرافی و نه از خوانین محلی به شمار میرفت، «خود این واقعیت که مردی بدون تکیه خانوادگی و ثروت و بدون تحصیل در مدارس نظام روسیه و حتی بدون دانستن زبان روسی از سربازی به درجه سرتیپی برسد؛ دلیل بر همت بلند و نشانه لیاقت و انجام دقیق وظایف سپاهیگریست. به اعتراف و تصدیق تمام آن کسانی که دوره جوانی او را بخاطر دارند، افسری بود دقیق و وظیفه شناس، جدی و با اهتمام که سرسوزنی مسامحه و اهمال را در کارهای اداری جایز نمی شمرد. خود او روزی برایم [علی دشتی] نقل کرد که پس از انقلاب روسیه و سرنگون شدن حکومت تزاری به دست و پا افتادم که به فرماندهی افسران روسی در قزاقخانه خاتمه داده شود و در این باب حتی نزد مدرس که آن وقت مرکز مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹ و صاحب نفوذ بود رفتم و این مطلب را با وی در میان نهادم اما مدرس از قبول و تصدیق رای من سرباز زد... و افزود که هنوز معلوم نیست کار انقلاب روسیه بکجا می انجامد. اگر قوای شورشی [بلشویکها] مغلوب و مجدداً رژیم تزاری در روسیه مستقر شود تفاهم ما با آنان دشوار میشود...» علی دشتی خاطره ای دیگر تعریف می کند که راز موفقیت رضا خان را در آن روزهای بحرانی بیشتر نمایان میکند: «در سیر زندگانی اجتماعی و سیاسی خود مردی به وطن پرستی رضا شاه ندیده ام. علاقه او به سرزمین پدری از حد متعادل و معقول خارج شده و حتی شیوه تعصب پیدا میکرد. رضا شاه ناراحت و خشمگین میشد، اگر میگفتند سویس بیش از ایران دریاچه دارد.»

رضا خان سردار سپه این آرزو را در سر می پروراند که ارتش را از چنگ افسران روسی نجات دهد و چنانچه خود به علی دشتی گفته بود تصمیم قاطع داشت تا «به حکومت مرکزی معنی حقیقی آنها باز گرداند.» به همین دلیل در اعلامیه مشهور خود در جواب مخالفین کودتا با افتخار خود را عامل کودتا معرفی کرد و گوشزد نمود که «کودتا کار سیاست بافان و همکاران بیگانگان نیست، بلکه عمل قهرمانانه سرباز رشیدیست که میخواهد «به نابسامانیهای دولت مرکزی پایان دهد. آنروزها هر کس،

حتی مخالفین کودتا، به دیدن سردار سپه می رفت از «دفتر این افسر رشید و مصمم»، امیدوار و راضی بیرون می آمد و «گرمی و نیروی خاصی در خود احساس» میکرد. «دریچه ای گشوده» می شد و «فروغ امیدی» تابیدن میگرفت. ظاهراً مخالفین کودتا آهسته آهسته بر این باور بودند که «دوره خواری و ناتوانی و بیماری ایران سپری شده است. ایران مرد خود را یافته است و این احتمال قوت میگرفت که در بزنگاه تاریخ قرار گرفته» است.

دشتی می نویسد: «این مرد چهل و چند ساله که تا چند روز قبل او را افسری حادثه جو می پنداشتم اینک می خواهد تاریخ را ورق زند و صفحه تازه ای در آن بگشاید. در ذهن تخیل زای و پوینده ام دورنمای اردشیر بابکان و نادرشاه افشار پدیدار شده بود... این تغییر حالت و اتخاذ روش مثبت به من اختصاص نداشت. هر اندیشمند اصلاح طلب که از اوضاع تباہ آنروز به تنگ آمده بود، نه سیاست بافان و فرصت جویانی که نان را به نرخ روز میخوردند، از نزد سردار سپه دگرگون بیرون می آمد.¹⁷»

سردار سپه «با اختصاص درآمد انحصار تریاک به قزاقخانه در صورتیکه سایر مستخدمین دولت [دو ماه و سه ماه به حقوق خود نمی رسیدند]» به سازماندهی ارتش جدید ایران مشغول شد. سپس شروع به خلع سلاح عشایر و ایلات و سرکوبی شورشهای محلی کرد و این کار سبب اعتبار و اقتدار وی شد. ملت ایران که از نابسامانیهای اقتصادی، سیاسی و نظامی و از همه مهمتر عدم امنیت اجتماعی به جان آمده بود، از نتایج کودتا و سرکوبی قیامها به گرمی استقبال کرد. نه تنها عامه مردم، بلکه نیروهای مترقی مثل حزب سوسیالیست ایران، با سرانی چون سلیمان میرزا اسکندری و عده ای از روزنامه نگاران و روشنفکران آن دوران چنین تصور میکردند که کشور برای رهایی از این آشفتگی ملی، نیازمند یک دولت مقتدر مرکزی است که متکی بر ارتش نیرومند باشد، تا بتواند نظم و امنیت و اصلاحات اجتماعی و اقتصادی و سیاسی را اجراء نماید.

کودتا شیپور انقراض سلسله قاجاریه را به صدا در آورده بود. در میان رجال سیاسی و نظامی هنوز کسانی بودند که دولت مقتدر مرکزی را آرزو داشتند ولی انقراض سلطنت احمد شاه را تأیید نمی کردند.

زندگی دشتی در کودکی و جوانی

«علی دشتی در فرودین ماه ۱۲۷۴ (۱۸۹۵ میلادی) شمسی در شهر کربلا از شهرهای عراق عرب پای به جهان نهاد. او فرزند شیخ عبدالحسین دشتی است و نوه آخوند ملا عباس دشتی که از روحانیان مشهور خطه دشتی بوده اند.

جد دشتی آخوند ملا عباس در سن ۲۵ سالگی به عراق عرب عزیمت کرد و برای تحصیل علم در شهر کربلا سکونت گزید و همان جا با زنی از خاندانی ایرانی و روحانی ساکن کاظمین ازدواج کرد و تنها یک فرزند، شیخ عبدالحسین، حاصل این ازدواج است.

آخوند ملا عباس که مجاور عتاب مقدسه کربلا شده بود، در زمره روحانیان صاحب عنوان شناخته آمد. تنها فرزند آخوند ملا عباس، شیخ عبدالحسین دشتی نام دارد که در کسوت روحانیت بود و مراتب علمی را تا سطح دوم گذرانید و سپس در همان کربلا با زنی به نام مریم از خاندان های روحانی دشتی

ساکن کربلا ازدواج کرد. نتیجه این ازدواج ۳ پسر و ۲ دختر بود که بزرگترین آنها علی دشتی و دو پسر دیگر محمد دشتی و عبدالله دشتی نام دارند...

دشتی تحصیلات ابتدایی خود را در مکتب های قدیمی کربلا گذراند و سپس به حوزه علمیه کربلا و نجف پیوست. فقه و اصول را در محضر حاج سید حسین فشارکی از مجتهدان بزرگ آن حوزه فرا گرفت و کفایه مرحوم آخوند را نزد مرحوم حاج شیخ عبدالکریم یزدی بی پایان برد.

او در سن ۲۴ سالگی و در اواخر جنگ بین الملل اول (پاییز ۱۲۷۹) احتمالاً پس از فوت پدر همراه خانواده به ایران آمد و حدود یک سال در صفحات دشتی و دشتستان اقامت گزید و بیشتر این ایام در منزل داماد پدرش آیت الله شیخ محمد حسین مجاهد برازجانی، پرچمدار مبارزه علیه دولت استعمارگر انگلستان در جهاد مردم تنگستان، دشتی و دشتستان بسر می برد. سپس به شیراز آمد و به دعوت آیه الله حاج شیخ یوسف حدائق شیرازی نماینده دوره اول مجلس شورای ملی و همدوره تحصیلی شیخ محمد حسین مجاهد برازجانی، در شیراز اقامت گزید و پس از دو ماه توقف، راهی اصفهان شد و با سید محمد باقر درچه ای که از عالمان آزاده و مشهور اصفهان بود انسی تمام یافت.

در اصفهان خبر انعقاد قرارداد شوم ۱۹۱۹ و ثوق الدوله مندرج در روزنامه رعد به مدیریت سید ضیاء الدین طباطبائی انتشار یافت. تأثیر شدید دشتی از مفاد قرارداد، وی را به تهران کشانید و در نهضت ضد قرارداد شرکت کرد و تحت نظر مرحوم مدرس با همکاری تنی چند از آزادگان آن روز چون فرخی، هژیر، فدایی علوی و شیخ حسین تهرانی شب نامه های تند و آتشین علیه قرارداد و ثوق الدوله در زمستان ۱۲۹۸ منتشر ساخت^{۱۸} در این زمان دشتی «عمامه کوچک عربی و کت و شلوار فرنگی خوش دوختی در برداشت»^{۱۹}.

وی در چنین دورانی که در میهن او سرشار از پریشانی و نابسامانی بود و در جامعه ای مستبد و سراسر آشفته وارد ایران شد. بی تردید علی دشتی در عتبات، همانگونه که شرحش خلاصه رفت، از نزدیک شاهد زدوبندهای مراجع تقلید با بیگانگان بود و از روابط پنهانی آنان با عمال دولتهای آلمان، روسیه و انگلیس به خوبی آگاهی داشت.

شروع فعالیت سیاسی علی دشتی

«دشتی پیش از قرارداد (۱۲۹۸/۱۹۱۹) و ثوق الدوله، نه در خط نویسندگی بود و نه در خط سیاست، گرچه سابقاً چند مقاله ای در روزنامه های شیراز راجع به اجتماع و ادبیات به قلم آقای علی دشتی منتشر شده بود. ولی آنها ابداً رنگ و طعم و شعله مقاله های سیاسی که بعداً منتشر نمود نداشت. فقط وقتی جنجال قرارداد [و ثوق الدوله - کاکس] بر پا شد، دشتی که تازه از کربلا به شیراز و از شیراز به اصفهان آمده بود، تا پس از دوری از وطن به طرف پایتخت رهسپار شود، شور سیاسی در سرش افتاد و در مقالاتی که در اصفهان بر ضد قرارداد به چاپ رسانید، قابلیت و مهارت مقاله نویسی اش را به خودش و دیگران آشکار ساخت. همان مقالات اولیه اش بقدری محکم و پرشور و قوی و برجسته بود که

18 [کتاب «دشتی در تاریخ و ادب معاصر ایران»، چاپ تهران زمستان ۱۳۰۸، تألیف: دکتر مهدی ماحوزی استاد دانشگاه تهران، پسر آیت الله شیخ علی ماحوزی شوهر خواهر علی دشتی. ۱۰ * علی دشتی سالها بعد کتاب «تخت پولاد» را با الهام از هم نشینی با سید محمد باقر درچه ای نوشت و بسبب وحشت از ملایان قشری و متعصب با پنهان داشتن نام خود منتشر ساخت]

19 [بازیگران عصر طلایی، صفحه ۱۶۱، از ابراهیم خواجه نوری، چاپ دوم، ۱۳۵۷ نشر کتابهای جیبی، تهران]

فوری هم نظر موافقین و هم نظر مخالفین قرارداد را به خود جلب کرد و البته در نتیجه روزنامه توقیف گردید.

دشتی که محیط اصفهان را برای جولان روح سرکش خود کافی نمی دید به تهران آمد و با همان حرارت و التهاب و تهور به انتشار مقالات کوبنده ای بر ضد دولت پرداخت ... این بود که دشتی را برای تحقیقات به تأمینات [اداره آگاهی] کشانیدند.²⁰ «دشتی در زندان اداره آگاهی، روزگار خود را چنین ترسیم میکند :

«آینده ای تاریک و شوم چون پرده سیاهی در برابر دیدگانم کشیده شد و نفرین کردم بر آن روز نا مبارکی که به میدان سیاست کشیده شدم. جوانی از اهل دشتستان که در عراق عرب پرورش یافته و مایه گرفته بود به تهران می آمد که برای خویش در عدلیه یا معارف کاری دست و پا کند و او را با ماجراهای سیاست کاری نبود. در این هنگام روزنامه رعد [صاحب امتیاز سید ضیاء الدین طباطبائی] که متن قرارداد و ثوق الدوله در آن درج شده بود به اصفهان رسید و در شماره های بعد نیز چند مقاله به قلم سید ضیاء الدین در توجیه و تفسیر و تعریف قرارداد و ضرورت انعقاد آن درج شده بود. مدتی گیج و مبہوتم کرد. ایران، ایرانی که [در] پندارهای جوانیم [در گذشته] بزرگ و سربلند بود ... اکنون به مقام راجه نشین حیدرآباد فرو افتاده است. متن قرارداد معاهده های کمپانی هند شرقی را با راجه نشین های هندوستان به خاطر می آورد. در مقابل این ضربت نمی توان آرام نشست. چه میتوان کرد؟ جز نوشتن چاره ای نیست ... زمستان ۱۲۹۸ در تهران غوغای بود و طبقه جوان یک پارچه مخالف قرارداد. سید حسن مدرس یکی از مراکز مخالفت بود و با منش نظر و لطف و عنایتی به نوشتن تشویق می کرد و خود متصدی نشر آن بود. از همین جا مسیر زندگانیم تغییر کرد.²¹»

دشتی پس از ده روز زندان و بازپرسی، بدون آگاهی خودش، تبعید به عراق شد، اما در مرز ایران و عراق، محافظین دشتی مطلع شدند که کابینه و ثوق الدوله سقوط کرده است. ژنرالها دشتی را، در نزدیکی مرز ایران و عراق، که دیناری در جیب نداشت، رها کردند و رفتند. دشتی بلافاصله به تهران بازگشت و دوباره به مقاله نویسی در روزنامه های پایتخت مشغول شد.²²

در کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹/۱۹۲۱، که رجال نامدار و تمام سرجنابان را به دستور سردار سپه و سید ضیاءالدین طباطبائی در باغ سردار اعتماد به زندان انداختند، دشتی را هم محبوس کردند. زندانبانان پس از چند روز کاغذ و قلم در اختیار زندانیان قرار دادند و در نتیجه تحفه ارزنده ای به ادبیات فارسی افزوده شد، یعنی کتاب ایام محبس به وجود آمد.²³»

20 [بازیگران عصر طلائی، صفحه ۱۶۸].

21 [کتاب « پنجاه و پنج » اثر علی دشتی]

22 [علی دشتی در کتاب « ایام محبس » رنجهای سفر تبعید را بازگو کرده و هم چنین پیرامون مخالفان قرارداد نوشته است]

23 [بازیگران عصر طلائی، صفحه ۱۷۱. دشتی در زندان کتاب « نوامیس روحیه تطور ملل » اثر گوستاو لوبون را که به عربی ترجمه شده بود، از متن عربی به فارسی ترجمه کرد (چاپ اول ۱۳۰۰ (و در سال ۱۳۰۳ کتاب « سیر تفوق آنگلوساکسون مربوط به چیست » اثر نویسنده فرانسوی ادمون دومولن را که کتابی تربیتی و اجتماعی است نخست از متن عربی و سپس با تطبیق آن با متن فرانسه و در سال ۱۳۰۵ کتاب منتشر کرد. بگفته دکتر علی بهزادی در کتاب شبه خاطرات: ترجمه و انتشار این کتاب باعث شد بعضی از مخالفان دشتی ترجمه آن را دلیلی بر انگلوفیل بودن دشتی بشمارند. بی آنکه این را انکار کنم، آن را دلیل قرص و محکمی نمی دانم. «دشتی سپس اعتماد به نفس» اثر سموئیل اسمایلز را از متن عربی به فارسی ترجمه و منتشر کرد]

با این زمینه سیاسی - تاریخی، نخستین اثر سیاسی - ادبی پیرامون زندان در تاریخ ادبیات سیاسی ایران به نگارش در آمد و این زمانی بود که هنوز بزرگ علوی «ورق پاره های زندان» را ننوشته بود. کتاب «ایام محبس» برای اولین بار در سال ۱۳۰۱ خورشیدی (۱۹۲۳ میلادی) در پاورقی روزنامه «شفق سرخ» از شماره ۱ تا ۱۵ درج و منتشر شد و بعد در سال ۱۳۰۳ مستقل و به شکل کتاب به چاپ رسید.²⁴ دوران نخست وزیری سید ضیاءالدین یکصد روز ادامه یافت و با سقوط کابینه او دشتی هم از زندان آزاد شد.

علی دشتی پس از آزادی مدت «سه ماه سردبیر روزنامه ستاره ایران بود و با مرحوم میرزا حسین خان صبا، آزادی خواه معروف همکاری کرد.²⁵»

«مقالات وزین و آتشین او در روزنامه های پایتخت به حدی نافذ و مؤثر بود که حتی وزیر مختار بریتانیا در تهران که بیشتر این مقالات در تخطئه سیاست دولت متبوع وی نوشته می شد، از تحسین قلم نقاد دشتی خودداری نتوانست کرد و در طی گزارشی به لندن از سلسله مقالاتی که نویسنده چابک قلم در روزنامه ستاره ایران می نوشت به عنوان بلیغ ترین و مؤثرترین و منطقی ترین مقالاتی که در رد قرارداد نوشته شده است نام برد.²⁶»

وی نخست از اصلاحاتی که پس از روی کار آمدن رضا خان سردار سپه صورت میگرفت و آن زمان بنام «رفورم» مشهور بود دفاع می کرد و در روزنامه های مختلف مقالاتی در مدح این اصلاحات مینوشت. با این حال وی در مقالات متعددی عدم رضایت خود را از قراردادها و دخالت انگلیسیان در مسائل ایران پنهان نداشت.

دشتی «یک جوان پر شور و ایده آلیست» بود» از این رو به تأسیس روزنامه شفق سرخ دست زد و با صراحت به انتقاد هر عملی و اقدامی که از دایره قانون بیرون می شناخت روی آورد «شفق سرخ در ۱۱ اسفند ۱۳۰۰ تأسیس و سالهای طولانی این مجله «جنگالی» منتشر می شد. شفق سرخ به دلیل مقالات تند و انتقادی، میان آزاد اندیشان آن زمان مقام شامخی داشت. از جمله احمد کسروی مورخ و پژوهشگر دلیر ایران در نفی تقلید از غرب سلسله مقالاتی در شفق سرخ منتشر کرد.....»

دیکتاتوری رضا خان سردار سپه، وزیر جنگ آغاز گردید. فرخی یزدی مدیر روزنامه «طوفان» در سفارت روس پنهان شد، مدیر روزنامه «ایران آزاد» تبعید گردید و صبا مدیر روزنامه «ستاره ایران» به خاطر انتقاد از قاتلین کلنل محمد تقی خان پسیان، شلاق خورد. اما علی دشتی در شماره دهم «شفق سرخ» مقاله ای خطاب به وزیر جنگ تحت عنوان «آقای سردار سپه» منتشر کرد که شاید معروفیت دشتی و روزنامه شفق سرخ بیشتر مدیون همین مقاله شجاعانه و غیر قابل انتظار در فضای خفقان آن دوران باشد. مطالعه چند سطر آن ما را با مرد دلیری آشنا می کند که هنوز جوان بود و از اشراف و مردان با نفوذ زمان خود به شمار نمی رفت.

24 [«-دشتی در تاریخ و ادب معاصر ایران»]

25 [«کتاب» دشتی در تاریخ و ادب معاصر ایران» صفحه ۱۷]

26 [«سیمای احمد شاه قاجار، صفحه ۳۳۳، دکتر محمد جواد شیخ الاسلامی، استاد دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران. عبدالله مستوفی در کتاب «شرح زندگانی من» مشروحاً در پیرامون قرارداد وثوق الدوله خاطرات خود را آورده است]

«آقای سردار سپه! بخوانید و به دقت هم بخوانید، زیرا از وقتی که متصدی وزارت جنگ شده اید کمتر اینگونه کلمات گرانبها به مسامع شما رسیده است. طبع مجامله کار ایرانی غیر از تقدیم کلمات تحسین و جمله های تمجید و تعریف نسبت به رؤسا و بزرگان چیز دیگر نمی تواند بگوید و در نتیجه این خصلت مذموم است که زمامداران، رؤسا و وزراء و سلاطین پیوسته دچار خبطهای مهلك گردیده اند و وقتی ملتفت خطاهای خویشان شده اند که دست آنها از دامان هر چاره کوتاه بوده است.» دشتی پس از این اشاره ای به سرنوشت محمد علی شاه قاجار می کند و آنگاه دوباره سردار سپه مقتدر را متوجه خطای خود میکند و مینویسد:

«آقای سردار سپه! شاید آن روزی که مدیر ستاره ایران را به امر شما شلاق زدند يك نفر به شما نگفت که این رفتار در خاطره عموم ملت چقدر سوء اثر بخشید. آن روزی که مدیر ایران آزاد به حکم شما تبعید شد، کسی این قدر در راه دوستی شما فداکاری نداشت که از اصدار [این حکمی که به قلوب عناصر آزادیخواه يك صدمه غیضی] خشم آگینی [می زد، جلوگیری نماید].»

دشتی دوباره اشاره ای به فرهنگ رایج تقیه و «طبع مجامله گر» ایرانی می کند و با استقلال و اعتماد بنفس قابل توجهی ادامه می دهد:

«با آنکه می دانم بیانات من، که مدتها است از دهان هیچکس نشنیده اید با سامعه شما الفتی ندارد و شاید موجب این شود که مقدرات تلخی نظیر مقدرات مدیران ستاره ایران و ایران آزاد منتظر من بوده باشد. با آنکه اینها را می دانم، معذک می نویسم... در مملکتی که آزادی را به قیمت خونهای مقدسی به دست آورده و حکومت را از محمد علی میرزا و درباریان و وزرا گرفته و به قانون داده اند، آیا قضاوت در مندرجات جراید از وظایف يك نفر نظامی به کلی خارج نیست؟»

آقای سردار سپه! من يك قلم بیشتر ندارم و آنرا هم حکومت نظامی شما می تواند در هم بشکند و حالت روحیه ام نیز برای تحصن در هیچ جا و تشبث به هیچ بیگانه ای حاضر نیست. ولی مع ذلك چون نمی خواهم سرنوشتی نظیر اسلاف شما منتظر شما بوده باشد این حقیقت خالی از آرایش را مگویم... شما برای اجرای نیت خود و برای توسعه قوای نظامی و عظمت دادن ایران باید نه تنها مطابق قانون و اصول حکومت ملی ایران رفتار کنید، بلکه دست به دست آزادیخواهان داده بنای استبداد و مفساد موجوده اجتماعی را متزلزل کرده، برای کلیه مظاهر اجتماعی خود يك طرح تازه و جدیدی بریزید.²⁷...

شاید دلیری علی دشتی سبب شد که سردار سپه را که روحیه ای نظامی و مبارز طلب داشت و از مباحثات قانون طلبانه بیزار بود و کسانی را محترم می شمرد که مانند خود وی در زمان ناچاری قداره به کمر می بندند، نه تنها از مقاله دشتی خشمگین نشد، بلکه از شهادت و رشادت وی شادمان گردید و در فکر جلب دوستی او برآمد. اما دشتی که از میدان نبرد، پیروز بیرون آمده و سرمست باده آشتهار و محبوبیت بود به درخواستهای سردار سپه وقعی نگذارد و تنها به نوشتن در شفق سرخ خوشدل بود

در همین ایام شیخ خزعل در خوزستان با همکاری خوانین بختیاری دست به کشتار ۲۵۰ نفر نظامی که برای آرام کردن آن نواحی گسیل شده بودند، زد. علی دشتی در این زمان در مقالات متعددی به سرزنش خوانین بختیاری و شیخ خزعل پرداخت و مورد غضب قوام السلطنه که نخست وزیر وقت بود قرار گرفت و دستور توقیف روزنامه شفق سرخ صادر شد. دشتی برای اولین بار در تاریخ روزنامه نگاری ایران، دست به ابتکاری زد که تا آن زمان در ایران بی سابقه بود. وی روزنامه جدیدی منتشر

کرد که نام آن عصر انقلاب بود و زیر آن کلیشه بزرگ شفق سرخ بچشم می خورد و برای آنکه به قوام السلطنه بیشتر نیش زده باشد، جمله پر معنی و کوچکی هم در بالای روزنامه نوشت: «عصر انقلاب بجای شفق سرخ منتشر می شود.» قوام السلطنه پس از انتشار اولین شماره عصر انقلاب، فوراً دستور توقیف آن را داد. دشتی که رشادت خود را در گذشته بارها ثابت کرده بود، روز بعد مطالب شفق سرخ را در روزنامه ای دیگر با نام «عهد انقلاب» منتشر کرد و روز بعد روزنامه را با تیتر بزرگ «شفق سرخ، عصر انقلاب، عهد انقلاب» که هر سه به خوبی دیده و خوانده میشد به خوانندگان وفادار خود رساند.

سردار سپه که ۲۵۰ نظامی او را به خاطر انجام وظیفه در خوزستان کشتار کرده بودند و از این ماجرا دلشکسته بود و غیر مستقیم این کشتار را حمله ای علیه خود می پنداشت، از انتقادات دشتی به خزل و خوانین بختیاری خشنود شد و این ماجرا بین آن دو نزدیکی بیشتری ایجاد کرد. از این به بعد دشتی صادقانه و در بست در خدمت سردار سپه درآمد و مقالات مؤثری در دفاع از ارتش ملی و نظم اجتماعی و اصلاحات اداری و انتقاد از سرکشی خانهای کوچک و بزرگ پرداخت. در این دوران در برخی از مقالات شفق سرخ طعم و بوی چاپلوسی به مشام میرسد. دشتی جوان مفتون رفتار سردار سپه شده بود. در مقاله ای می نویسد:

«سردار سپه پدر وطن است، سردار سپه نمونه مردانگی و شهامت و شجاعت ایرانی است. سردار سپه جانشین اردشیر بابکان و نادرشاه افشار است. سردار سپه قائد توانای ملیون و موضوع احترام و ستایش طبقات رنجبر و موجد نظام جدید ایران و ذاتاً يك نفر مصلح ایران دوست» است.

دشتی خود در کتاب «پنجاه و پنج» اعتراف میکند که «شمشیر زرنشان» رژیم رضاخانی شده بود و مینویسد: «در میان هواخواهان سردار سپه کسی به شور و هیجان و به صداقت و صراحت من نبود...»

مخالفین سلسله قاجاریه که بیشتر میهن پرستان ملی و مترقی بودند از اقدامات و اصلاحات سردار سپه پشتیبانی کامل میکردند و زمزمه جمهوری و براندازی پادشاهی قاجاریه بر سر زبانها افتاده بود. همسایه قدرتمند شمالی با انقلاب کمونیستی خود دگرگون گشته و به جای روسیه تزاری، اتحاد جماهیر شوروی و در همسایگی ما به جای پادشاه و خلیفه عثمانی، جمهوری جوان ترک بوجود آمده بود.

تلاشهای آزادیخواهان و جمهوریخواهان در ایران با مقاومت سیاست بازان سنتی روبرو گردید و روحانیونی چون مدرس با انقراض سلطنت قاجاریه به مخالفت برخاسته و علیه جمهوری خواهان به تبلیغات وسیعی پرداختند.

روحانیون در آن زمان چنین استدلال می کردند که حکومت جمهوری با اصول شیعه و اسلام مخالف است و نظام شاهنشاهی در ایران عامل اصلی وحدت ملی و همبستگی اقوام گوناگون و باعث استحکام اعتقادات مذهبی در ایران خواهد شد. سید حسن مدرس در ۲ فروردین ۱۳۰۳ با خیل عظیم مردم و روحانیون در بهارستان تحصن اختیار کرد و فریاد می زد: «ما تابع قرآنیم، جمهوری نمی خواهیم.» و یا فریاد سر داده بودند که «ما دین نبی خواهیم، جمهوری نمی خواهیم...»

میرزاده عشقی که روزنامه نگار و شاعری توانا بود، در روزنامه خود به نام «قرن بیستم کاریکاتورها و اشعار هجوی در باره سردار سپه و علیه جمهوری چاپ و منتشر میکرد. یکی از این شعرها چنین آغاز میشد: جمهوری مجبوری هی هی جلی قم قم... در کاریکاتوری مردی را با کلاه سیلندر مزین به رنگهای پرچم انگلستان نشان میداد که روی الاغی سوار شده که در حال دزدیدن خمره شیره ایست که

كدخدا كاكاعابدین برای خود ذخیره کرده است. زیر کاریکاتور نوشته شده بود که جناب جمبول، یعنی انگلیسها بر خر جمهور سوار شده و شیره ملت را میمکد. مقصود آن بود که قضیه جمهوری ساخته و پرداخته انگلیسها است که میخوانند بدست رضا خان آنرا اجرا کنند»²⁸...

رضاخان از فکر جمهوری پشتیبانی می کرد و تا حدود زیادی مفتون جمهوری جوان ترکیه بود و تحت تأثیر تفکرات ناسیونالیستی و اصلاحات اجتماعی و سیاسی آتاتورک قرار داشت. اما در اثر فشار روحانیون و مراجع شیعه چون «میرزا محمد حسین نائینی و آقا سید ابوالحسن اصفهانی به همراه آیت الله عبدالکریم حائری، با صدور اعلامیه ای» در دفاع از سلطنت پهلوی [هم نتایج شکست جنبش جمهوری خواهی را برای رضا خان سردار سپه قابل تحمل ساخته و هم از بالا گرفتن اختلاف بین ملت و دولت جلوگیری نمودند. ²⁹ «سردار سپه مجبور به سکوت شد. شاید هم» دچار این نگرانی شده بود که اگر جمهوری بر پا شود چه کسی تضمین خواهد کرد که من بر سر کارها بمانم...»

دشتی طرفدار جمهوری بود و با یکدندگی مخصوص خویش با مخالفین جمهوری به کشمکش پرداخت و حتی سردار سپه را برای ریاست جمهوری نامزد کرد. این کار دشتی باعث خشم سید حسن مدرس که مخالف سر سخت جمهوری بود شد و در ۱۲ خرداد ۱۳۰۳ در جلسه مجلس شورای ملی با اعتبار نامه علی دشتی مخالفت و وی را متهم به ارتباط با عمال انگلستان کرد. از همین زمان شایعه نادرست ارتباط علی دشتی با انگلیسیان بر زبانها افتاد.

در این میان که سردار سپه پس از سرکوب شیخ خزعل و سران بختیاری پیروزمندانه وارد پایتخت شده بود، مجلس شورای ملی وی را به عنوان فرمانده کل قوا تعیین کرد. احمد شاه به بهانه معالجه در اروپا زندگی می کرد و حاضر نبود به ایران باز گردد و مجلس حکومت را موقتاً به رضاخان پهلوی تفویض کرد و یک ماه بعد مجلس مؤسسان انقراض قاجاریه و تأسیس سلسله پهلوی را اعلام داشت.³⁰ سردار سپه موفق شد در ۹ آبان ۱۳۰۴ (۱۹۲۵) سلطنت سلسله قاجاریه را براندازد و خود که شیفته جمهوری بود، به خواهش مراجع تقلید و روحانیون طراز اول، فکر جمهوری را رها و در تاریخ ۴ اردیبهشت ۱۳۰۵ (۲۵ آوریل ۱۹۲۶) صاحب تاج و تخت شد.³¹

بی تردید به پادشاهی رسیدن رضا خان سردار سپه و اصولاً افسانه به قدرت رسیدن وی از سربازی به پادشاهی، نظامیان دیگر را به تشویق و ترغیب کسب قدرت از طریق کودتا می انداخت. در خرداد ۱۳۰۵ (۱۹۲۷) سرهنگ محمود پولادین فرمانده هنگ پیاده پهلوی که مأموریت حفاظت از کاخ

28 [یادواره يك بچه قزاق، نوشته سرتیپ محمد ایرملو، صفحه ۵۶]

29 « [مرجعیت در عرصه اجتماع و سیاست » به کوشش سید محمد حسین منظورالاجداد، چاپ اول ۱۳۷۹ تهران. در همین کتاب نامه ها و تلگرافات آیات عظام به رضا شاه و محمد رضا شاه برای طلب پول و مستمری و دیگر عرایض و خواهش های آنان مفصلاً آمده است]

30 [پیرامون زندگی احمد شاه و اوضاع سیاسی ایران در آن ایام مراجعه کنید به کتاب بسیار مستند و خواندنی «سیمای احمد شاه قاجار» از استاد دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، دکتر محمد جواد شیخ الاسلامی. نشر گفتار در تهران]

31 [برای درک نظریات مراجع تقلید و همکاری همه جانبه آیات عظام با رضا شاه و محمد رضا شاه و نقش مخرب آنان در روند سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کشور مراجعه کنید به کتاب مجموعه تلگرافات و نامه های مراجع تقلید از آغاز سلسله پهلوی تا سقوط محمد رضا شاه زیر نام « مرجعیت در عرصه اجتماع و سیاست » به کوشش سید محمد حسین منظورالاجداد]

سلطنتی را داشت، همراه سرگرد احمد همایون و سرهنگ روح الله خان، آجودان نظامی شاه و سلیمان هایم وکیل مجلس به اتهام توطئه براندازی رضا شاه دستگیر و پس از محاکمه نظامی، سرهنگ پولادین و سلیمان هایم تیرباران و دیگر عاملان کودتا به زندانهای طولانی محکوم گردیدند. سرهنگ پولادین در جنگ جهانی اول فرمانده قزاق در آذربایجان بود و به ارتش عثمانی و آلمان یاری میداد. یکی از افسران زیر فرمان او ابوالقاسم لاهوتی شاعر انقلابی است که به «دولت در هجرت» پیوست و سپس همراه رجال طرفدار آلمان به خارج ایران رفت. سرهنگ پولادین و لاهوتی هر دو از آزادیخواهان انقلاب مشروطیت بودند و در نخست گرایشهای ملی و ضد روسی و انگلیسی شدیدی داشتند.

علی دشتی در این دوران چنان مفتون و شیفته «سوسیالیسم» و «لنین» بنیانگذار اولین کشور سوسیالیستی جهان بود که در سال ۱۳۰۶ خورشیدی (۱۹۲۷) بنا به دعوت رسمی دولت اتحاد جماهیر شوروی برای شرکت در جشن دهمین سالگرد انقلاب اکتبر همراه با سوسیالیستهای مشهور ایران چون سلیمان میرزا اسکندری، فرخی یزدی و شیروانی مدیر روزنامه سوسیالیستی «میهن» به مسکو سفر کرد.

دشتی در ایران به فراگیری زبان فرانسه پرداخت و از طریق همین زبان با آثار سیاسی و ادبی اروپا آشنا گردید. وی زبان عربی را بخوبی تکلم می کرد، با آثار کلاسیک و مدرن عربی به خوبی آشنائی داشت و به این زبان می نوشت و اشعار فارسی را به زبان عربی ترجمه می کرد.

در این زمان هنوز در ایران نثر دوران قاجاریه که بسیار مغلق بود رواج داشت، اما دشتی چه در ترجمه و یا تألیف، روشی روان و ساده را دنبال می کرد و این خود باعث شهرت بیشتر وی شد. در سال ۱۳۰۷/۱۹۲۸ دشتی به نمایندگی مجلس شورای ملی از شهر بوشهر که نزدیک زادگاهش بود انتخاب شد. وی در بادی امر سیاست و اصلاحات رضا شاه را تأیید و پشتیبانی می کرد و از هر کوششی ابا نداشت. مثلاً در قضیه «کشف حجاب» در شفق سرخ نوشت: «تصمیم ۱۷ دی شاهکار اصلاحات و بیت القصیده اقدامات فراوانی است که... برای اصلاح شئون مختلفه ملک و ملت ایران» لازم است.

اما رفته رفته دشتی متوجه شد که سردار سپه وزیر جنگ و رضا خان با تاج و تخت دو انسان متفاوت هستند. سانسور شهربانی در جراید سخت تر می شد. روزنامه ها مملو از مداحی رضا شاه بود و از همه مهمتر دست اندازی وی به اراضی و اموال دیگران، دشتی را سرخورده و آشفته کرد. بویژه که خفقان عمومی برای وی قابل تحمل نبود و با روح سرکش و استقلال طلب دشتی مغایرت کامل داشت. دشتی در سال ۱۳۰۹ نخست مدیریت شفق سرخ را به مایل تویسرکانی واگذار نمود و فقط عنوان صاحب امتیاز را برای خود نگاهداشت. این تدبیر سبب در امان ماندن شفق سرخ نشد و به دستور رضا شاه در فروردین ماه ۱۳۱۴ توقیف گردید. رضاخان قلم دشتی را زنجیر کرد، اما جلوی زبان او را نمی توانست بگیرد و این سبب شد که برای سومین بار به مدت چهارده ماه در زندان قصر و مریض خانه نجمیه و بالاخره در خانه خودش محبوس گردد.³²

دشتی پس از رهائی از زندان مجدداً در سال ۱۳۱۸/۱۹۳۹ به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شد. «یکی از خصوصیات رفتار دشتی که او را در میان رجال سیاسی هم عصر خود مشخص نموده و نظر هر بیننده دقیقی را جلب و خیره می کند رویه او است با رضاخان، بعد سردار سپه و بعد با رضا شاه و در آخر با پهلوی مخلوع.³³»

32 [مراجعه شود به کتاب «شبه خاطرات» از دکتر علی بهزادی، صفحه ۲۲۶]

33 [بازیگران عصر طلائی، صفحه ۱۸۵].

جنگ جهانی دوم که آغاز شده بود، عواقب خطرناکی را برای ایران در بر داشت. رضا شاه پس از شروع جنگ بیطرفی کامل ایران را اعلام کرد. ارتش نازی آلمان در ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱ حمله خود را به روسیه آغاز کرده و قوای هیتلری رفته رفته به مناطق نفتی مرزهای جنوبی شوروی نزدیک میشدند. همه راه ها برای کمک به ارتش از هم پاشیده شوروی مسدود بود و برای متفقین تنها يك راه مانده بود تا به مقابله ارتش نازی بپردازند و آن این که از راه خلیج فارس و ایران، از پشت جبهه جنگ، به ارتش ناتوان شوروی آذوقه و سلاح برسانند و دولت شوروی را در مقابل ارتش آلمان تقویت کنند. سرزمین ایران همیشه يك موقعیت مهم سوق الجیشی و نظامی فوق العاده ای داشته و هنوز هم دارد. ایران پل پیروزی نام گرفت اما ایرانیان از این پیروزی سهمی نبردند.

در ایران، طرفداری از آلمان با شکست آلمان در جنگ جهانی اول پایان نگرفت. این آلمان دوستی در شعر و ادبیات سیاسی ایران انعکاس وسیعی یافته بود و عده ای از رجال ادبی و سیاسی و نظامی ایران علناً به طرفداری از دولت آلمان ادامه دادند.

به هر روی علاقمندی به سیاست و فرهنگ آلمان در ایران نه تنها در دوره رضا شاه تضعیف نشد بلکه در آثار دوران جوانی تقی زاده، کاظم زاده ایرانشهر، عباس خلیلی، ابوالقاسم لاهوتی و دیگران به خوبی ملاحظه میشود. قبل از جنگ جهانی دوم و با به قدرت رسیدن نازیها در آلمان اندیشه برتری نژاد آریائی بنیاد و اساس سیاست داخلی آلمان شد و کتب فراوانی به زبان آلمانی در بزرگی و برتری نژاد آریائی و فرهنگ دوران پیش از اسلام ایران نوشته شد و برخی از این آثار به فارسی هم ترجمه گردید....

در ارتش ایران، اندیشه و انضباط نظامی آلمان بسیار رسوخ پیدا کرده و زمینه بسیار مساعدی برای طرفداری از آلمان به وجود آمده بود. به ویژه در دوران آلمان هیتلری عده ای از رجال ادبی، سیاسی و نظامی به اندیشه ایجاد سازمانهای سری و زیر زمینی با زیر بنای ناسیونالیستی و برتری نژاد ایرانی دست زدند و تبلیغات برای آلمان هیتلری بصورت گسترده ای آغاز شد. پیش از این از تلاشهای سرهنگ محمود پولادین و سازمان زیر زمینی او سخن رفت. اما این تنها سازمان زیر زمینی با اندیشه های ناسیونالیستی در ایران نبود....

«محسن جهانسوزی فارغ التحصیل دانشکده حقوق دانشگاه تهران بود. در زمینه تاریخ ایران و جهان و نیز در مسائل سیاسی اطلاعات وسیعی داشت. به زبان فرانسه مسلط بود، در سال ۱۳۱۷ (۱۹۳۸) کتاب پر سروصدای نبرد من *Mein Kampf*، نوشته آدلف هیتلر، صدر اعظم آلمان را به فارسی ترجمه کرد. جهانسوزی با افکار ناسیونالیستی شدید، رضا شاه را عامل انگلیس ها می دانست و ادامه حکومت او را به زیان کشور می پنداشت. وی با چنین نظریه ای از آغاز تحصیل در دانشکده حقوق، در صدد بر آمد با ایجاد يك سازمان مخفی از جوانان تحصیل کرده و نظامیان و توسعه آن، زمینه را برای فعالیت سیاسی و مبارزه علیه رضاشاه فراهم سازد.

جهانسوزی هنگام خدمت وظیفه در دانشکده افسری، چند تن از دانشجویان و افسران را با افکار و نظریات خود آشنا و با جلب توافق آنها، هسته مرکزی سازمان مورد نظر را که هدف آن بیداری مردم و مبارزه علیه رژیم بود پایه گذاری کرد. ولی عمر این سازمان بسیار کوتاه بود. در پائیز ۱۳۱۸ خبر فعالیت اعضای گروه و گردهمایی در منازل یکدیگر و سرانجام گزارش یکی از افراد به سرلشگر یزدان پناه، فرمانده دانشکده افسری، موضوع به [شاه اطلاع داده می شود و سرپاس مختاری رئیس شهربانی دستور تعقیب و دستگیری متهمین را صادر می کند. از میان ۷۸ تن بازداشت شدگان

متهم به عضویت در گروه جهانسوزی، ۳۸ تن تسلیم دادگاه نظامی شدند و احکامی شامل اعدام، زندان و منع پیگرد در باره آنها صادر گردید... روز ۲۲ اسفند ۱۳۱۸ (۱۹۴۰) جهانسوزی ۲۴ ساله، در برابر جوخه اعدام قرار گرفت و با فریاد «زنده باد ایران» تیر باران شد.³⁴

با این همه متفقین به بهانه حضور متخصصین و جاسوسان آلمانی و ایتالیایی در ایران، بدون اخطار قبلی و یا حتی يك اولتیماتوم چند ساعته به ایران حمله کردند. بقول علی دشتی، از همه مهمتر و حیرت انگیز تر آنکه، دولت انگلیس طراح و مدافع کودتای سوم اسفند، بر خلاف سیاست خویش «پای سپاهیان بلشویک را به خاک ایران گشوده و سیاست دیرین خود را کنار گذاشته» بود. این معمائی ست که می باید مورخین در آینده برای پاسخ بدان سالها تحقیق و تفحص کنند....

استعفای رضا شاه و تغییر موضع علی دشتی

در تاریخ سوم شهریور ۱۳۲۰ برابر با ۲۵ اوت ۱۹۴۱ میلادی از شمال نیروهای زرهی ارتش سرخ به آذربایجان و خراسان و پنج لشکر انگلیسی از راه زمین، دریا و هوا از جنوب و غرب به ایران حمله کردند. ارتش نو بنیاد ایران به دفاع پرداخت، ولی به زودی پراکنده شد. این شکست حقیرانه سبب شد که افسران میهن پرست پس از مدت کوتاهی به احزاب میهنی چپ و راست پیوستند³⁵ و بعدها سبب دگرگونیهای فراوانی در صحنه سیاسی ایران گردیدند.

در ۸ شهریور در پادگان هوایی قلعه مرغی يك کودتای نافرجام علیه فرمانده نیروی هوایی به وقوع پیوست و هواپیماهای اتحاد جماهیر شوروی در تهران و شهرستانها اعلامیه توزیع کردند. در این اعلامیه ها که خطاب به کارگران و دهقانان بود، وعده های برای زندگی بهتر به آنها داده شده بود. در همین روز (۸ شهریور ۱۳۲۰) بدون اطلاع رضا شاه «شورای عالی نظام» تصمیم به انحلال ارتش گرفت و تمامی پادگانهای تهران و شهرستانها خالی از سرباز شد و سربازان و درجه داران در مسیر جاده ها گرسنه و تشنه براه افتادند و به سوی خانه های خود روان شدند. مقدار زیادی از اثاثیه پادگانهای نظامی توسط مردم به غارت رفت. رضا شاه افسران امضاء کننده طرح انحلال ارتش را به کاخ سعدآباد احضار کرد و به آنها نسبت خیانت داد و سر لشکر احمد نخجوان کفیل وزارت جنگ و سرنایب علی ریاضی رئیس اداره مهندسی ارتش و سرپرست رکن دوم ستاد ارتش را مسبب چنین طرحی تشخیص داد و در نتیجه هر دو نفر را به شدت مجروح و مضروب نمود و درجه آنها را کند و روانه زندان کرد. خیانت «شورای عالی نظام» در سقوط رضا شاه الگوی مناسبی برای «شورای عالی ارتش» در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، برای سقوط محمد رضا شاه گردید.

انگلیسی ها تبلیغات دامنه داری را علیه رضا شاه شروع کرده بودند و هیچ میلی به ادامه پادشاهی رضا شاه و اصولاً سلسله پهلوی نداشتند. در ۹ شهریور رادیوهای لندن و دهلی تبلیغات شدید خود را متوجه رضا شاه کردند و از اعمال وی در دوران پادشاهی او انتقاد کرده و به او نسبت دیکتاتوری و جمع آوری مال و ثروت دادند....

ارتش متفقین به پایتخت نزدیک شد و رضا شاه در روز ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ (۱۷ سپتامبر ۱۹۴۱) در

34 [-تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران) از کودتا تا انقلاب (تألیف سرهنگ غلامرضا نجاتی، صفحه ۴۶ تا ۴۸ دیگر محکومین گروه جهانسوزی پس از تبعید رضا شاه در مهرماه ۱۳۲۰ که مجلس شورای ملی لایحه عفو و آزادی محکومین سیاسی را تصویب کرد، همراه دیگر محکومین «گروه ۳۵ نفر» از زندان آزاد شدند.]

35 [-مراجعه کنید به خاطرات حسن نظری زیر عنوان «گماشتگی های بدفرجام» به کوشش بهرام چوبینه]

اثر فشار انگلیسی ها مجبور به استعفا شد. رضا شاه در آخرین دقایق محمد علی فروغی (ذکاء الملك) را که سالها مغضوب بود و دور از کارهای سیاسی بسر می برد احضار و مقام ریاست دولت را به او پیشنهاد کرد. در این زمان رضا شاه تنها مانده بود و در اطراف وی مردمان صدیق و فهیم و دوراندیش کمتر دیده میشدند.

در همین روز در جلسه فوق العاده مجلس شورای ملی برای طرح استعفای رضا شاه و اعلان پادشاهی محمد رضا شاه تشکیل شد. هنوز فضای انضباط نظامی رضا شاهی در جامعه ایران وجود داشت. نمایندگان مجلس که بیشتر منتخبین خود رژیم بودند، از غرش طوفان تحولات و تغییرات ناگهانی به کلی مبهوت و حیران بودند و هنوز از سایه سلطنت رضا شاه می ترسیدند. سید یعقوب انوار و علی دشتی، که سالها رضا شاه را «پدر وطن» نامیده بودند و او را با اردشیر بابکان مقایسه میکردند، بمحض آنکه خبر استعفای رضا شاه را شنیدند از او به عنوان دزد جواهرات سلطنتی و غارتگر مالیه مملکت و دیکتاتور مطلق العنان یاد میکردند. بویژه سخنان علی دشتی دومین حیرت بزرگ آن دوران بشمار مرفت. اولی استعفای رضاشاه بود. علی دشتی بعنوان سخنران قبل از دستور پشت تریبون مجلس رفت و با صراحت دولت را متوجه مسئولیتهای خطیر خود نمود. مخصوصاً برای بازرسی جواهرات سلطنتی تکالیفی برای دولت فروغی تعیین کرد.

در ۲۶ شهریور ۱۳۲۰ فرمان عفو عمومی زندانیان سیاسی و غیر سیاسی صادر شد. در تهران شایع بود که رضا شاه در حین ترک ایران طلاها و جواهرات سلطنتی را با خود به خارج از کشور برده است.....

سه شنبه اول مهر ۱۳۲۰ مجلس شورای ملی تشکیل جلسه داد تا نخست وزیر فروغی برنامه کار و هیئت دولت خود را معرفی کند. در این جلسه دشتی اجازه سخن گرفت و با حرارت خاصی دولت فروغی را به باد انتقاد گرفت. وی محمد علی فروغی را مردی محترم ولی با «مزاج علیل» معرفی کرد که حتی توانائی معرفی کابینه خود را ندارد و آنگاه «پروگرام دولت» را مثنی حرفهای دهان پر کن نامید و بالاخره چنین ادامه داد:

«از قراری که دیروز شنیدم گویا اعلحضرت شاه مستعفی می رود و گذرنامه ایشان هم امضاء شده است. روز اولی که استعفا نامه ایشان را آقای فروغی به مجلس آوردند هم در جلسه خصوصی و هم در جلسه علنی به ایشان تذکر دادم و آن روز هم که يك عده از آقایان نمایندگان خدمت آقای رئیس مجلس شرفیاب شدند ایشان را مأمور کردند که با ایشان صحبت کنند راجع به تصفیه محاسبات گذشته مذاکراتی با ایشان به عمل آورد، بعد قرار شد يك کمیسیونی از مجلس معین شود. بنده فقط این سؤال را از دولت می کنم که آیا این کمیسیونی که از مجلس تعیین شده است و يك عده از اعضاء دولت هم همراه آنها خواهند بود اگر ده روز بعد معلوم شد يك مبلغی از این جواهرات سلطنتی نیست، آیا دولت مسئولیت این کار را بعهده خواهد گرفت و آیا دولت و آقای فروغی و سایر آقایان وزرا و آقای وزیر دارانشان متعهد می شوند جواب این جواهرات سلطنتی را بدهند یا خیر؟ ...»

يك مطلب خیلی مهمتری هست که شاه تمام اموال منقول و غیر منقولش را هبه [بخشش] کرده اند ولی در مجلس فقط دولت راجع به اموال غیر منقول صحبت کردند و فقط امروز آقای رئیس مجلس يك صورتی را در مجلس قرائت فرمودند که بنده به ارقام جزء آنها متوجه نشدم آنها را به امور خیریه و لوله کشی و اینها تخصیص داده اند. از قراری که بنده شنیده ام و بین مردم هم شایع است که هفتاد میلیون، هشتاد میلیون موجودی دارند. ولی در حدود بیست و چهار میلیون تومان به اعلحضرت شاه فعلی واگذار کرده اند یا از شصت میلیون، بیست و چهار میلیون واگذار کرده اند، ده دوازده میلیون به عنوان خیریه و لوله کشی و غیره؛ اینکه معنی ندارد ...»

تذکر دیگری که بنده می خواستم بدهم این است که در شهر تهران چند روز است منتشر شده است که

مهمات و مونیسیون و ذخایر قشونی ما را دارند می دهند به خارجه می خواستم ببینم اگر راست است مطابق چه مقرراتی است و مطابق چه اصلی مهمات ما را تسلیم دیگران می کنند. بیست سال در خوراکمان در زندگیمان در همه چیزمان امساک کردیم، بیست سال مملکت در مضیقه اسعاری [ارزی] بود که مطابق شئون خودش يك قشون داشته باشد، يك ذخایری داشته باشد. آیا اینها [متفقین] يك مردمان فقیری هستند، آیا باید غرامت جنگ بدهیم، هیچکدام اینها که نیست. می خواهم بفهمم دولت در این باب چه کرده است، آیا این در نتیجه اقدامهای است که شده است که دیگران بیایند و اسلحه های .. ما را که به این خون دلها تهیه شده تماماً و بلا عوض ببرند ...

يك خبری هم دیروز از خانواده چند نفر از افسرهای جزء گیلان³⁶ به ما رسید که این افسران را بیست و پنج روز است حبس کرده اند و می گویند بعضیها را برده اند. آیا دولت در این باب چه اقداماتی کرده است. روز اولی که آثار نوید آزادی در این کشور پیدا شد يك عده زیادی از نمایندگان مجلس می خواستند مجلس علنی تشکیل شود و در ضمن تصمیماتی بگیرند ... از جمله آنها آزاد کردن محبوسین سیاسی است [... پس از چند روز تمامی زندانیان سیاسی از جمله گروه ۳۵ نفر آزاد شدند [دو روز قبل یکی از رفقا نقل می کرد که هنوز آقای دکتر مصدق، که قطعاً اخیراً آزاد شده اند، هنوز توی ده خود توقیف است ...

آزادی مقدس ترین و شریف ترین حقوق انسانیت است، حتی از حق مالکیت محترم تر است به دلیل اینکه اشخاص را می بردند تو زندان و ملکشان را می گرفتند. ما يك کلکسیون از محبوسین مختلف داشتیم. محبوس بود که ابداً محاکمه نشده بود و بالاخره مردند در حبس. الان یادم آمد يك قسمت از محبوسین عده ای از بختیارها هستند که حبسشان تمام شده است ...

یکی هم مسئله آزادی فکر است، آزادی نطق است، من یقین دارم در زمان دولت گذشته، یعنی در زمان پادشاه مستعفی سابق، اگر از آزادی فکر و عقیده به این شدت جلوگیری نمی شد، کار به اینجا نمی رسید. نمایندگان مجلس: صحیح است ... (مثلاً آزادی مطبوعات، الان هنوز اداره سانسور منحل نشده و بعضی اوقات می گویند: چرا آقا روزنامه را نمی فرستید ما سانسور کنیم؟ ...

[موضوع دیگر] استقلال قضاات است که وزرای عدلیه در قاضی اعمال نفوذ می کردند و باید الان يك قانونی به مجلس بیاید که قاضی را نه مجلس، نه شاه، نه وزیر هیچ کس نتواند تغییر بدهد. از نتیجه همین تسلطی که وزارت عدلیه بر قضاات داشت، توانستند هم بر املاک مردم، هم بر حقوق مردم، هم بر همه چیز مردم مسلط شوند. باید مصونیت قضاات محترم باشد. ³⁷«...»

نطق دشتی در میان فریاد صحیح است و احسنت نمایندگان مجلس پایان گرفت. اما هیچ يك از تذکرات و پیشنهادات دشتی جامع عمل نپوشید و هشدارهای وی ناشنیده ماند!

36 [روسها تعدادی از افسران و صاحب منصبان را در رشت زندانی کرده بودند، از آن جمله پدر احمد شاملو که افسر ژاندارمری بود و همچنین خود احمد شاملو را که در آن زمان جوانی تقریباً ۰۲ ساله بود و اشعاری در مدح رضاشاه و آلمانی ها و شکوه ایران باستان سروده بود و به داشتن افکار فاشیستی اشتهار داشت، زندانی کرده بودند]

37 [برای اطلاع به متن کامل نطق دشتی، در جلسه سه شنبه اول مهرماه ۰۲۳۱، مراجعه کنید به صورت مذاکرات مجلس شورای ملی. سخنان بی باکانه علی دشتی از رادیو لندن) بی بی سی (بدون هیچ تأخیری شب همان روز پخش میشد و سبب حیرت شنوندگان در سراسر ایران میگردید. شاید وی میل داشت انتقام بی حرمتیهایی که در بازداشتهای متعدد تجربه کرده بود را اکنون بگیرد]

دشتی در جلسه بیست و دوم مجلس دوره سیزدهم، مورخ پنجشنبه ۱۶ بهمن ۱۳۲۰ موقعیکه لایحه اموال واگذاری مطرح بود چنین گفت:

«من معتقدم که اگر چهار پنج سال دیگر پادشاه سابق [رضا شاه] باقی مانده بود دیگر مالکی در کشور باقی نمی ماند... باید گفت آقا تمام این اعمال سیاه گذشته باطل و لغو است. امروز قرن بیستم است. مخصوصاً که يك طرف کشور ما انقلاب سوسیالیستی قسمتی از دنیا را اداره می کند. من نمی دانم اساساً چرا در این مملکت هر پادشاهی به محض اینکه قدرتی پیدا کرد شروع به تعدی نمود... وزراء در مقابل مجلس مسئولیت تام دارند پس به چه دلیل بطور مستقل کارهای خود را انجام نمی دهند. اگر می خواهید مشروطیت درست شود و ملت ایران روی آزادی ببیند باید اعلحضرت همایونی [محمد رضا شاه] در امور وزارتخانه ها مداخله نکند...»

به تصدیق دکتر علی بهزادی در کتابش شبه خاطرات، نطقهای علی دشتی «از شجاعت بود یا چیز دیگر، نمی دانم، اما او در زمانی این سخنان را بر زبان می آورد که بسیاری از وکلا از شنیدن آن هم بر خود می لرزیدند. رضا شاه استعفا داده بود، ولی پسرش که شاه بود.»³⁸

رضا شاه مجبور به ترك ایران شد. در دوره وی طبقه متوسط جدیدی با گرایشهای متغییری به وجود آمد و کارهای اصلاحی وسیعی انجام گرفت که با همه بحث هایی که در پیرامون نحوه ایجاد آن هنوز وجود دارد، تغییرات عمیقی را در جامعه ایران بجا آورد که قابل ذکر است:

تمرکز قدرت دولت، آرام کردن قبایل سرکش، محدود کردن قدرت روحانیون، کشف حجاب، تغییر لباس مردان، لغو القاب اشرافی، اجرای نظام سرباز گیری، تضعیف قدرتهای «فئودال»، تأسیس مدارس ملی، تأسیس دانشگاه، تأسیس دادگستری با قوانین مدون و امروزی، تأسیس وزارت فرهنگ و چند وزارتخانه دیگر، بکار انداختن راه آهن سراسری ایران، از عوارض قند و شکر و چای، تأسیس صنایع کوچک در تهران و شهرستانها... ولی میتوان رضا شاه را به خاطر پایمال کردن قانون اساسی مشروطه، منع فعالیت احزاب سیاسی، اقدامات قهر آمیز به منظور اصلاحات اجتماعی و اقتصادی، قتل مخالفین و گردآوری ثروت سرزنتش و نکوهش کرد.

نسل امروز به آسانی قادر به درك دوره پادشاهی رضا شاه نیست و بنا بر این نمی تواند در باره آن دوره داور بیطرف باشد. اوضاع پر آشوب و هرج و مرجی که منجر به قدرت رسیدن رضا شاه شد و به دیکتاتوری وی انجامید بازتاب قرن ها حکومت استبدادی در ایران بود. دوران مشروطیت تازه آغاز گردیده بود و کمتر کسی در فکر اجرای قوانین آن بود. اگر بجای رضا شاه کس دیگری به قدرت رسیده بود بی تردید راه او را میرفت و چاره ای جز اعمال قدرت نداشت...»

تأسیس احزاب در دوران معاصر) آغاز جنگ سرد)

پس از خروج رضا شاه در ۲۵ شهریور ۱۳۲۰، احزاب و سازمانهای سیاسی و مذهبی گوناگونی در ایران پدید آمدند که مهمترین آنها «حزب توده ایران»³⁹، «حزب دموکرات ایران» به رهبری قوام السلطنه⁴⁰ و «حزب ایران» بودند که این آخری بعدها با حزب توده همکاریهای نزدیکی پیدا کرد. علی دشتی در همین ایام دو باره به مجلس بازگشت و با عده ای از رجال سیاسی زمان خود «حزب

38 [شبه خاطرات] صفحه ۲۲۴]

39 [نخستین کنگره حزب توده ایران در ۱۰ مرداد ۱۳۲۳، با شرکت ۱۶۸ نفر نمایندگان شهرستانها در تهران تشکیل شد.]

40 [احمد قوام در ۹ تیر ۱۳۲۵ طی پیامی تشکیل حزب دموکرات ایران را به اطلاع ملت ایران رسانید.]

عدالت⁴¹ را پایه گذاری کرد که اهداف و برنامه های اصلاحی لیبرالی را دنبال و پشتیبانی میکرد. پایه گذاران حزب عدالت را کسانی تشکیل می دادند که نخست از رضا شاه پشتیبانی می کردند، اما رفته رفته از روشهای مستبدانه وی ناخشنودی خود را ابراز داشتند و یکی پس از دیگری به زندان افتاده و یا تبعید شده و یا خانه نشین گشتند. به همین سبب حزب عدالت خواستار اداره ارتش توسط غیر نظامیان بود و از اینکه شاه فرمانده کل قوا و بزرگ ارتشتاران است خرده می گرفتند و مخالفت خود را پنهان نمی داشتند.

حزب عدالت در مسائل خارجی امیدوار بود که برای مقابله با دو قدرت بزرگ در منطقه، یعنی روس و انگلیس، پای ایالات متحده را به صحنه سیاسی ایران وارد کند. علی دشتی سخنگوی اصلی فراکسیون حزب عدالت در مجلس بود. وی در سالهای پس از شهریور بیست دلیرترین و شاید مهمترین نماینده مجلس به شمار میرفت و همواره به شاه جدید، محمد رضا شاه، هشدار می داد که «اگر در سیاست دخالت کند تاج و تختش را از دست خواهد داد»⁴². نامزد حزب عدالت برای نخست وزیری، علی سهیلی سیاستمدار غیر اشرافی اما تحصیل کرده غرب بود. حزب عدالت در زمان اشغال ایران توسط متفقین و در فضائی مملو از هراس و وحشت از تشکیل حزب توده که علناً وسیله شورویها یاری میشد به وجود آمده بود. این حزب به زودی منحل گردید.

بطور کلی احزاب چپ و راست و میانه، در این دوران، در پی براندازی حکومت مشروطه در ایران نبودند و بیشتر به مبارزه سیاسی در چهارچوب قانون اساسی مشروطه برای پیش برد آرمانهای حزبی خود فعالیت می کردند.

حزب توده در نخست به ظاهر يك حزب سوسیال دموکرات با آرمانهای توده ای و کارگری بود. به همین دلیل برای کارگران و به ویژه تحصیل کردگان، نظامیان و سیاستمداران میهن دوست که از نابسامانیهای دو جنگ جهانی و هجوم و نفوذ بیگانگان به میهنشان دل خوش نبودند، میدان مناسبی برای فعالیتهای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی به نظر میرسید.

در ۷ مهر ۱۳۲۰ هیئت مؤسس حزب توده ایران در منزل سلیمان محسن اسکندری تشکیل شد و اعضای کمیته مرکزی موقت را تعیین کرد. حزب توده با پشتیبانی علنی اتحاد جماهیر شوروی تشکیل یافت و این طبیعی بود که تشکیل يك حزب کمونیستی با زیر بنای ماتریالیستی نمی توانست از دید عمال دولت استعماری انگلیس که بازار نفت جهان را در آن زمان در اختیار و تعداد بیشماری مستعمره در سراسر جهان و به ویژه در همسایگی ایران داشت، پنهان بماند.⁴³

پس از سقوط و تبعید رضا شاه و حضور و نفوذ قوای متفقین در ایران، اوضاع و احوال سیاسی کشور دگرگون شده بود و این به توسعه فکر نوپای دموکراسی و رشد فزاینده تفکرات مترقی و ضد سنتی، روح و جانی دوباره داد و باعث التهاب و چالش بین نو و کهنه و سبب بروز تضاد و گاه ناسازگاری

41 [در تأسیس حزب عدالت، جمال امامی، ابراهیم خواجه نوری و دادگر و بعدها عباس مسعودی سردبیر روزنامه اطلاعات سهیم بودند. مخالفین حزب عدالت از روی رندی و خوشمزگی، لطیفه ای ساخته بودند که حرف اول «ع» عدالت منظور حرف اول نام دشتی «علی» و حرف دوم «د» هم از حرف اول نام فامیل «دشتی» می آید. پس این حزب «آلت دست علی دشتی است»]

42 [مذاکرات مجلس دوازدهم، ۱۵ شهریور ۱۳۲۰]

43 [اولین میتینگ] راه پیمائی (عظیم حزب توده ایران، علیه دولت ساعد در تهران در ۵ آبان ۱۳۲۳ برگزار شد و عده زیادی از سربازان شوروی داخل راه پیمایان بودند. این راه پیمائی برای اعطاء نفت شمال به شوروی تشکیل شده بود]

بین آرمانها و واقعیت های ملموس جامعه ایران گردید.

در ایجاد این فضای پر تنش، تنها مسئولیت بر گرده ایرانیان نبود. قدرتهای صاحب نفوذ خارجی در برافروختگی مردم ایران بی تأثیر نبودند. جنگ سرد آغاز شده بود و ایران متحد آنان بشمار میرفت و از شتاب و سرانجام تلاشهای دموکراتیک در ایران بیمناک بودند.

محمد رضا شاه جوان، هنوز در رویای تربیت اروپائی خود بود، اما آرام آرام از جانب سیاستمداران و همکاران پدرش مجبور شد از عنوان تشریفاتی پادشاهی مشروطه فاصله گیرد و در پی نفوذ سیاسی و استحکام مقام خود بیافتد.

منشی زاده «حزب سومکا» را که مخفف «سوسیالیزم ملی کارگران ایران» بود بنیان گذارد. وی از طرفداران آلمان هیتلری بود. اعضاء سومکا با اونیفورم قهوه ای و یا سیاه و بازوبند و چماق در شهر تهران رژه می رفتند و سلام به سبک نازیهای آلمان می دادند.

تیمسار ارفع و سپهری که قبلاً همکار منشی زاده بود، «حزب آریا» را علم کردند و لباس اینها اونیفورم ارتشی بود. هر دو این احزاب برای مقابله با حزب توده به وجود آمده بودند و به تبلیغات فاشیستی میان کارگران و کارمندان دولت مشغول شدند.

تردیدی نمی توان داشت که ایجاد يك سازمان تروریستی - مذهبی ضد کمونیستی می باید مورد علاقه هر دو قدرت پر نفوذ در ایران، یکی قدرت امپریالیزم انگلیس و دیگری ارتجاع مذهبی قرار گرفته باشد.

قشر سنتی و مرتجع مذهبی، برای مقابله با افکار سوسیالیستی و کمونیستی که روز به روز طرفداران بیشتری می یافت، به فعالیتهای پنهان و آشکار و مسلحانه روی آوردند. مذهبیبون افراطی و روحانیون طراز اول شیعه مقیم عراق و ایران، در تأسیس سازمان تروریستی «فدائیان اسلام» برای مقابله با حزب توده و تبلیغات سوسیالیستی آنان بی تأثیر نبودند.

فدائیان اسلام

سید مجتبی میرلوحی معروف به نواب صفوی در ۱۳۰۴ در تهران متولد شد. دوره دبستان و سپس دبیرستان صنعتی آلمانها را تمام کرد و در سال ۱۹۴۲/۱۳۲۱ به استخدام شرکت نفت در آمد و در شهر آبادان زندگی میکرد. طرفداران و اعضاء قدیمی سازمان «فدائیان اسلام» افسانه های بی پائی در پیرامون زندگی سید مجتبی میرلوحی نقل می کنند، که مورد تردید همه متخصصین تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران می باشد. به هر روی سید میرلوحی پس از مدتی به بغداد و از آنجا به نجف میرود. ظاهراً در نجف به حوزه درس مرتجع ترین روحانی آن زمان آیت الله امینی صاحب الغدیر راه یافت و مورد توجه وی قرار گرفت.

میرلوحی پس از مدت کوتاهی از نجف به بغداد و از بغداد به آبادان رفت و در همین شهر که در اشغال قوای نظامی انگلیس و پلیس جنوب انگلیسیان بود به تبلیغات و سخنرانی مشغول می شود. وی سفرهائی به مهمترین مناطق نفتی آن زمان مثل آبادان، اهواز و آغاجاری که به کلی تحت کنترل انگلیسیان بود می نماید و به سخنرانی برای کارگران می پردازد. حیرت انگیز آنکه فرمانده ارتش و پلیس انگلیس نه تنها مانع وی نمی شوند و سید میرلوحی را دستگیر نمی کنند، بلکه کامیون در اختیار وی می گذارند تا طرفدارانش را از این شهر به آن شهر انتقال دهد.

ورود سید میرلوحی به آبادان، که ظاهراً دشمن انگلیس بود، با بازگشت آیت الله بروجردی، آیت الله

ابوالقاسم کاشانی و سید ضیاء الدین طباطبائی که به داشتن روابط عمیق با انگلیسی ها اشتها داشت، و از عوامل مهم کودتای سوم اسفند بود، به ایران هم زمان بود . در زمانی که میرلوحی ۲۱ ساله به نزد آیت الله بروجردی به قم می رود، آثار زنده یاد محقق و مورخ دانشمند احمد کسروی خواب راحت را از مرتجعین و متولیان فرقه شیعه ربوده بود . می گویند برخی از کتابهای او بدست آیت الله حاج آقا حسین بروجردی رسید و او « حکم ارتداد نویسنده کتاب را اعلام » کرد.⁴⁴

سید میرلوحی با عده ای به تهران نزد احمد کسروی می رود و با وی در جلسات متعددی به مباحثه و مجادله می پردازد . مباحثات ساده لوحانه میر لوحی با دانشمندی چون احمد کسروی نتیجه دلخواه را به بار نمی آورد و حتی همراهان سید میرلوحی بنا به گفته طرفداران خود او پایه ایمانشان سست میشود و سید را در مقابل کسروی به مسخره می گیرند و کار به آنجائی می رسد که بین آنان « دو دستگی ایجاد می شود.»⁴⁵

سید میرلوحی با خشم احمد کسروی را در حضور دیگران به مرگ تهدید می کند و جلسه را ترك می گوید . پس از چند روز سید میرلوحی وسیله روحانیون به يك كلت مجهز می شود و در میدان حشمت الدوله، کسروی را هدف گلوله قرار می دهد که این بار کسروی فقط زخمی می شود . میرلوحی دستگیر می گردد، ولی با نفوذ آیت الله بروجردی و آیت الله کاشانی بعد از دو ماه بازداشت محترمانه به قید کفالت و چون يك قهرمان آزاد می گردد . از همین زمان گوش ایرانیان با نام سازمان تروریستی «فدائیان اسلام» آشنا می شود . حاج مهدی عراقی⁴⁶ از نخستین اعضای فدائیان اسلام و از سران سازمان تروریستی « هیئت های مؤتلفه اسلامی » و « آنگاه از سران « انقلاب اسلامی » و دوست و یار نزدیک آیت الله خمینی رهبر انقلاب اسلامی، در ضمن بیان خاطرات خود پیرامون « فدائیان اسلام » به وضوح چگونگی تأسیس و پایگاه اخلاقی و اجتماعی اعضای « فدائیان اسلام » را چنین شرح میدهد:

«سید» مجتبی میر لوحی [وقتی] از زندان [بیرون می آید به فکر این می افتد که يك محفلی، يك سازمانی، يك گروهی، يك جمعیتی را به وجود بیاورد برای مبارزه . این فکر به نظرش می آید که از وجود افرادی باید استفاده بکنم که تا الان این افراد محل آسایش محلات بوده اند، مثل اوباشها که توی محلات هستند، گردن کلفتها، لاتها، بحساب، آنها که عربده کشهای محلات بوده اند ... این بود دوستانی

44 [- احمد کسروی در کتاب های « دادگاه »، « بخوانید و داورى کنید » و « سرنوشت ایران چه خواهد شد » ایرادات و انتقادات شدیدی را به دستگاه روحانیت گرفته بود به ویژه در کتاب اخیر به ورود آیت الله بروجردی به قم و فتاوی ارتجاعی وی و دخالت وی در نظام آموزشی ایران انتقادات بی پرده ای نموده بود . در اثر پافشاری آیت الله بروجردی درس « تعلیمات دینی » در مدارس کشور آغاز گردید و به همین خاطر وزارت فرهنگ تعدادی ملا به عنوان معلم در سراسر کشور استخدام کرد.]

45 [- خاطرات مهدی عراقی، از قدیمی ترین همکاران سید میر لوحی مشهور به نواب صفوی، صفحه ۵۲.]

46 [- حاج مهدی عراقی از سن ۱۶ سالگی به عضویت شورای مرکزی فدائیان اسلام در آمد، وی تا هنگام اعدام نواب صفوی در سال ۱۳۳۴ در کلیه ترورهای فدائیان اسلام و برنامه ریزیها و گفتگوهای پشت پرده این سازمان تروریستی مشارکت مستقیم و غیر مستقیم داشت. وی در قتل احمد کسروی، عبدالحسین هژیر، رزم آراء و حسنعلی منصور نقش اساسی را دارا بود . بین پانزده خرداد ۴۲ تا تبعید خمینی در تمامی تظاهرات خیابانی شرکت داشت و در بهمن سال ۱۳۳۴ شاخه ترور هیئت مؤتلفه را پایه گذاری کرد که زیر نظر وی به ترور افراد نامور و همچنین قتلهایی که هنوز افشاء نشده است اقدام نمود . عراقی در سال ۱۳۵۷ به فرانسه رفت و در نوفل لوشاتو از مشاوران و محرمان خمینی بود و همراه وی به تهران بازگشت . وی در انقلاب پست های مختلفی داشت . بالاخره در ۴ شهریور ۱۳۵۸ همراه پسرش بوسیله سه نفر از تروریستهای گروه فرقان در نزدیکی خانه اش ترور شد . همکاران وی از شاخه نظامی هیئت مؤتلفه معتقدند که گروه فرقان وسیله شیخ علی اکبر هاشمی رفسنجانی پایه گذاری شده است.]

که به دور مرحوم نواب جمع شده بودند، اکثر آنها مرحله اول از این جور افراد بودند.⁴⁷...»
حاج مهدی عراقی علت انتخاب «اوباش» را در «متدین» بودن آنان می داند و ندانسته تفسیر دقیقی از اندیشه های دینی مبارزین اسلامی و حاکمین کنونی ایران ارائه می دهد...
به هر روی احمد کسروی مورخ پرآوازه ایران همراه با منشی خود محمد تقی حدادپور در بیستم اسفند ۱۳۲۴ توسط سید حسین امامی از اعضای فدائیان اسلام در کاخ دادگستری ایران به قتل رسید. اما ندای میهن دوستی و اندیشه های ضد ارتجاعی وی در قلب و جان هر ایرانی باقی ماند.
پس از قتل احمد کسروی اولین اعلامیه سید مجتبی میر لوحی با نام مستعار «نواب صفوی»، و با عنوان سازمان «فدائیان اسلام» منتشر شد.

انتخاب نام مستعار «نواب صفوی» کنایه زیرکانه ای به قدرت روحانیت و شرکت وسیع و عمیق آنان در حکومت و قدرت دولت در دوران پادشاهان صفوی ست. سازمان فدائیان اسلام، در حقیقت یک سازمان تروریستی بود. به گمان من دستورالعملی که به آنان داده شده بود، این بود که کشور را از سقوط به دامان کمونیستها حفظ نمایند. اینان نه تنها در فکر براندازی شاه نبودند، بلکه با ترور سیاستمداران و روشنفکران میل داشتند که شاه و دولت های او را در مقابل کمونیستها حفظ کنند و به اجرای احکام مذهبی مجبور نمایند.

نواب صفوی و سازمان تروریستی فدائیان اسلام به فعالیتهای نیمه مخفی خود ادامه داد و در سالهای ۱۳۲۷ تا ۱۳۳۴ در همه تحولات سیاسی ایران نقشی ماجراجویانه و جنایتکارانه و در دراز مدت مخرب و خطرناک به جا گذاشت.

عبدالحسین هژیر در کابینه قوام السلطنه پست وزارت دارائی داشت و بگرمی از آزادی قاتل کسروی دفاع کرد و در هیأت دولت گفت: «بنده عقیده دارم که این آدم [احمد کسروی] مهدورالدم بوده و اگر هم او را کشته اند کار صحیحی بوده.⁴⁸» بی خبر از آنکه روزی خود به دست فدائیان اسلام و به دست همان کسی که کسروی را کشته بود، سید حسین امامی، کشته خواهد شد (هشتم آبان ۱۳۲۸ (این جنایتکاران مقدس، رزم آراء⁴⁹ نخست وزیر) اسفند ۱۳۲۹ در مسجد شاه (و دکتر زنگنه رئیس دانشگاه تهران را ترور کردند و با ترور نافرجام علاء نخست وزیر، رعشه بر جان حکومت منزلزل شاه و دولتهای وی انداخت و ابزار شومی برای نقشه های استعماری در ایران گردید که نتایج آن را در سراسر سالهای حکومت اسلامی ایران به وضوح دریافتیم).

با تأسیس و ادامه آزادانه فعالیت سازمان تروریستی «فدائیان اسلام»، شاه و رجال سیاسی ایران ساده لوحانه در تله سیاست جنگ سرد قدرتهای خارجی و هم چنین قشر پر قدرت ارتجاع مذهبی داخلی

47 [کتاب «ناگفته ها، خاطرات شهید حاج مهدی عراقی» صفحه ۲۶، چاپ مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، چاپ اول ۱۳۷۰.]

48 [خاطرات سیاسی ایرج اسکندری، به اهتمام بابک امیر خسروی و فریدون آذر نور، بخش دوم صفحه ۷۵۱/۶۵۱. محمود تفضلی در ایران ما و محمد مسعود در مرد امروز صمیمانه پیرامون قتل کسروی می نوشتند و جریان قتل فجیع کسروی را در روزنامه های خود بی طرفانه بازتاب میدادند]

49 [حاج مهدی عراقی در مورد دخالت آیت الله کاشانی و جبهه ملی در ترور رزم آراء و دیگران اعتراف می کند: آیت الله کاشانی به دیدار نواب صفوی آمد و بعد از مباحثات طولانی آیت الله کاشانی به نواب صفوی گفت: «تنها مسئله ای که اینجا مطرح است هفت نفر باید زده (بشوند تا ما بتوانیم برنامه مان را پیاده بکنیم. اولیش رزم آراء است، دفتری، دکتر فلاح، دکتر طاهری، دو سه تا دیگر که من الان یادم نیست. گفت هفت نفر باید زده بشوند... ملاقات انجام شد و به قول بعضیها گفتی، آن آقایان فتوای قتل رزم آراء را از جهت بُعد سیاسی صادر کردند، این آقا) آیت الله کاشانی (هم فتوای قتل رزم آراء و شش نفر دیگر را از جهت شرعی صادر کرد، چون مجتهد بود» مهدی عراقی در صفحه ۲۳۱ و ۳۳۱ خاطراتش به نقل جریان دادگاه نواب صفوی می پردازد و می گوید از نواب صفوی در دادگاه «راجع به زدن رزم آراء» می پرسند وی «خائن بودن رزم آراء را از یک طرف مطرح می کند و از طرف دیگر هم فتوای قتلش را از جهت سیاسی و از جهت دینی منتسب می کند به جبهه ملی و آیت الله کاشانی»]

افتادند و از عواقب خطرناك و تأثیر دراز مدت آن در جامعه سنتی ایران بی خبر ماندند.⁵⁰

ترورهای فداییان اسلام

در اواخر پائیز ۱۳۲۲/۱۹۴۳ کنفرانس تهران با حضور روزولت رئیس جمهور آمریکا، استالین نخست وزیر اتحاد جماهیر شوروی و چرچیل نخست وزیر انگلیس تشکیل شد و سران مذکور موافقت کردند که شش ماه پس از پایان جنگ، قوای خود را از ایران خارج کنند. ارتش انگلیس و آمریکا در مارس ۱۹۴۵ ایران را طبق معاهده کنفرانس سران در تهران ترك کردند. اما دولت استالینیستی شوروی
ضمن
اعلامیه
کوتاه

ی به بهانه اینکه اوضاع بعضی نواحی شمال ایران مبهم و مغشوش است، نیروهای خود را در آذربایجان نگاهداشت.

در همین دوران قاضی محمد در نواحی کردنشین «فرقه دموکرات کردستان» و پیشه وری در آذربایجان «فرقه دموکرات آذربایجان» را بر پا کردند و کوس خود مختاری زدند. ارتش ایران به تنهایی توانایی ایجاد نظم در نواحی شمال غربی ایران را نداشت و بالاخره با خدعه قوام السلطنه، شوروی مجبور شد ارتش خود را در ۱۹۴۶ از ایران خارج نماید و بدنبال آن فرقه دموکرات آذربایجان و فرقه دموکرات کردستان روانه شوروی شدند.....

شوروی تقاضای واگذاری امتیاز نفت شمال را از ایران داشت و حزب توده در ارگانهای رسمی خود از «منافع مشروع» شوروی دفاع می کرد.⁵¹

در این زمان علی دشتی نماینده مجلس شورای ملی بود و همراه با دکتر مصدق و دیگران علیه امتیاز نفت شمال سخنرانی پرشوری کرد و به همین دلیل در شهریور سال ۱۳۲۵/۱۹۴۶ به زندان افتاد. پس از رهایی از زندان به فرانسه رفت و تا اواخر سال ۱۹۴۸ در این کشور ماند. پس از بازگشت به ایران به سبب آنکه زبان عربی را به خوبی تکلم میکرد در ۳ آبان ۱۳۲۷/۱۹۴۹ به عنوان سفیر ایران به مصر و بعد به لبنان رفت.

در اواسط سال ۱۳۲۸/۱۹۴۹ جبهه ملی، مرکب از چند نماینده سابق مجلس، چند روزنامه نگار و تعدادی از روحانیون به رهبری دکتر مصدق تشکیل شد. طبق اساسنامه جبهه ملی تنها احزاب می توانستند به جبهه ملی بپیوندند. طرفداران نخست وزیری دکتر مصدق برق آسا به تشکیل حزب مشغول شدند. «حزب استقلال»، «حزب ملی کار»، «حزب خلق»، «مجمع مسلمانان مجاهد»، «حزب زحمتکشان ملت ایران»، «نهضت آزادی برای مردم ایران»⁵²، «حزب ملت ایران بر بنیاد پان ایرانیست» و «حزب پان ایرانیست» بنیان گرفتند. سران همه این احزاب در يك انتخابات تقلبی به

50 [برای اطلاع بیشتر پیرامون واکنش رجال سیاسی ایران پیرامون قتل های فداییان اسلام، مراجعه کنید به مقالات مستند دکتر جلال متینی در مجله «ایران شناسی»، شماره های ۱ تا ۴ سال دوازدهم، ۱۹۷۳]

51 [روزنامه مردم سال ۱۳۲۵، برای مطالعه روزنامه ها و کتب کمیاب پیرامون تحولات سیاسی و مذهبی ایران، مراجعه کنید به «آرشیو اسناد و پژوهشهای ایران - برلن Archiv für Forschung und Dokumentation Iran - Berlin. e.v]

52 [حسین رازی و محمد نخشب پایه گذران «نهضت آزادی برای مردم ایران» بودند. تقریباً ده سال بعد «نهضت آزادی ایران»، در ۲۵ اردیبهشت ۱۳۴۰/۱۹۶۱ توسط آیت الله طالقانی، سحابی و بازرگان تأسیس شد]

مجلس راه یافتند. فعالیت جبهه ملی به این شکل آغاز شد و کشاکش برای رسیدن به قدرت آغاز گردید. در ۱۶ اسفند ۱۳۲۹/۲۶ ژوئن ۱۹۵۰ سپهبد رزم آرا نخست وزیر به دست خلیل طهماسبی از اعضای «فدائیان اسلام» به قتل رسید. خلیل طهماسبی دستگیر شد و بلافاصله اعلامیه مجتبی میر لوحی معروف به نواب صفوی رهبر فدائیان اسلام تحت عنوان «ای پسر پهلوی» منتشر شد که در آن اخطار شده بود اگر «حضرت خلیل طهماسبی» آزاد نشود عده زیادی از رجال سیاسی دچار سرنوشت رزم آرا خواهند شد.⁵³

حسین علاء در ۱۸ اسفند ۱۳۲۹ تشکیل کابینه داد. علی دشتی به عنوان وزیر مشاور در دولت علاء شروع به کار کرد.

در ۲۴ اسفند همین سال در جلسه علنی شورای ملی طرح ملی شدن صنعت نفت به پیشنهاد جبهه ملی به اتفاق آراء به تصویب رسید. علی دشتی از این طرح پشتیبانی کرد.

در ۲۸ اسفند ۱۳۲۹ دکتر عبدالحمید زنگنه رئیس دانشکده حقوق و وزیر سابق فرهنگ هنگام خروج از دانشکده حقوق هدف گلوله شخصی به نام نصرت الله قمی از سازمان فدائیان اسلام قرار گرفت و به سختی مجروح شد و پس از چند روز در بیمارستان جان سپرد.

حسین علاء در ۶ اردیبهشت ۱۳۳۰ پس از يك ترور نافرجام از جانب فدائیان اسلام و به علت ناتوانی در حل بحران نفت و فشار دولت انگلیس از نخست وزیری کناره گیری کرد و در ۷ اردیبهشت دکتر محمد مصدق به نخست وزیری رسید. در ۹ اردیبهشت طرح قانونی اجرای اصل ملی شدن صنعت نفت به تصویب مجلسین رسید و هیأت دولت مأمور اجرای قانون شد. اختلاف با شرکت نفت انگلیس بالا گرفت و روابط ایران و انگلیس به کلی قطع شد.

مشکلات سیاسی و اقتصادی کشور و اوضاع اسف بار مالی دولت مصدق به سبب تحریم خرید نفت در غرب، نمایان شد. مصدق در تیرماه ۱۳۳۱ از شاه خواست تا فرماندهی کل قوا و وزارت جنگ را به او واگذارد. شاه موافقت نکرد و دکتر مصدق استعفاء داد.

مخالفین دکتر مصدق معتقدند که دکتر محمد مصدق با طرح این درخواست، حيله گرانه میل داشت بحران اقتصادی و ورشکستگی مالی دولت خود را به گردن شاه گذارد. به هر روی احمد قوام (قوام السلطنه) نخست وزیر شد و با انتشار اعلامیه ای تند و شدیدالحن متذکر شد که «کشتیبان را سیاستی دگر آمد» و محاکم انقلابی تشکیل خواهد داد و روزی صدها تبه کار را از هر طبقه به موجب حکم خشک و بی شفقت قانون قرین تیره روزی خواهد ساخت. اما در مقابل تظاهرات خونین خیابانی بین ۲۷ تا ۳۰ تیر ۱۳۳۱/۱۹۵۲ و تهدید آیت الله کاشانی به «صدور اعلان جهاد علیه دولت قوام و شاه» به زانو درآمد و شاه مجبور شد خواسته دکتر مصدق را بپذیرد و دو باره وی را مأمور تشکیل کابینه نماید.

دکتر مصدق نخست وزیری مجدد خود را ظاهراً مدیون فعالیت های همه جانبه آیت الله کاشانی بود. اما پشتیبانان واقعی او بازاریان و اعضاء سازمان فدائیان اسلام بودند. وی در اول مرداد ۱۳۳۱ شرحی در پشت قرآن نوشت و آن را پس از امضاء و مهر به این شرح برای شاه فرستاد: «دشمن قرآن باشم اگر بخواهم بر خلاف قانون اساسی عمل کنم. هم چنین اگر قانون اساسی را نقض کنند و رژیم مملکت را تغییر دهند من ریاست جمهور را قبول کنم» درست شش روز بعد بر خلاف سوگندی که خورده بود، در هفتم مرداد ماده واحده اختیارات دکتر مصدق به مجلس رفت و همان روز به تصویب مجلس شورای ملی رسید. در این لایحه به دکتر مصدق اختیار داده می شد که لوایحی پس از آزمایش، تقدیم مجلسین نماید و تا موقعی که تکلیف آنها در مجلسین معین نشده لازم الاجراء است. ۹ روز بعد «بر خلاف قانون اساسی» و قوانین کیفری کشور در ۱۶ مرداد ۱۳۳۱ طرح يك ماده ای با قید سه فوریت

53 [در صفحات قبل به دسایس آیت الله کاشانی از سران جبهه ملی و دخالت وی در ترور سپهبد رزم آرا مشروحاً اشاره کردیم. يك روز پس از ترور سپهبد رزم آرا آیت الله کاشانی در يك مصاحبه با خبرنگاران خارجی و داخلی، «قتل رزم آرا را واجب دانست و خلیل طهماسبی را منجی ملت ایران معرفی کرد.» دکتر بقائی و حسین مکی در میدان بهارستان میتینگی ترتیب دادند و هر دو کشتن رزم آرا را به ملت ایران تبریک گفتند. در همین اجتماع اعلامیه نواب صفوی تحت عنوان «ای پسر پهلوی» منتشر شد]

برای عفو و آزادی خلیل طهماسبی قاتل رزم آرا به تصویب رسید: «ماده واحده: چون جنایت حاجی علی رزم آرا و حمایت او از اجانب بر ملت ایران ثابت است بر فرض آنکه قاتل او، استاد خلیل طهماسبی باشد از نظر ملت بی گناه و تبرئه شناخته می شود.» این طرح را ۲۷ تن از جمله دو تن استادان دانشکده حقوق دانشگاه تهران: دکتر شایگان و دکتر سنجابی امضا کرده بودند.⁵⁴

خلیل طهماسبی در ۲۴ آبان ۱۳۳۱ از زندان آزاد شد و پس از زیارت شاه عبدالعظیم به ملاقات آیت الله کاشانی که فتوای قتل رزم آرا را داده بود شتافت.

مجلس سنا به درستی با لایحه عفو خلیل طهماسبی و لایحه «مفسد فی الارض» شناختن احمد قوام و ضبط اموال وی مخالفت کرد و آن را خلاف قانون اساسی و قوانین کیفری کشور دانست. اما جبهه ملی و بویژه دکتر محمد مصدق بر خلاف قسمی که به قرآن خورده بود تا «بر خلاف قانون اساسی» عملی انجام ندهد، به ساخت و پاخت پنهانی خود با سازمان تروریستی فدائیان اسلام مشغول بود و توجهی به زیر پا گذاشتن قانون اساسی و استقلال دادگستری و رعایت اجرای عدالت حقوقی کشور نداشت. جالب توجه آنکه جبهه ملی و حزب توده بعدها قتل رزم آرا را به دربار نسبت میدادند و هنوز این شایعه بی پایه بر سر زبانهاست.

مخالفت مجلس سنا با دو لایحه نامبرده سبب شد که جبهه ملی برای تنبیه سناتورها، لایحه ای به مجلس برد و تقلیل مدت مجلس سنا را از چهار سال به دو سال به قید دو فوریت در همان روز به تصویب رسانید. مجلس سنا تعطیل شد.

دکتر مصدق با همه تدابیری که به کار برد و گاه با نادیده گرفتن اصول قانون اساسی، نتوانست بحران اقتصادی کشور را بر طرف نماید. در سراسر کشور هرج و مرج حکمفرما شده بود و يك بلا تکلیفی عمیقی در جامعه ایران احساس می شد. ورشکستگی اقتصاد ملی، گسترش نارضایتی عمومی، آشفتگی دستگاه دادگستری و انحلال دیوان عالی کشور، سستی و انحلال مجلس شورای ملی و سنا و بالاخره قدرت گرفتن حزب توده شاه را بر آن داشت تا با صلاحدید کرمیت روزولت مأمور عالی رتبه سیا مجبور به اتخاذ عمل شود و در ۲۴ مرداد ۱۳۳۲ فرمان برکناری دکتر مصدق را از نخست وزیری صادر کرد و سرلشکر فضل الله زاهدی را به نخست وزیری برگزید.⁵⁵

سید محمود کاشانی، پسر آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی، یکی از مهمترین بازیگران معروف وقایع ۲۸ مرداد، در جواب مخالفان «کودتا» در مقاله ای مینویسد: «اینک باید ببینیم که از ساعت ۱۱ شب ۲۴ تا ساعت يك بامداد ۲۵ مرداد چه رویدادی وجود داشته است که آن را کودتای نظامی علیه دولت مصدق خوانده اند؟»

واقعیتی که در آن تاریخ از مردم پنهان شد این بود که هنگامی که سرهنگ نصیری به در خانه مصدق رسید، ساعتی او را بلا تکلیف نگاه می دارند و چون اجازه ملاقات او را با مصدق نمی دهند فرمان را به یکی از محافظین خانه تسلیم می کند و مصدق با خط خود رسید دریافت این فرمان را چنین صادر می کند: «ساعت يك بعد از نیمه شب ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ دست خط مبارك به اینجانب رسید. دکتر محمد مصدق. "او از این فرمان با احترام و تجلیل «دست خط مبارك» بیاد می کند و عنوان نخست وزیر را هم از کنار اسم خود بر می دارد با این حال مصدق سپس دستور بازداشت سرهنگ نصیری را که صرفاً حامل فرمان بوده صادر کرده و صبح همان روز برای آن که نقش وی در زمینه سازی برای

54 [مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره هفدهم، ۲۲ مرداد ۱۳۳۱. برای اطلاع بیشتر مراجعه کنید به مقاله مفصل و بسیار خواندنی «دکتر مصدق، پیشنهادهای نخست وزیری، و انگلیسی ها» از دکتر جلال متینی در فصل نامه ایرانشناسی، سال دوازدهم، شماره ۴، صفحه ۷۲۲]

55 [شاه در کتاب «پاسخ به تاریخ» مینویسد: در اوت ۱۹۵۳ (۲۸ مرداد ۱۳۳۲) پس از کسب اطمینان نسبت از پشتیبانی ایالات متحده آمریکا و انگلیس که سرانجام سیاست مشترکی را آغاز کرده بودند و پس از بررسی اوضاع با دوستم کرمیت روزولت، مأمور مخفی سازمان سیا، بر آن شدم که برای یافتن راه حلی وارد عمل شوم. «ترجمه از متن آلمانی صفحه ۸۷]

صدور فرمان نخست وزیری زاهدی و برکناری وی آشکار نشود اعلامیه ای صادر کرده و بی آن که کمترین اشاره ای به صدور فرمان شاه بکند از وقوع کودتای نظامی در شب گذشته از سوی سرهنگ نصیری خبر داد با این عنوان که او می خواسته است زیر پوشش تسلیم نامه ای خانه را اشغال کند. بدین ترتیب اعلامیه دولت مبنی بر وقوع کودتا يك دروغگویی و پنهان کاری بوده است.... مصدق فرمان برکناری خود را حتی از وزیران کابینه خود نیز پنهان ساخت و در جلسه هیأت وزیران که صبح روز ۲۵ مرداد در خانه او تشکیل شد کمترین اطلاعی از این موضوع به وزیران خود نداد. در اینجا گفته های دو تن از یاران مصدق را به لحاظ رعایت اختصار که نمونه های دیگری از آن نیز وجود دارد، نقل میکنم. دکتر صدیقی وزیر کشور مصدق در جریان بازپرسی از او در زمینه رویداد شب ۲۵ مرداد می گوید: «در هیأت وزیران مذاکره نشد و تصمیماتی در باره آن اتخاذ نگردید. مطلقاً در باره فرمان ملوکانه دائر به عزل آقای دکتر مصدق از سمت نخست وزیری سخنی گفته نشده اما آنچه در باره آگاهی من از جریان کار سؤال فرموده اید پیش از این نوشته ام که در خانه جناب آقای نخست وزیر افواهاً موضوع دست خط را که بهانه ورود به خانه بوده است شنیدم و از آقای دکتر مصدق پرسیدم موضوع دست خط چه بوده؟ فرمودند چیزی نبود.»

سرتیپ ریاحی رئیس ستاد ارتش مصدق نیز در خاطراتی که از شب و روز ۲۵ مرداد نقل کرده، همین موضوع را چنین بیان کرده است: «من روز ۲۶ مرداد (۲۵ مرداد درست است) (صبح شش ساعت بعد از کودتای نا موفق نصیری نزد مصدق رفتم و به او گفتم همه رادیوهای خارجی کودتای نیم بند نصیری را شرح داده اند و ضمناً گفته اند شاه شما را عزل کرده است. گفت نه آقا، این فرمان جعل بوده است. ولی خود فرمان را به من و به هیچ يك از وزراء نشان نداد. حدود ساعت یازده همان روز، مجدداً نزد مصدق رفتم و خبر فرار شاه و ثریا را از رامسر به او دادم و گفتم حالا که شاه از مملکت رفته است وضع چه می شود؟ جواب داد: باید کاری کرد که ایشان مراجعت کنند ...» از جمله نکات کلیدی برای شناخت ماهیت رویدادهای شب ۲۵ مرداد این است که چرا دکتر مصدق فرمان برکناری خود را که با دریافت آن رسید داده و آن را «دست خط مبارك» نامیده بود، به عنوان يك کودتای نظامی به مردم معرفی کرد؟ چرا این فرمان را از مردم و حتی از وزیران کابینه خود پنهان کرد؟ ... اصرار بر اینکه رویداد شب ۲۵ مرداد کودتای نظامی بوده چیزی جز سرپوش گذاردن و ادامه تبلیغات فریبکارانه ۵۰ سال گذشته نیست و با ادعای اجماع بر وقوع کودتا هم نمی توان، ذهن جست و جو گر نسل جوان را از پویایی و تلاش برای شناخت حقیقت بازداشت⁵⁶»

دکتر محمد مصدق به فرمان برکناری خویش وقعی نگذاشت و شاه به رم رفت. کمیته مرکزی حزب توده طی اعلامیه ای سرنگونی سلطنت و ایجاد «جمهوری دموکراتیک» را خواهان شد. آن زمان دکتر حسین فاطمی پرشورترین مخالف شاه در راهپیماییهایی که جبهه ملی تشکیل میداد شرکت میکرد و از جمهوری دفاع سرسختانه مینمود و در نطقهای آتشین خود انقراض سلسله پهلوی را اعلام میکرد. بعقیده مورخین و محققین این دوران که بر مبنای سخنان دکتر حسین فاطمی در زندان استوار است، دکتر مصدق بر خلاف قسمی که به قرآن خورده بود، موافقت پنهانی خود را با سخنان و اعمال دکتر حسین فاطمی بر سر سرنگونی سلطنت محمد رضا شاه اعلام کرده بود.⁵⁷

رهبران مذهبی و جامعه ایران مشتاق بازگشت شاه بودند زیرا از بقدرت رسیدن حزب توده در ایران وحشت داشتند. ملایان و مردم مذهبی چنین فکر می کردند که «حزب توده [خلاف مذهب، حزب خلاف خدا، حزب بی دینی، حزب مصادره اموال] است... [در ذهن آیت الله بروجردی رفته بود که

56 [کودتا بر علیه مصدق، بقلم سید محمود کاشانی پسر آیت الله کاشانی، نقل از روزنامه نیمروز چاپ لندن شماره ۷۲۸، سال شانزدهم. صفحه ۶۴، ۷۴ و ۹۵]

57 [اسناد در تأیید این مطلب فراوان موجود است، بویژه پس از انقلاب اسلامی کتابهای مستندی نگارش یافته است. برای اطلاع بیشتر مراجعه کنید به کتاب «خاطرات و مبارزات دکتر حسین فاطمی» بکوشش بهرام افراسیابی]

دولت آقای دکتر مصدق نسبت به مذهب لا بشرط است. من شنیده بودم که می گفت حکومت نسبت به مذهب نباید لا بشرط، بی تفاوت باشد. بخصوص اینکه در آن زمان توده ایها پروبال گرفته بودند، ایشان دلش می خواست حکومت نسبت به مذهب لا بشرط نباشد و مروج مذهب باشد.⁵⁸ «آیت الله حسینی منتظری در خاطرات خود از نفرت آیت الله بروجردی و آیت الله کاشانی نسبت به حزب توده و جامعه بهائیان ایران مطالب فراوانی نقل می کند...

آیت الله بروجردی و آیت الله کاشانی هر دو برای سلامت شاه و بازگشت سلطنت روضه خوانی و عزاداری بر پا کردند و به استناد تبلیغات گروه های چپ «روضه دو طفلان مسلم» بر سر منابر می خواندند. آیت الله بروجردی مرجع شیعیان جهان و همچنین روح الله خمینی، اولین کسی بود که به شاه تلگراف فرستاد و شاه را به بازگشت به ایران فرا خواند. آیت الله بروجردی در جواب تلگراف شاه که هنوز در رم بسر میبرد و زمینه بازگشت خود را فراهم میکرد، چنین پاسخ نوشت: «حضور مبارک اعلیحضرت همایونی خلدالله ملکه: تهران، تلگراف مبارک که از رم مخابره فرموده بودید و مبشر سلامت اعلیحضرت همایونی بوده موجب مسرت گردید. نظر به اینکه تصمیم مراجعت فوری بوده جواب تأخیر شد. امید است ورود مسعود اعلیحضرت به ایران مبارک و موجب اصلاح مفاسد دینی و عظمت اسلام و آسایش مسلمین باشد. حسین طباطبائی بروجردی «فراموش نکنیم که انتخاب آیت الله بروجردی به مرجعیت شیعه بعلت احتراماتی بود که محمد رضا شاه قبل از رسیدن به مرجعیت شیعه به وی میگذارد. آیت الله آقا حسین بروجردی اواسط سال ۱۳۲۳ در بیمارستان فیروز آبادی شهر ری بستری شد و محمد رضا شاه به بیمارستان فیروز آبادی شتافت و پس از تفقد شاهانه همراه با عکس شاه بر بالین آیت الله بروجردی برای خبرگزاریهای داخلی و خارجی، از وی عیادت کرد. این دیدار سبب استحکام مرجعیت آیت الله بروجردی گردید و در انظار عمومی سبب تأیید شاه و دولت از آیت الله بروجردی شد. این بده بستانها بیشتر برای مقابله با حزب توده صورت میگرفت و به تفصیل در خاطرات محمد تقی فلسفی و اعظم، مورد بحث قرار گرفته است.⁵⁹

آیت الله بروجردی بعدها به سبب ریاست طلبی و پایداری بر سنت عوام فریبانه مذهبی مشکلات فراوانی را برای شاه و دولت های وی ایجاد کرد و از عوامل اصلی توطئه علیه دکتر محمد مصدق بود. لیست خواسته های وی روز بروز طولانی تر میشد. مخالفت وی با ورزش زنان، حمام های نمره، مدارس دخترانه، حق رأی برای زنان، تدریس تعلیمات دینی و شرعیات در مدارس و دخالت های نادرست وی در امور شهربانی و استانداریهای کشور و مخالفت علنی وی علیه حزب توده و جامعه بهائیان ایران در همه اسناد و مدارکی که اکنون منتشر شده اند آمده است.

اسناد و مدارک باقی مانده از ساواک نشان میدهد که این مرجع قشری شیعه در حقیقت از هیچ کاری روی گردان نبود تا کارخانه ملا سازی قم را توسعه و افکار خرافی و ضد حکومت مشروطه را در سراسر ایران نشر و تبلیغ نماید. وی پس از وقایع ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ سپهبد زاهدی را «حافظ بیضه اسلام» نامید و در سرکوب دشمنان دین آرزوی موفقیت کرد. آیت الله بروجردی چند روز پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به سپهبد زاهدی می نویسد: «بسم الله الرحمن الرحیم، جناب آقای سپهبد فضل الله زاهدی نخست وزیر دامت اجلاله به عرض می رساند... خداوند عز شأنه، جنابعالی را در انجام وظایف دینی که در این موقع خطیر به عهده گرفته اید اعانت فرموده و عامه مسلمین را از برکات عید سعید بهره

58 [-خاطرات آیت الله منتظری، چاپ اتحاد ناشران ایرانی در اروپا، صفحه ۸۲ سال انتشار ۱۳۷۹. لا بشرط در اینجا این معنی را میدهد که قدرت دولت میان ملایان و دستگاه حکومت بصورت برابر تقسیم شده است. بمعنی دقیق تر حکومت مشروعه، یعنی اتحاد شاه و دستگاه روحانیت]

59 [-مراجعه کنید به کتابهای «مرجعیت در عرصه اجتماع و سیاست» و «زبان گویای اسلام، حجة الاسلام محمد تقی فلسفی در اسناد ساواک، کتاب نهم» و «خاطرات و مبارزات حجة الاسلام فلسفی»]

مند فرماید. والسلام علیکم ورحمة الله و بركاته ۸ شهریور ۱۳۳۲ حسین الطباطبائی ال بروجردی.⁶⁰»
دکتر محمد مصدق در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲/۱۹ اوت ۱۹۵۳ سقوط کرد و سپس بازداشت شد؛ و شاه دو باره به ایران بازگشت.

دکتر محمد مصدق رهبر جبهه ملی ایران، در همان دامی افتاده بود که خود در ایجاد آن سهیم بود. دکتر مصدق، غیر مستقیم، وسیله دکتر بقائی و آیت الله کاشانی و شمس قنات آبادی با رهبر سازمان تروریستی فدائیان اسلام تماس دائمی داشت و از آنان برای رسیدن به قدرت استمداد و کمک خواسته بود. وی بیست و هشت تن از اعضای فدائیان اسلام را که در زندان بودند، از آن جمله قاتل رزم آرا را آزاد کرد.

۲۸ مرداد، سرکوب خونین ملیون و به ویژه احزاب و سازمانهای چپ را بدنبال داشت. فرماندار نظامی تهران تیمسار تیمور بختیار که بعداً اولین رئیس سازمان امنیت و اطلاعات کشور (ساواک) شد، با اعمال خشونت و ایجاد جو ترس و وحشت به واقع فرمانروای بلا منازع ایران بود.
دکتر مصدق به سه سال زندان و سپس تحت نظر تا آخر عمر در احمد آباد زندگی کرد. حزب توده و شبکه نظامی حزب قلع و قمع شد و عده ای از اعضای نظامی و غیر نظامی آن تیرباران شدند.
آیت الله بروجردی و روحانیونی چون آیت الله کاشانی، بهبهانی، میلانی و دیگر آیات عظام، پس از ۲۸ مرداد نه تنها از محاکمات دادگاه نظامی و عملیات خشونت بار فرمانداری نظامی انتقادی نکردند، بلکه عملاً به تأیید آن پرداختند و سرکوب خونین حزب توده را یک پیروزی برای دوام و استحکام مذهب در ایران میدانستند.

پس از ۲۸ مرداد فضای اجتماعی ایران ظاهری مذهبی گرفت و روحانیون بخش مهمی از قدرت حکومتی ایران شدند. نفوذ آنان در روند محاکمات دادگاه نظامی چه در محاکمه دکتر محمد مصدق و یا محاکمه رجال سیاسی و اعضای حزب توده به وضوح دیده میشد.

تیمسار آزموده با توافق روحانیون بارها سعی کرد در دادگاه نظامی، دکتر مصدق را به «ارتداد و کفر و خیانت به مذهب اسلام و براندازی حکومت مشروطه ایران» متهم کند و تا آنجائی پیش رفت که دکتر مصدق را به بی دینی متهم کرد تا اعضای فدائیان اسلام و اوباش چاله میدان حاضر در جلسه دادگاه تحریک شوند و به از بین بردن دکتر مصدق اقدام نمایند. دکتر مصدق که خود زمانی از فدائیان اسلام برای رسیدن به قدرت سود برده بود و عواقب خطرناک تحریکات تیمسار آزموده را می دانست، از ترس آنکه فدائیان اسلام دست به ترور او و خانواده اش بزنند، در جلسه دادگاه از مسلمانی و ایمان و اعتقاد خود و خویشاوندانش به اسلام، گاه با حرارت و گاهی با گریه و لابه دفاع کرد و شرح مفصلی از جلسات روضه خوانی در خانه خود داد.⁶¹

واقعه ۲۸ مرداد هر چند به ظاهر برای شاه پیروزی و سپس قدرت را به ارمغان آورد، ولی وی را از تخت پادشاهی مشروطه به زیر کشید و هم ردیف سیاست بازان روزگار خود ساخت. خروج مخفیانه و به قول مخالفانش فرار شاه به رم، وجهه اجتماعی وی را در میان مردم پائین آورد، به ویژه که این تحولات وسیله بیگانگان طرح ریزی و با همکاری عوامل داخلی به پیروزی رسیده بود. به هر روی واقعه ۲۸ مرداد زخم عمیقی را در عمق جامعه ایران ایجاد کرد و هم چنین اعتماد به نفس شاه را از او گرفت.

شاه برای باز سازی جایگاه و استمرار پادشاهی خود از همه امکانات اقتصادی، سیاسی، اداری، نظامی و فرهنگی کشور سود می برد و در اوج قدرت به جای آنکه در پی استحکام اصول قانون اساسی کشور مشروطه باشد به خود شیفتگی دچار و بدل به دیکتاتوری علاقمند به اصلاحات و فورم، با پنجه های

60 [مراجعه کنید به منابع زیرنویس قبلی.]

61 [مراجعه کنید به خاطرات و تألمات مصدق صفحه ۱۴۳. مصدق در محکمه نظامی جلد ۱ صفحه ۱۶۷، ۱۶۸، ۲۳۴ و بویژه ۳۷۹ تا ۳۸۵. و یا به کتاب «انقلاب مشروطیت تا انقلاب اسلامی» تحولات سیاسی و مذهبی ایران بین دو انقلاب (از بهرام چوبینه. که به زودی منتشر میشود]

آهین گشت. وی هر گونه انتقاد را حتی از جانب کسانی که به او و سیستم مشروطه وفادار بودند، ناشنیده گرفت و منتقدین را تحت عنوان «اقدام علیه امنیت کشور» تار و مار کرد و از خود راند. شاه می بایست حکومت کند. این خواسته کودتاچیان و شرکای خارجی و داخلی کودتا بود. بانیان «جنگ سرد» مجال دیگری به شاه نمی دادند. شاه قبل از کودتای ۲۸ مرداد چندان دخالتی در انتخابات و تعیین نخست وزیران نداشت، اما بعد از آن نمایندگان مجلسین و نخست وزیران وی با انتخابات ساختگی به قدرت می رسیدند. آنان نماینده ملت نبودند، پس باید مانند هر حکومت استبدادی، مشروعیت و مقبولیت ملی را با وسایل غیر دموکراتیک به دست می آوردند. نخست فرمانداری نظامی و سپس ساواک تشکیل شد و شاه بد نام ترین و بی بندو بارترین امیران ارتش، تیمسار تیمور بختیار را که پیشینه زشتی از خود در دوران «فرمانداری نظامی» نشان داده بود و خود را فراتر از قانون و حقوق انسانی می پنداشت و در خیال خود حکومت را تنها لایق خود می دانست، به ریاست یک سازمان امنیتی و اطلاعاتی نو پا منسوب ساخت.

کودتاچیان سهم خود را می خواستند. آمریکا و انگلیس به سرعت قرارداد کنسرسیوم را با دولت بستند. مراجع تقلید که بعد از سفر شاه به رم، روضه دو طفلان مسلم خوانده بودند، اکنون پس از کودتا، انتظارات دیگری داشتند. هرچند که روحانیون از سرکوب حزب توده و تعقیب اقلیت های مذهبی در دل احساس شادی و سرور میکردند، ولی از شاه توقع داشتند که به قدرت روحانیون و اقتدار دکانداران دین توجه ویژه ای نشان دهد.

قبل از آنکه به روند تاریخی تحولات سیاسی - مذهبی ایران پس ۲۸ مرداد ادامه دهیم و به زندگی و نقش علی دشتی اشاره نمائیم، بیائیم کمی به گذشته ای نه چندان دور بر گردیم. این سفر تاریخی از آن جهت مهم می نماید زیرا ما را با جوهر این تحولات و بازیگران آن تا حدودی آشنا میکند. این گریز که شکیبائی خواننده را می طلبد، در آخر سنجش و داوری ما را پیرامون علی دشتی و تحولات سیاسی - مذهبی ایران، آسان تر میکند

سرکوب بهائیان

تعقیب و کشتار بابیان و بهائیان از سرگرمیهای هر روزی ملایان و پادشاهان قاجار بود. روند بابی و بهائی کشی تا اواخر دوران قاجاریه به بهانه های دینی و سیاسی ادامه داشت. در جنبش مشروطیت ایران، بابیان سهم چشمگیری داشتند و می توان ادعا کرد که تلاشهای آنان در ایجاد انقلاب مشروطه ایران بسیار مهم و کار ساز بود. اما این نه به این معنی است که بهائیان طرفدار مشروطیت نبودند، بلکه می باید چنان تعبیر گردد که رهبران بهائی تأکید داشتند که بهائیان در سیاست دخالت نکنند تا بلکه جامعه نو بنیاد بهائی از آسیب مشروعه خواهان متعصب که همگی ملایان زمان خود بودند در امان بماند. در زمان رضا شاه بهائی کشی در چند شهر ایران اتفاق افتاد، اما بطور کلی تعقیب بهائیان در آن دوران از سیاستهای دوران رضا شاهی به شمار نمی رفت. رضا شاه در پی محدود ساختن قدرت روحانیت بود. در دوران رضا شاه اندیشه «ملت» شدن توسعه یافت و تا حدودی اندیشه دینی «امت» جای خود را به «ملت» داد. جامعه ای که میرفت تا همه ساکنین ایران، خود را ایرانی بدانند، بدون آنکه مذهب، مرام سیاسی و قومی در آن دخالت آشکاری داشته باشد. اما در سالهای پس از سقوط رضا شاه آهسته آهسته این سیاست به فراموشی سپرده شد و بازگشت فکر «امت اسلامی» به حوزه سیاست رسوخ کرد و جنگ سرد علیه اتحاد جماهیر شوروی و بلوک شرق این اندیشه را در میان رجال سیاسی ایران تقویت کرد.

تأسیس فدائیان اسلام پس از خروج رضا شاه از ایران برای مقابله با چپگرایی در ایران بود. در دهه سالهای ۲۰ و ۳۰ تعقیب اقلیت های مذهبی، بویژه بهائیان به بهانه مخالفت با افکار شبه مذهبی و چپگرایی، دولت های پس از شهریور ۱۳۲۰ و شاه را در کوره راه «امت اسلامی» انداخت و آشکارا در مخالفت آرمانهای انقلاب مشروطیت و اصول قانون اساسی دولت مشروطه قرار داد. تقریباً همه

رجال سیاسی، وابسته و ملی، به این بیراهه سیاسی کمک شایانی کردند و شتاب بیشتری به بیگانه ساختن جامعه مدنی ایران از آرمانهای دموکراتیک جنبش مشروطیت ایران نمودند. فرصت مغتنمی برای استحکام دموکراسی در ایران از دست رفت و کسب رأی مردم برای پشتیبانی از رفورم و اصلاحات، حتی در محدوده کنترل شده آن، از چنگ شاه و دولت خارج گردید. با خروج رضا شاه، رضا شاه زدائی با شدت هر چه تمامتر آغاز گردید. دستگاه روحانیت، چون موریانه به خائیدن ارکان دموکراسی مشغول شد و تمامی جلوه های زندگی مدرن و اندیشه «تجدد، ترقی و آزادیخواهی» بازیچه دست قدرت های ارتجاعی در ایران گردید. دستگاه روحانیت شیعه با کمک همه زمامداران پس از شهریور ۲۰ در پی بازگشت زنان به زیر چادر و چاقچور بود و تعطیل مدارس مختلط را خواستار گشت. کانونها و انجمن های تبلیغات اسلامی برای نشر «حقایق و احکام اسلامی» در سراسر کشور افتتاح گردید و به انتشار جزوات و روزنامه های دینی روزانه، هفتگی و ماهانه با پسوند «اسلام» و یا «اسلامی» مشغول شد.

در مجموع عقده دیرینه روحانیون پس از ظهور جنبش بابی و سپس بهائی در ایران، دوباره سرباز کرد و میدان برای ابراز نفرت و دشمنی علیه اقلیت های مذهبی به ویژه بهائیان و همچنین براندازی اندیشه «بیداری و روشنگری ایرانیان» فراختر گردید.

«تبلیغات اسلامی» و «تعلیمات دینی» با پافشاری مراجع تقلید در برنامه دروس دبستانها و دبیرستانها گنجانده شد. تمامی این فعالیتها در تهران و شهرستانها در دهه ۲۰ و پس از آن گرد محور مخالفت علیه بهائیان، کسروی و طرفدارانش و حزب توده و هوادارانش که زیر نظر دولت و در بیشتر مواقع با کمک مالی و سازمانی دولت انجام میگرفت، دور میزد. در حقیقت این دستگاه روحانیت بود که فکر «دائی جان ناپلئونی» را در ایران ریشه دار ساخت که هر چه در ایران انجام میگردد ساخته قدرتهای خارجی است. آثار جعلی و ساختگی چون «یادداشتهای کینیزدالگورکی»، که ساخته قلم خیال پرداز علی جواهر کلام بود و با کمک مالی آستان قدس رضوی و تشویق مراجع شیعه چاپ و انتشار یافت، تنها یکی از ترفندهای دستگاه روحانیت بود.⁶²

اصولاً انتشار و تبلیغ این فکر مزورانه که «هر اندیشه غیر اسلامی ساخته بیگانگان است» از مغز کپک زده ملایان سرچشمه می گرفت که به این وسیله میل داشتند آنچه را اسلامی نبود و مانعی برای قدرت گیری دکانداران دین شیعی در ایران می شد، ضد ایرانی و بیگانه بخوانند. این بیگانه سازی مزورانه و پراکندن تخم نفاق و دشمنی تنها دامن اقلیت های دینی و یا احزاب مترقی ملی و چپ مستقل را نگرفت، بلکه خود دولت و حکومت مشروطه، در دراز مدت به زیر سؤال رفت و سبب شد که بالاخره ملایان در سطح وسیعی انقلاب مردمی مشروطیت ایران را که علیه قدرت روحانیت و حکومت استبدادی قاجاریه انجام گرفته بود، از ساخته های روس و انگلیس بنامند و به تبلیغ این فکر مشغول گردند که حکومت مشروطه و قوانین غیر شرعی از بنیان با دین مبین اسلام و تاریخ ایران در تضاد است.

گفتیم که پس از کودتای ۲۸ مرداد، ملایان سهم ویژه دستگاه روحانیت را از شرکت در کودتا می خواستند و این تنها با سرکوب حزب توده و بهائیان ممکن بود. واعظ مشکوک و معروف حجت الاسلام محمد تقی فلسفی در خاطرات خود یاد آور شده است که سخنرانی های او علیه بهائیان با توافق قبلی آیت الله بروجردی و محمد رضا شاه صورت گرفت. فلسفی در مصاحبه ای با خبرنگار اتحاد ملی در ۱۹

62 [پرنس دیمتری دالگورکوف Dalgorukov سفیر روسیه تزاری در ایران. بین سالهای ۱۸۴۵ تا ۱۸۵۴. در کتاب جعلی و ساختگی «یادداشتهای کینیزدالگورکی» اثر ذهن بیمار علی جواهر کلام، تلاشی بود تا جنبش باب و بها را به روسیه تزاری منتسب کند. این کتاب در نخست سروصدائی در ایران به پا کرد، اما پس از مدت کوتاهی جعلی بودن آن مورد توجه محققین تاریخ و مذهب قرار گرفت. استاد عباس اقبال آشتیانی در مقاله ای مشروح این یادداشتهای را جعلی و کار شیادان می شمرد) مجله یادگار سال پنجم، شماره های ۸ و ۹. (استاد مجتبی مینوی این یادداشتهای را مجعول و جاعل را نیز از اهل ایران دانسته) مجله راهنمای کتاب سال ششم، شماره های ۱ و ۲. همچنین مراجعه کنید به کتاب «امیرکبیر و ایران» از دکتر فریدون آدمیت]

اردیبهشت ۱۳۳۴ در باره ملاقات خود با آیت الله بروجردی گفت: «قبل از اینکه ماه مبارک رمضان پیش آید به قم مشرف شدم و در آنجا آیت الله بروجردی را بسیار ملول دیدم و گفتند حالا که قضیه نفت حل شده و کار توده ایها هم به انجام رسیده، باید برای بهائیان فکری کرد و قد علم نمود.»

محمد تقی فلسفی در «خاطرات و مبارزات» خود می نویسد: «آیت الله بروجردی به من پیغام می دادند که موضوع [بهائیان] را به مقامات دولتی بگویم... بالاخره ایشان بعد از ماه رمضان سال ۱۳۳۲ نامه ای مرقوم فرمودند که شاه را ملاقات کنم و اعتراض و گله مندی معظم له از وضعیت بهائی ها را به اطلاع او برسانم... در سال ۱۳۴۳ قبل از شروع ماه مبارک رمضان به آیت الله بروجردی عرض کردم که آیا موافق هستید مسئله بهائی ها را در سخنرانی های مسجد شاه که به طور مستقیم از رادیو پخش می شود، تعقیب کنم؟ ایشان قدری فکر کردند و بعد فرمودند: اگر بگوئید خوب است، حالا که مقامات [احتمالاً سرکوب و نابودی بهائیان را] گوش نمی کنند، اقلأً بهائنها در برابر افکار عمومی کوبیده شوند. ایشان گفتند لازم است قبلاً این را به شاه بگوئید که بعداً مستمسک به دست او نیاید که کار شکنی بکند و پخش سخنرانی از رادیو قطع گردد، زیرا این مطالب برای مسلمانان خیلی گران خواهد بود و باعث تجری هر چه بیشتر بهائنها میشود... به دفتر شاه تلفن کردم و وقت ملاقات خواستم. در ملاقات با او گفتم: «آیت الله بروجردی نظر موافق دارند مسئله بهائیان که موجب نگرانی مسلمانان شده است در سخنرانیهای ماه رمضان که از رادیو پخش می شود مورد بحث قرار گیرد. آیا اعلیحضرت هم موافق هستند؟ به روایت فلسفی شاه لحظه ای سکوت کرد و بعد گفت: «بروید بگوئید.»⁶³»

فلسفی از سال ۱۳۲۷ علیه حزب توده در ماه رمضان سخنرانی میکرد. قلع و قمع بابیان و بهائیان همیشه خواسته قلبی ملایان و شرکای دیوانی آنها بود و در همان ایام هم در تهران و شهرستانها شایع بود که سرکوب بهائیان و تخریب مراکز اداری و دینی بهائیان در برنامه دولت هست، اما تا رمضان سال ۱۳۳۴، زمان آن نرسیده بود.

به خواسته آیت الله بروجردی، بلافاصله پس از ۲۸ مرداد، تعقیب بهائیان با سخنرانیهای محمد تقی فلسفی در رمضان ۱۳۳۴/۱۹۵۵ آغاز شد. وی حملات شدیدی را علیه بهائیان براه انداخت و مراکز بهائیان در تهران و شهرستانها بدست دولت افتاد. در تهران تیمسار باتمانقلیچ رئیس ستاد بزرگ ارتشاران و تیمور بختیار فرمانده نظامی تهران، در مقابل دوربین خبرنگاران خارجی و داخلی، کلنگ در دست گرفتند و گنبد مرکز بهائیان را خراب کردند. مرکز بهائیان سالها به محل فرمانداری نظامی تبدیل شد. سرتیپ محمد آیرملو «معاون قدرتمندترین دستگاه دولت یعنی سازمان اطلاعات و امنیت کشور» در خاطرات خود می نویسد: «یک روز صبح تیمسار باتمانقلیچ رئیس ستاد ارتش و تیمسار بختیار فرماندار نظامی روی بام حظیرة القدس [مرکز بهائیان در تهران] باشگاه مذهبی بهائیان رفته کلنگ بدست

63 [«خاطرات و مبارزات حجة الاسلام فلسفی» انتشارات «مرکز اسناد انقلاب اسلامی» چاپ چهارم،

صفحه ۲۰۰ به بعد. در همین کتاب اسناد و مدارکی یافت میشود که ملایان و رجال سیاسی دست در دست یکدیگر علیه جامعه بهائیان و سرکوب و آزار آنان، حتی در فکر تهیه لایحه غیر قانونی کردن جامعه بهائی بودند. این اسناد نشان میدهد که شاه و اسدالله علم نخست وزیر انتصابی او شریک در این ماجراها بودند.

در کتاب «آئین بهائی یک نهضت سیاسی نیست» ناشر: محفل روحانی ملی بهائیان آلمان (پس از رد سیاسی بودن این آئین، به ایراداتی که سران جمهوری اسلامی به بهائیان می گیرند جواب داده و از جمله نویسنده و یا نویسندگان این کتاب متذکر میشوند که در دوران محمد رضا شاه بهائیان چه مشکلاتی را با دولت های شاه داشته اند. در ۱۳۲۰/۱۹۴۱ عده ای از بهائیان یزد به اتهام بهائی بودن به زندان می افتند. در سال ۱۳۲۲/۱۹۴۳ مراکز بهائی در شهرستانها تصرف و برخی تخریب میشوند. در سال ۱۳۲۵/۱۹۴۶ در کاشان و شاهرود عده ای از بهائیان به قتل میرسند و قاتلین دستگیر نمی شوند. در سال ۱۳۳۰/۱۹۵۱ جهاد علیه بهائیان اعلام میگردد و آنان را به همبستگی با کمونیستها متهم میکنند. پس از سخنرانیهای شیخ محمد تقی فلسفی در سال ۱۳۳۴/۱۹۵۵، بهائیان در سراسر کشور تعقیب و عده ای به قتل میرسند. در سال ۱۳۳۵/۱۹۵۶ به سبب این اقدامات بهائیان به سازمان ملل شکایت میکنند. در فاصله ۱۹۵۶ تا ۱۹۶۳ اجتماعات بهائی از طرف دولت غیر قانونی اعلام میگردد و بالاخره در سپتامبر سال ۱۳۵۷/۱۹۷۸ ساواک ترتیب یک قیام ضد بهائی را در شیراز میدهد و هدف آن است که عملیات ضد دولتی را منحرف و به یک شورش ضد بهائی تبدیل نماید. پیش از سیصد خانه بهائی تاراج و سپس به آتش کشیده میشود. در همین زمان آیت الله خمینی در پاریس سخنرانی کرد و به این قضیه اشاره نمود.]

گرفتند و به ویران کردن گنبد آن پرداختند. صبح روز بعد وابسته نظامی آمریکا به دفتر من آمد و با چهره ای برافروخته گفت: این چه کاری بود که از رئیس ستاد ارتش سرزد. چرا باید يك رئیس ستاد ارتش کلنگ بدست بگیرد و جلوی چشم همگان ساختمانی را خراب کند، آن هم ساختمانی که مورد علاقه و احترام شماری از مردم کشور شما است؟ کشور من به ایران کمک می کند تا به تعمیر خرابی ها بپردازد، آن وقت شما جاهای آباد را هم خراب می کنید...؟

من که خود نتوانسته بودم يك دلیل منطقی برای این تخریب، آن هم بدست رئیس ستاد ارتش پیدا کنم در برابر سرزنشهای وابسته نظامی آمریکا دهانم بسته ماند و پاسخی ندادم. چند ساعت بعد شادروان باتمانقلیچ من را خواست و بی صبرانه پرسید که وابستگان نظامی در باره رخداد دیروز چه می گویند؟ من صریحاً گفته های وابسته نظامی آمریکا را بازگو کردم و افزودم چند نفر دیگر از وابستگان نظامی نیز در این کار شگفتی و تأسف نشان دادند. هنگامیکه آثار ناراحتی در چهره ی ایشان نمودار شد پرسیدم؟ تیمسار برآستی انگیزه ی شما در این کار چه بوده است؟ ایشان سر را بلند کرده گفتند: من انگیزه ای نداشتم این دستور ارباب بود. که مقصود شان شادروان محمد رضا شاه بود. بگونه ای که بعدها در کتابها خواندم محمد رضا شاه این دستور را برای بدست آوردن دل چند آخوند با نفوذ آن زمان به ویژه سید ابوالقاسم کاشانی صادر کرده بود... جالب آن است که شادروان محمد رضا شاه ۲۵ سال پس از این حادثه نتیجه رو دادن به آخوندها را دید و نیز پس از ۲۵ سال تیمسار باتمانقلیچ هنگامی که در تلاطم انقلاب ۱۳۵۷ دستگیر و محاکمه شد از این واقعه برای دفاع نسبتاً موفقیت آمیز خود سود جست.⁶⁴»

اقدامات آیت الله بروجردی و اصولاً تلاشهای دستگاه روحانیت شیعه علیه بهائیان تنها برای حفظ «بیضه دین مبین اسلام» انجام نمی گرفت. بلکه وسیله ای بود تا خود را شريك کودتای ۲۸ مرداد و شاه قلمداد نمایند.

شاه و دولت های پس از کودتای ۲۸ مرداد با انجام خواسته های غیر قانونی مراجع تقلید و روحانیون در واقع بر شراکت آنان در قدرت دولت مهر تأیید می زدند. با مطالعه اسناد، نامه ها و اعلامیه های روحانیون پس از کودتای ۲۸ مرداد تا انقلاب ۵۷ در می یابیم که چگونه روابط دربار و دولت با روحانیت تنگ و صمیمانه است. این روابط صمیمانه به آنجائی کشیده بود که آیت الله بروجردی برای رسیدن به امیال و هوسهای شیطانی خود از شاه و نخست وزیر حسین علاء می خواهد قانون اساسی کشور مشروطه را تغییر دهند. عین نامه بشرح زیر است:

«بسم الله الرحمن الرحيم. جناب آقای [نخست وزیر دام اجلاله. مرقومه جنابعالی مورخ پنجم تیرماه ۱۳۳۴ که حاکی از صدور اوامر لازمه از طرف اعلیحضرت همایونی به دولت در اجرای نظریاتی که حقیر در عریضه مورخه بیست و هفتم شوال ۱۳۷۴ عرض کرده بودم وسیله جناب آقای حاج قائم مقام الملك رفیع واصل گردید و شرح نظریات حقیر را مرقوم داشته بودید:

- ۱- از تبلیغات مضره فرقه بهائی که بر خلاف دین مبین اسلام است جلوگیری شود.
- ۲- محافل و مراکز تبلیغاتی آنها در هر نقطه مملکت که مفتوح شده است موقوف گردد.
- ۳- مستخدمینی که اقرار بر خلاف ادیانی که در قانون اساسی مصرح است بنمایند، پس از رسیدگی بر طبق قانون استخدام کشوری اخراج شوند و بالملازمه آنها هم مشمول این دستور خواهند بود... خداوند عزشانه دیانت مقدسه اسلام و استقلال مملکت ایران را از گزند حوادث و تهاجم معاندین محفوظ و اعلیحضرت همایونی و اولیای امور را در حفظ مصالح مملکت و تقویت دیانت مقدسه موفق و مؤید فرماید. والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته. هفتم ذیقعدة الحرام ۱۳۷۴ / ۶ تیر ۱۳۳۴ حسین الطباطبائی.⁶⁵»

محمد تقی فلسفی در آن دوران و هم چنان پس از آن در مساجد و تکایای تهران و شهرستانها با صدای بلند

64 [یادواره يك بچه قزاق «نوشته تیمسار محمد آیرملو، چاپ نخست در آلمان، صفحه ۲۱۳ و ۲۱۴]

65 [کتاب « مرجعیت در عرصه اجتماع و سیاست » صفحه ۴۹۸]

میگفت: «بازاریان، کارمندان، دانشجویان، دانش آموزان، کارگران غیرتمند ایران قیام کنید و با این بی دینان و بهائی مسلکان [منظور شاه، نخست وزیر و وکلای مجلس شورای ملی بود] مبارزه کنید و ریشه آنها را برکنید تا ثابت شود که [امام علی زنده است. پیغمبر] اسلام [زنده است و دین اسلام زوال پذیر نیست. بیش از این اجازه ندهید این دولت غیر قانونی دین اسلام را خوار کند...»

دستگاه روحانیت پس از شرکت موفقیت آمیز خود در کودتای ۲۸ مرداد، هرگونه اصلاحات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی را به بهائیان نسبت می داد و با این کار احساسات دینی و ضد بهائی خفته در جامعه ایران را بیدار می کردند و هر گاه شاه و دولت از اصلاحات اعلام شده عقب نشینی میکردند، روحانیون و مراجع تقلید به آن «قرارداد بین دولت و روحانیون» و «شکست دولت» و «بنا به خواست خداوند و با پشتکار شما ملت قهرمان مسلمان و سعی و کوشش خستگی ناپذیر علماء فتح و پیروزی با ما شد» عنوان میدادند.⁶⁶

آیت الله سید محمد بهبهانی در تلگرافی به شاه از «بستن کانون فساد دینی و مملکتی [حظیره القدس، مرکز بهائیان... [به وسیله ارتش اسلام تشکرات صمیمانه تقدیم و آن را عیدی از اعیاد مذهبی بر شمرد]» شاه در جواب آیت الله بهبهانی خاطر نشان ساخت: «به طوری که مکرر از ما شنیده اید همیشه خود را در اجرای مقررات اسلام موظف دانسته و ادامه این توفیق را از خداوند متعال خواهانیم.»

آیت الله بروجرودی در تلگرافی به شاه بهائیان را «دشمنان و اخلاصگران» سلطنت ایران نامیده و به شاه مینویسد: «خداوند عزّ شأنه، دیانت مقدسه اسلام و سلطنت ایران را از گزند دشمنان و اخلاصگران حفظ فرموده، وجود مبارک را برای مسلمین مستدام دارد.»

مرجع تقلید شیعیان، آیت الله بروجرودی در نامه ای به محمد تقی فلسفی از «خدمات پر قیمت» او به «دیانت مقدسه اسلام بلکه مطلق دیانات و نسبت به قرآن کریم» قدرانی کرد و ابراز داشت که بهائیان در دستگاه دولت نفوذ کامل دارند و لذا اهم امور در این مقام تسویه ادارات و وزارتخانه ها و پستهای حساس مملکت است از این فرقه. وی در مصاحبه ای در کیهان ویران کردن حظیره القدس، طرد بهائیان از ادارات و بنگاههای دولتی و تصویب طرحی برای اخراج تمامی بهائیان از ایران را خواهان شد.

محمد تقی فلسفی بر روی منبر حتی از پراکندن شایعات و جعلیات لحظه ای درنگ نمی کرد و برای بر انگیختن مردم عامی، خرافاتی و متعصب علیه بهائیان به حربه قدیمی همه روضه خوانان متوسل شد و به دروغ گفت: «یکی از افراد توده ای نزد خود من اقرار کرد و گفت چون فعالیت به روی ما بسته شده... چون شنیدیم بهائیان در سال آینده قصد کودتا دارند بدین لحاظ به سوی آنان گرویدیم تا بتوانیم در آن موقع عمل حادی انجام دهیم و حتی برای اینکه خود را خیلی علاقمند به مذهب بهائی نشان دهیم به آئین و روش آنان از آنها زن گرفتیم.» وی در جواب اعتراضات مجامع و مؤسسات بین المللی و احتمالاً اعتراضات کشورهای غربی علیه سرکوب بهائیان در ایران به ترفند دیگری دست زد و در بالای منبر گفت: «ما در باره مذهب صحبت نکرده ایم، بلکه راجع به دسته ای که نقاب مذهبی به صورت زده بحث نموده ایم... وی خود بر روی منبر اعتراف میکند که با کارمندان سفارت آمریکا، بگفته آیت الله روح الله خمینی «لانه جاسوسی»، روابط نزدیکی دارد و با صدای بلند میگوید: «به آمریکائیان پیام دادم که مسلمانان با توده ایها مبارزه کرده اند و شما اگر بخواهید از بهائیان حمایت نمائید مثل این است که توده ایها را که دشمن آمریکا هستند تقویت کرده اید.» بدین سان محمد تقی فلسفی خود را یکی از عوامل آنان برای مقابله با اندیشه های کمونیستی و سوسیالیستی در ایران می شناساند و به کنایه سیاست جنگ سرد آمریکائیان و اروپائیان را وسیله ای برای مبارزه با بهائیان و سرکوب آنان را هم در راستای همان سیاست قالب می کند. بدین معنی که مبارزه با بهائیان يك سبقه دینی ندارد، و تنها يك مبارزه برای حفظ یکپارچگی ایران، بلکه جزئی از مبارزه علیه کمونیسم جهانی است.⁶⁷

66 «[زبان گویای اسلام، حجة الاسلام محمد تقی فلسفی] از انتشارات مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، جلد نهم]

67 [برای اطلاع بیشتر مراجعه کنید به «ایران نامه» از انتشارات بنیاد مطالعات ایران در آمریکا شماره

اقدامات ضد بهایی آیت الله بروجردی تنها با تشویق فلسفی واعظ برای سخنرانی علیه دین بهایی پایان نمی گرفت؛ بلکه وی به سراسر ایران طلبه و چماقداران خود را گسیل می داشت تا با همیاری مردم متعصب مذهبی و تحریک شده، به قتل و غارت بهائیان مشغول شوند. تنها از میان صدها سند، نگارنده اشاره ای مختصر به اقدامات شیخ حسینعلی منتظری می کنم که یکی از شرورترین ملایان حوزه درس آیت الله بروجردی بود.

شیخ حسینعلی منتظری در آن دوران طلبه ای جوان بود اما بعدها در سنین کهولت به مقام «آیت الله العظمی» و نیابت «پیشوا و رهبر انقلاب اسلامی» آیت الله روح الله خمینی رسید وی دفتر قطور اعمال خود را باز میکند و بدون هیچ پرده پوشی، حتا با افتخار، به مسائلی اشاره میکند که ما تنها فرازهای آن را نقل می کنیم:

«مرحوم بروجردی خیلی ضد بهایی بود، مثلاً در طرف های یزد يك بهایی را کشته بودند و بنا بود قاتل را اعدام کنند... آقای بروجردی در این قضیه خواب نداشت و می خواست به هر قیمتی که هست از اعدام او جلوگیری کند» قاتل به سبب تلاشهای غیر قانونی آیت الله بروجردی و دولت آزاد شد... [يك سال که ماه رمضان که آقای فلسفی از رادیو صحبت می کرد آقای بروجردی به او گفته بود که علیه بهاییها صحبت کند، آیت الله کاشانی هم با این معنا موافق بود، آقای فلسفی در ماه رمضان شروع کرد علیه بهاییها صحبت کردن، صحبت آقای فلسفی در آن سال خیلی گل کرد و مردم همه اطراف رادیو جمع میشدند صحبتهای آقای فلسفی را گوش کنند... همان ایام «منتظری مأمور می شود که برود نجف آباد» من از آیت الله بروجردی راجع به معاشرت و خرید و فروش و معامله با بهاییها سئوالی کردم و ایشان در جواب] فتوایی [مرفوم فرمودند: بسمه تعالی، لازم است مسلمین با این فرقه معاشرت و مخالطه و معامله را ترك کنند... اعلامیه در سطح شهر پخش شد و تبلیغات زیادی در مساجد و جاهای دیگر انجام گرفت... با خوانده شدن این حکم، جو گسترده ای علیه بهائیت در نجف آباد ایجاد شد. آن وقت کاری که من کردم این بود که تمام طبقات و اصناف نجف آباد را دعوت کردم، همه علیه بهائیت اعلامیه دادند، مثلاً نانوا ها نوشتند ما به بهاییها نان نمی فروشیم، راننده ها امضا کردند که ما دیگر سوارشان نمی کنیم... خلاصه کاری کردیم که از نجف آباد تا اصفهان که کرایه ماشین يك تومان بود يك بهایی التماس می کرد پنجاه تومان بدهد و او را نمی بردند، البته همه این نبردها هم از روی ایمان نبود، خیلی ها از دیگران و از جو عمومی جامعه می ترسیدند... بالاخره با این حرکت آنها در نجف آباد متلاشی شدند... بعد از این قضیه متفرق شدند و در همه جا از چشم مردم خود را مخفی می کردند... بعد این قضیه را ما به اصفهان هم کشانیدیم... در آنجا هم سروصدای گسترده ای علیه بهائیت بر پا شد... بالاخره پس از مدتی مشخص شد که مؤسس و محرك این جریان من هستم.⁶⁸»...

با دسیسه همین فقیه عادل، آیت الله منتظری، غارت و چپاول و آوارگی بهاییان نجف آباد آغاز شد و دولت هیچ کاری انجام نداد. حتی بدستور همین مروج و مغز متفکر «ولایت فقیه»، مرکز بهاییان نجف آباد را به آتش کشیدند. منتظری اعتراف میکند که آیت الله بروجردی «کاملاً در جریان] کارهای من] بودند و از فعالیتهای من خوشحال بودند.»

منتظری به سبب دسیسه ملایانی شنیع تر از خودش به مقام «نیابت امام» نرسید و حتا از مراد و پیشوای خود در تاریخ ۸۶/۱/۶ نامه ای دریافت کرد که در تاریخ «روحانیت مبارز» برای همیشه جاوید خواهد ماند. خمینی بدون ذکر عنوان آیت اللهی به منتظری خطاب می کند:

«جناب آقای منتظری، با دلی پر خون و قلبی شکسته چند کلمه برایتان می نویسم تا مردم روزی در جریان امر قرار گیرند. شما... صلاحیت و مشروعیت رهبری آینده نظام را از دست داده اید]... از این پس [به طلایی که پول برای شما می آورند بگویید به قم منزل آقای پسندیده] برادرم [و یا در تهران به جماران] منزل خودم [مراجعه کنند، به حمدالله از این پس شما مسئله مالی] از صدقه سر انقلاب

ویژه «جوامع غیر مسلمان ایران»]

اسلامی و چپاول و غارت اموال مسلمین و غیر مسلمین [هم ندارید...]. آنگاه حضرت امام نایب خود را ابله می خواند و به زبان آخوندی خطاب به منتظری می نویسد: «از آنجا که ساده لوح هستید» در خانه خود زندانی هستید» شاید خدا از سر تقصیرات شما بگذرد و آنگاه خمینی در آخر نامه علت را هم می نویسد که شما: «موجب خیانتی بزرگ به سربازان گمنام امام زمان روحی له الفدا] منظور خیانت به مأمورین ساوما و واواک است [و خونهای پاک شهدای اسلام و انقلاب کردید برای این که در قعر جهنم نسوزید خود اعتراف به اشتباه و گناه کنید شاید خدا کمکتان کند.» نایب امام خمینی حضرت آیت الله العظمی حسینعلی منتظری در جواب این نامه توهین آمیز در کمال حقارت و بیچارگی می نویسند: «به من اجازه فرمانند هم چون گذشته يك طلبه كوچك و حقير در حوزه علميه به تدریس و فعالیت‌های علمی... زیر سایه رهبری حکیمانه حضرتعالی اشتغال داشته باشم.»⁶⁹

پس از پایان ماه رمضان ۱۳۳۴ خورشیدی علمای اعلام و ائمه جماعت و همه وعاظ و مبلغین اهل منبر و هم چنین نماینده آیت الله بروجردی در منزل آیت الله خوانساری جمع شدند و پس از شور و مشورت، شرکت کنندگان در آن جلسه در نامه ای به «حضور اعلیحضرت همایونی» نوشتند و خواهان تسریع و يك سره کردن کار بهائیان در ایران شدند. علمای اعلام در آن نامه وفاداری خود را به سلطنت با آب و تاب بیان کردند و از شاه خواستند که کار بهائیان را هم به مانند سرکوب خونین توده ایها به آخر رساند. تا «دیگر استخوان لای زخم گذاشته نشود.»

مبارزه برای پاک سازی ایران از وجود «فرقه ضاله و منحرف بهائی» آرام آرام تبدیل به جنبش ضد غربی و ضد آمریکایی شد و نهایتاً در طول چند دهه تبدیل به مبارزه برای سرنگونی سلطنت پهلوی در ایران گردید.

حضور دو امیر عالی رتبه ارتش در خراب کردن حظیره القدس بهائیان نشانه رضایت شاه و سیاست دولت وی برای تعقیب و سرکوب بهائیان و نمایشی خارج از دور اندیشی و آینده نگری، برای جلب توجه آیات عظام بود....

اقدامات ملایان علیه بهائیان تنها برای حفظ «بیضه دین مبین اسلام» انجام نمی گرفت. بلکه اهرمی بود تا قدرت دستگاه مرجعیت و روحانیت را به رخ دولت کشند و برای عامه مردم به نمایش گذارند. دستگاه روحانیت بر خلاف فکر عامیانه ای که در میان مردم رواج یافت و از حماقت های حزب توده ایران بود، «شعبان خان جعفری» را تاجبخش قلمداد می کردند. اما واقعیت چیزی دیگر بود. این دستگاه روحانیت بود که هر زمان اصلاحات اجتماعی، ظاهری مخالف دستگاه روحانیت پیدا می کرد، به حافظه شاه و دولت تلنگر می زدند که تاج و تخت و قدرت را از صدقه سر مجاهدتهای ما در کودتای ۲۸ مرداد داری.

در نامه های آیت الله بروجردی و نامه ها و سخنرانیهای آیت الله خمینی قبل از ۱۵ خرداد، و همچنین خاطرات روحانیون آن زمان که اکنون وسیله رژیم اسلامی در ایران منتشر میشود. این عقیده بارها ابراز شده و بکرات می خوانیم که به شاه هشدار می دهند که تاج دوباره یافته خود را مدیون اقدامات «روحانیت مبارز» علیه دولت دکتر مصدق است و گاه در نامه های خود به او اخطار میکنند که اگر کاری کند که «روحانیت» و «فقها» رنجشی پیدا نمایند، آنها می توانند و قدرت آن را دارند که او را از تاج و تخت به زیر کشند.⁷⁰

دکتر مهدی حائری یزدی، فرزند آیت الله عبدالکریم حائری یزدی، مرجع تقلید شیعیان و بنیادگذار حوزه

69 - [خاطرات آیت الله حسینعلی منتظری، صفحات ۵۳۹ و ۵۴۰]

70 - [در کتاب «مرجعیت در عرصه اجتماع و سیاست»، چاپ تهران پائیز ۱۳۷۹، با مکاتبات فراوانی از روابط شاه و دولتهای او با مراجع تقلید و آیات عظام آیت الله میرزا محمد حسین نائینی، حاج سید ابوالحسن اصفهانی، حاج آقا حسین قمی، حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی و حاج آقا حسین بروجردی آشنا می شویم که باعث اعجاب هر پژوهنده ای خواهد شد. نقل همه این اسناد در این مقدمه باعث تطویل کلام می گردد]

علمیه قم، پس از تحصیل در حوزه قم و اخذ درجه احتیاد در انگلیس، آمریکا و کانادا به آموختن فلسفه غرب پرداخت و سپس در آنجا به تدریس و تحقیق در زمینه های فلسفی مشغول شد. آقای دکتر حبیب لاجوردی خاطرات دکتر مهدی حائری یزدی را در سلسله « طرح تاریخ شفاهی ایران ، وابسته به مرکز مطالعات خاورمیانه دانشگاه هاروارد به صورت گفت و گو منتشر کرده است که قسمتهایی از آن به وقایع بعد از ۲۸ مرداد، نقش روحانیون در سقوط دکتر مصدق و اتحاد شاه و روحانیون در اداره کشور مربوط میشود که خواندنش میتواند کلید فهم تحولات سیاسی و مذهبی در ایران باشد .

دکتر مهدی حائری یزدی پیرامون نظریه « ولایت فقیه » معتقد است که « اینها، [حکومت اسلامی]، با این تفسیر به هیچ وجه ریشه ندارد. بخیر، حداقل من نتوانسته ام مدرکی در عقل، کتاب و سنت برایش پیدا کنم. » حائری یزدی رابطه بسیار نزدیکی با آیت الله بروجردی داشت و بیان میکند که آقای بروجردی « در مسائل مذهبی دستور می داد به حکومت و هیئت حاکمه هم دستور او را انجام می داد ... مثلاً دکتر مصدق را تأیید نکرده یا نمی کرد ولی شاه را وقتی که از ایتالیا آمد، تأیید کرد ... دکتر مصدق هم خیلی از ایشان احترام می کرد تا آنجا که از قانون اختیارات خودش استفاده کرد و یک قانون خاصی برای آقای بروجردی وضع کرد که هر روزنامه ای که اهانت به مرجع تقلید بکند بدون محاکمه روزنامه اش تعطیل خواهد شد. این قانون ایشان فقط به خاطر آقای بروجردی وضع کرد که حتی آقای [آیت الله] کاشانی از این جریان بدش آمد. یکی از جهاتی که آقای کاشانی رابطه اش با دکتر مصدق به هم خورد همین مسئله بود که دکتر مصدق جانبداری آقای بروجردی را کرد. ... »

دکتر حائری یزدی خاطره ای از آیت الله میر سید محمد بهبهانی نقل میکند که بسیار خواندنی و عبرت انگیز است زیرا با توجه به گفته ایشان آیت الله بهبهانی از نقشه کودتای ۲۸ مرداد با خبر بوده است . ایشان اعتراف میکند :

« درست صبح روز ۲۸ مرداد، هنوز آفتاب نرزه بود تلفن خانه ام صدا کرد » از خانه آیت الله بهبهانی به ایشان پیغام می دهند که فوراً بیایید به خانه آیت الله بهبهانی، ایشان « یک کار واجبی » دارند . حائری یزدی به آنجا می شتابد و آیت بهبهانی میگوید : « شما همین امروز صبح بروید به قم ... پیش آقای بروجردی و از طرف من بگویند که آقا، مملکت در شرف اضمحلال است. در شرف از بین رفتن است، برای این که صحبت جمهوری این مملکت است. شاه رفته بیرون و همین امروز و فردا است که اصلاً تمام اوضاع و احوال مملکت به هم بخورد. اصلاً مملکت دیگر می افتد آن طرف پرده آهنین. نه اسمی از دین خواهد بود، نه اسمی از ایشان، نه اسمی از مرجعیت، نه اسمی اصلاً از اصل دین، اصلاً کمونیستی می شود ... ایشان هر چه زودتر یک فکری بکنند ... یک دست خطی، یک حکمی صادر بکنند که بالاخره مردم آگاه بشوند از این حقیقت، بیایند جلوی توده ای ها را بگیرند. خلاصه نگذارند که مملکت کمونیستی بشود ... عرض کنم حضورتان که [آیت الله بروجردی] البته همان نحوی که بهانهها را مخل امنیت و استقلال ایران می دانست، توده ای ها را هم می دانست و به همان ترتیبی که با بهانی ها مبارزه می کرد با توده ای ها هم « مبارزه می کرد .

پیرامون دخالت آیت الله بروجردی از « جریان مبارزه خیلی شدید و علنی با بهانی ها بعد از ۲۸ مرداد » ، سؤال می شود. دکتر حائری جواب می دهد : « : آیت الله بروجردی [نقش عمده را داشتند ... عرض کنم که آن وقت آقای خمینی جزو نزدیکان آقای بروجردی بود و حتی معروف بود که وزیر خارجه آقای بروجردی است. هنوز رابطه اش با آقای بروجردی به هم نخورده بود، حد اقل یک بار در آن قضیه، آقای خمینی از طرف آقای بروجردی به دربار رفت و شاه را ملاقات کرد، بعد از این که شاه را ملاقات کرد، من خودم ایشان را دیدم، آقای خمینی را دیدم. خودش برای من تعریف کرد. گفت که بله، از طرف آقای بروجردی رفتم شاه را ملاقات کردم. در آن جلسه آقای خمینی واقعاً خیلی شاداب و نیرومند به نظر می رسید. آقای خمینی به طوری که برای خود من نقل کرد، گفت بله من به اعلحضرت گفتم که شاه فقید پدر تاجدار فقید شما، این گروه ضاله [بهانی] را داد به طویله بستند ... آقای خمینی ادامه داد : و الان هم مردم ایران همان جریان را از شما انتظار دارند. این مطلبی بود که خود آقای خمینی برای بنده نقل کردند ... عرض کنم که آقای بروجردی با شاه توطئه کرده بود که یک

مقدار زیادی اینها] بهائیان [را کنترل کند. از جمله این که مرکز تبلیغاتشان را که همان حظیره القدس در خیابان حافظ است، تعطیل نماید... آن وقت به همین مناسبت تصمیم به توطئه گرفته بودند، توطئه چیده بودند با خود شاه که این کار را بکنند. به فلسفی هم دستور داده بودند که برود بالای منبر، توی ملت، ماه رمضان در مسجد شاه، مردم را آماده برای این کار بکند و این کار را هم کردند.⁷¹...»

شاه برای رضایت ملایان، يك اقلیت بی آزار دینی را قربانی آنان کرد. در حالی که همه از پیر و جوان در ایران میدانستند که بهائیان هیچ مخالفتی با حکومت مشروطه نداشته و ندارند و از دشمنان شاه بشمار نمی رفتند

پس از آن، باز هم برای رضایت ملایان، ساواک «انجمن خیریه حجتیه مهدویه» را برای مبارزه علیه بهائیان به وجود آورد که شعب آن زیر نظر ساواک⁷² در سراسر کشور تأسیس شد و به فعالیتهای مذهبی و آموزش خبر گیری و خبر رسانی و ایجاد آشوب در میان اقلیتهای دینی بویژه بهائیان مشغول گردید. رفته رفته همین انجمن حجتیه که بی تردید با تأیید شاه بوجود آمده بود، بر خلاف نظر بنیانگذارانش، خود شکارگاه «هیئت های مؤتلفه اسلامی» و «سازمان مجاهدین خلق» گردید....

احمد کسروی و علی دشتی

احمد کسروی مورخ و محقق میهن دوست، معروف ترین قربانی این سیاست بدفرجام دولت و ملایان است. وی در گفتارها و آثار خود بی باکانه به نهادهای مذهبی و محل تأمل قرار دادن ارزشهای مقبول دینی و فرهنگی توجه نشان داد و ذهن توده اسلام زده ایران را به این مشکل اساسی جامعه ایرانی جلب کرد. کسروی با نهضت مشروطیت ایران بزرگ شده بود و به انقلاب مشروطیت یاری رسانده بود. تاریخ ایران و سیر و تحولات آنرا بهتر از هر کس می شناخت. گاهی چنان مفتون و سرگرم آرمانها و آرزوهای میهنی خود میشد که فراموش می کرد، دوستدارانش را در يك کشتی بی بادبان بر روی دریایی بیکران و پر موج به دنبال خود به خطر انداخته است. شاید احساس می کرد، انسانهای پیرامون او محتاج هیجان هستند و برای رسیدن به مقصود می باید پیرامونیان را همیشه در طوفانی از پرسشها و ایرادات قرار داد. گاهی آنچنان از فرهنگ مغولی و اسلام بدوی بیزار می جست که حتی کسروی متعقل و اندیشمند به يك انسان نا متعادل و غیر قابل تحمل تبدیل می گردید. نام نخست وزیران، رجال نامور سیاسی و استادان را بی پرده می برد و به آنان خرده می گرفت که چرا سیاست عدم دخالت دین و روحانیت را در حکومت و دولت دنبال نمی کنند. با افسوس به دکتر قاسم غنی، استاد دانشکده پزشکی، ایراد می گرفت که چرا این پزشک عالقدر و روشن بین وقت خود را در نوشتن «تاریخ تصوف» و «تاریخ عصر حافظ» به هدر میدهد.

روزی مبارز صدر مشروطیت اسماعیل امیر خیزی را در اتوبوس می بیند. امیر خیزی برای کسروی دوست دیرینه اش تعریف میکند که اخیراً محمد قزوینی به ایران آمده و رفته بودم به دیدنش. نام شما به میان آمد. يك ربع ساعت از شما و دانش شما تعریف کرد و گفت که آثار آقای کسروی در اروپا در

71 [«-خاطرات دکتر مهدی حائری یزدی) «تاریخ شفاهی ایران»، به کوشش دکتر حبیب لاجوردی، ناشر نادر، تهران ۱۳۸۲ صفحات ۴۳ تا ۵۹]

72 [-پس از انقلاب مقداری از اسناد سرّی ساواک بدست مردم افتاد. روزنامه مجاهد مورخ ۹ ژوئن ۱۹۸۰ عکس سندی مربوط به سال ۱۳۵۰ را منتشر کرد که خواندن آن خالی از فایده نیست: «در باره انجمن تبلیغات اسلامی -مسئول انجمن اسلامی در مرکز به منظور مبارزه علمی و منطقی با بهائیان تقاضا نموده است ساواک در این زمینه مساعدت های لازم به عمل آورد. با اعلام درخواست مسئول انجمن مزبور خواهشمند است ضمن تماس با عوامل یاد شده در منطقه به آنها تفهیم گردد که اقدامات آنها نباید جنبه تحریک و اخلاگری داشته باشد به عبارت ساده تر ضمن حفظ نظم عمومی انجمن تبلیغات اسلامی مجاز است که با استفاده از کمکهای ساواک با جامعه بهائی مبارزه کند.». امضای مدیر کل اداره سوم ساواک. در ضمن روزنامه صبح آزادگان، بهمن ماه ۱۳۶۰ تحت عنوان «نگاهی به انجمن حجتیه» مشروحاً به روابط عمیق ساواک و انجمن حجتیه پرداخته است. برای اطلاع بیشتر پیرامون روابط ساواک با انجمن حجتیه مراجعه کنید به کتاب «حزب قاعدین زمان» «موسوم به انجمن حجتیه (تألیف عمادالدین باقی]

میان دانشمندان شهرت پیدا کرده و مورد توجه انجمنهای ملی است. در همان جلسه دکتر قاسم غنی نیز حضور داشت و از شما توصیف نمود. کسروی مینویسد: «خواست آقای امیر خیزی از این سخن آن بود که من آمدن آقای قزوینی را بدانم و به دیدنش روم.⁷³»

پاسخ کسروی به رفیق دیرینه اش اسماعیل امیر خیزی قابل تعمق و بیانگر خاستگاه اجتماعی وی است. بازگویی آن ما را با اندیشه میهنی و انسانی کسروی و آنچه را او درست و برحقش می‌شمرد، آشنا میکند. کسروی می‌گوید: «بدیدنش نخواهم رفت، اگر او از من ستایش می‌کند، من از او بدخواهم گفتم. او اگر با خود من دوستی میکند، با توده من دشمن است. یک عمر با این توده دشمنی کرده و از آن راه نان خورده. مگر این آقای قزوینی همان نیست که ... در پاریس می‌نشست و نماینده وزارت فرهنگ می‌بود که از فلان دیوان شعر، عکس بردارد و به ایران فرستد؟!⁷⁴»!

کسروی به این داد و ستدهای جاهلانه و مجاملات پوچ التفاتی نمی‌کرد. در مبارزه با خرافات سود ملت را می‌دید و در اندیشه تقویت حکومت مشروطه ایران بود. به سیاستمدارانی چون ذکاء الملک فروغی، ساعد مراغه‌ای، سهام السلطان بیات و عبدالحسین هژیر و دیگر ناموران سیاسی و اجتماعی ایران در کمال روشنی و منطقی خرده می‌گرفت.

چنین به نظر میرسد که کسروی پس از شهریور بیست، تنها نگهبان دست آوردهای اجتماعی و سیاسی دوران رضا شاه بود، بدون آنکه از نقد اعمال ناشایست دوران رضا شاه خسته گردد. او غمین و از خود بی‌خود می‌شد از اینکه دو باره زنان به زیر چادر روند و یا ملایان در اداره کشور شریک شاه و حکومت گردند.

در ۲۹ آبان ۱۳۲۳ مرتضی قلی بیات (سهام السلطان)⁷⁵ (به نخست وزیری انتخاب شد. وی در ۴ آذر در مجلس شورای ملی حاضر شد، نطق مفصلی پیرامون برنامه دولت ایراد کرد و کابینه خود را معرفی و تقاضای رأی اعتماد نمود. در همین جلسه علی دشتی به دولت مرتضی قلی بیات تذکراتی داد و راهنمایی‌هایی کرد. از آن جمله چنین گفت:

«تمام چیزهایی که باید به شهوات مردم دهنه بزند از بین رفته است»، سپس اشاره ای به «فصاحت و اعجاز» آثار سعدی، حافظ و مولوی کرد و آنگاه چنین ادامه سخن داد: «بدبختانه امروز در این کشور دسته ای پیدا شده اند که می‌گویند اینها را باید سوزاند. اینها همگی علامت عصیان است. مذهب جعفری مذهب رسمی است و قانون اساسی هم آنرا تصریح نموده است ... حالا یک عده پیدا شده اند که بر ضد این مذهب چیز می‌نویسند و انتشار میدهند. تمام اینها علائم آناششی و هرج و مرج است ... آیا نباید [به این روح تمرد و عصیان که در همه چیز پیدا شده ... خاتمه داد.⁷⁶»

باور نمی‌توان کرد که این سخنان از آن کسی ست که ۲۵ سال بعد کتاب فاخر «۲۳ سال» را نوشته است. چنین می‌نماید که علی دشتی بر خلاف گذشته با سیاست رضا شاه زدائی و سیاست جنگ سرد هماهنگ و همراه شده بود. دشتی و کسروی همدیگر را می‌شناختند. کسروی در روزنامه شفق سرخ مقالاتی منتشر کرده بود. بی‌تردید اینگونه سخنانیها در بر افروختن آتش کینه علیه کسروی کمک میکرد.

73 [-سخنرانی احمد کسروی در جشن «یک دیماه» سال ۱۳۲۳ روز کتاب سوزان، ص ۸ چاپ پیمان]

74 [-همان مأخذ]

75 [-قبل از بیات، محمد علی فروغی، علی سهیلی، محمد ساعد به نخست وزیری رسیدند حتی به دکتر محمد مصدق هم پیشنهاد نخست وزیری شد اما شرایطی را پیشنهاد کرد که مورد قبول قرار نگرفت. نخست وزیری بیات تقریباً پنج ماه طول کشید و در ۲۸ فروردین ۱۳۲۴ از پست نخست وزیری استعفاء داد و قوام السلطنه نخست وزیر شد. کسروی در روز بیستم اسفند ۱۳۲۴ پس از ۵۷ سال عمر پر از التهاب به دست فدائیان اسلام کشته شد.]

76 [-دولت به ما پاسخ دهد،) نامه سرگشاده احمد کسروی به «جناب آقای بیات نخست وزیر ایران» چاپ پیمان، تهران، ۱۳۲۳ این نامه در روزنامه های پرچم و غیره جداگانه چاپ و منتشر شده است]

کسروی بلافاصله نامه ای سرگشاده به «جناب آقای بیات نخست وزیر ایران» نوشت و غیر مستقیم پاسخ بسیار سختی به علی دشتی داد که یکی از اسناد مهم تاریخ تحولات مذهبی و سیاسی ایران به شمار میرود. وی با دلیری مینویسد:

«پیداست که بازگشت این سخنان بماست - ما که دسته ای هستیم و به نام آزادگان یا پاکدینان شناخته شده ایم. آن کسانی که کتابها را میسوزانند ماییم»، سپس کسروی به جایگاه دشتی در سیاست اشاره میکند. «آقای دشتی در میان نمایندگان از سردستگان سیاسیست و جای گفتگو نیست که گفته های ایشان در اندیشه جنابعالی جا برای خود باز» خواهد کرد. کسروی به نخست وزیر ایران مینویسد «جای گفتگو نیست که جناب عالی میخواهید بدانید پاکدینان کیستند و چه می گویند و این کتاب سوزان چیست؟». او میداند که افراد سیاسی فرصت خواندن آثار او را ندارند. نه آن زمانی که منتظر وکالت و وزارت هستند و نه آن زمانی که بر صندلی وکالت و وزارت تکیه زده اند. با این همه کسروی نام برخی از آثار خود را میبرد و متذکر میشود که «از دو حال بیرون نیست» یا دولت متوسل به «زور می شود» و یا با کسروی و طرفدارانش از راه «منطق و قانون» روبرو خواهد شد. کسروی یاد آور میشود که با زور نمی توان جلوی اندیشه های نو را گرفت. همچنانکه «امپراتوران و پادشاهان اروپا» نتوانستند جلوی تفکرات آزادیخواهی را بگیرند. آنگاه مثالی دیگر می آورد: «اگر زور توانستی جلو آمیغ [اندیشه] را گیرد، خانواده [مأنوف] پادشاه روسیه تزاری [توانستی سیل سوسیالیزم را باز گرداند. در همین ایران کشاکش مشروطه و دربار فراموش نگردیده و نتیجه آنرا همه می دانیم.»

کسروی، این متفکر ایرانی، به نخست وزیر ایران هشدار میدهد: «ما بیگانه این کشور نیستیم. از جای دیگر به اینجا نیامده ایم. ما از این توده ایم و نیکی آنرا میخواهیم» ما به «استقلال»، «آرامش» و «آسایش» مردم این کشور «دل بستگی» داریم. وی مینویسد ما از روی «هوس» و «دشمنی» کتاب نمی سوزانیم، بلکه این کتاب ها را «به زیان توده می شناسیم». «جای بسیار خوشنودیست که آقای دشتی قد بر افراشته و در این کشاکش پا به میان گزارده. آقای دشتی نویسنده زبردستی ست. اکنون ما خواهش می کنیم ایشان سخن ما را بشنوند و پاسخهایی به ما دهند.» آنگاه کسروی ابیاتی از دیوان سعدی، حافظ و مولوی نقل می کند و به روال خود به نقل زیان آن می پردازد.

گفتار او صمیمی و از روی نیکخواهی انجام گرفته است. اما خالی از هرگونه احساس هنرمندانه است. زیرا بکلی هنر شاعری را نا چیز و مخرب می شمارد. کسروی دوباره گریبان نخست وزیر را رها می کند و به سراغ «آقای دشتی» می رود و از او انصاف می جوید: «اکنون آقای دشتی به ما پاسخ دهند، به این معنی که بگویند آیا بد آموزیها در آن کتابها هست یا نیست؟ اگر هست آیا زیانمند است یا نیست؟» کسروی به علی دشتی و دیگران هشدار میدهد که برای ارباب او و دیگران نام شرقشناسان را نبرند:

«ما باید سود و زیان خود را خودمان شناسیم.»

مهمترین بخش از نامه سرگشاده کسروی به بیات نخست وزیر «درباره مذهب» و سیاست جنگ سرد در ایران است. در نخست متذکر میشود که در ایران علاوه بر فرقه شیعه، فرقه ها و ادیان فراوانی وجود دارد. «مثلاً دسته بندیهایی که به نامهای زردشتی، مسیحی، سنی، علی الهی، صوفی، بهایی، شیخی، کریمخانی، اسماعیلی، و مانند اینها»، مشهور هستند. کسروی می گوید «ما از راهش می کوشیم که این ها را از میان بر داریم و همه ایرانیان را به یک راه آوریم.» آنگاه می پرسد «آیا کار بدی می کنیم؟». «اکنون می آییم بر سر مذهب شیعه که آقای دشتی یاد آوری کرده و آنگاه بیشتر گله ها و شکایتها بر سر آن است.» کسروی مرتضی قلی خان بیات، نخست وزیر را محترمانه به مرزهای امپراتوری هنرنویسندگی خود در عرصه مذهب نزدیک می کند. برای کسی که قبلاً آثار فراوانی در رد این عقاید نوشته است، اکنون کار پیش پا افتاده ای به نظر می رسد که در بقیه نامه سی دو صفحه ای خود، خامه رها کند و سوز دل آشکار کند...

«[این کیش] شیعه [با خرد ناسازگار است، با دانشها ناسازگار است، با تاریخ ناسازگار است، با خود اسلام ناسازگار است، با زندگانی ناسازگار است، پس از همه اینها با مشروطه، با زندگانی دموکراسی، که ما با خونریزی و فداکاری بدست آورده ایم ناسازگار است. ما صد ایراد به این کیش می داریم. ولی اشکال بزرگ بر سر همان بخش اخیر است، بر سر همان ناسازگاری با مشروطه است.»

کسروی در اینجا از «جناب آقای بیات نخست وزیر ایران» پرسشی میکند که هنوز قریب به هفتاد سال پاسخ آنرا خیلی از دست اندرکاران سیاست در داخل و خارج ایران در نیافته اند و کشک خود را می‌سایند. چقدر آهنگ صدای کسروی صمیمی و آواز او پس از يك انقلاب خونین و هستی بر باد ده شنیدنی و عبرت انگیز است:

«من تنها آن را با جناب عالی که آقای بیات و خود رئیس دولت می‌باشید به گفتگو می‌گزارم. به گفتگو می‌گزارم و خواهشمندم دولت به ما راهی نماید. خواهشمندم گامی پیش گزارده گره از رشته ما بگشایید.

همه می‌دانند که در کیش شیعه حکومت حق امام است. جز او هر کس دیگری به حکومت بر خیزد غاصب و جائز و فاجر است و پیروان او همه گناهکارند. در زمان امام جعفر صادق، بنیاد گزار این کیش و جانشینان او، خلفایی که می‌بودند شیعیان آنان را غاصب می‌شناختند و فرمانبرداری از آنان را به خود بایا نمی‌شماردند... سپس که روزگار گذشته و داستان امام نا پیدا آمده، که در اینجا نیازی به سخن از آن نمی‌باشد. باور شیعیان این بوده که در نبودن آن امام حکومت حق علماست. علما جانشینان آن امامند. در نتیجه این باور است که شیعیان همیشه، چه به خلفای اسلامی که در بغداد یا مصر یا در استانبول می‌بوده اند و چه به پادشاهان دیگری که در کشورهای اسلامی بر میخاسته اند، با دیده دشمنی نگریده‌اند آنرا جز غاصب و جائز نمی‌شناخته‌اند.

در خود ایران همیشه این گفتگو در میان می‌بوده که شاهان غاصبند، مالیات دادن به آنها حرام است، به سربازی رفتن حرام است... اینها چیزهاییست که در خور گفتگو نیست. گفتگو در آن است که ایرانیان که از زمان صفوی کیش شیعی را پذیرفته بودند و این کشور یکی از کانونهای بزرگ شیعیگری به شمار می‌رفت و اکنون هم می‌رود، در چهل سال پیش، کسانی از همان علما و دیگران به جنبش برخاستند و پس از کشاکشها و خونریزها حکومت مشروطه یا دموکراسی را از توده‌های اروپایی فرا گرفته در این کشور روان گردانیدند که اکنون هم روان است.

پیداست که آنچه اندیشه مشروطه خواهی را در ایران پدید آورد، آن بود که کیش شیعی و دستورهای آن نمی‌توانست کشور را براه برد. و گرنه چه نیاز به مشروطه بودی؟! چرا بایستی علما پیش افتند و مشروطه خواهند؟! چرا بایستی فقه جعفری را کنار گزارند و قانونها از فرانسه و انگلیس آورند؟!!

در زمان قاجاریه چون پادشاهان آن خاندان نا شایستی بسیار از خود می‌نمودند و کشور روز بروز ناتوان و آشفته می‌گردید و از آنسوی آوازه مشروطه در کشورهای اروپا و آبادی و نیرومندی آن کشورها به ایران رسیده بود کسانی از خود ملایان از شادروانان بهبهانی و طباطبایی و آخوند خراسانی و دیگران پا پیش گزارند و خواستار مشروطه شدند... اینکه مشروطه در ایران به نتیجه نیکی نرسید... همین نا سازگاری با کیش شیعی و بر خورد با دستورهای آن می‌باشد... ما در این کشور بوده ایم و میدانیم که ملایان و پیروان ایشان با مشروطه و قانونهای آن چه رفتاری کرده اند... نافرمانی به قانون، سرپیچیدن از دستور دولت، گریختن از سربازی، نپرداختن مالیات، گریزانیدن کالا از گمرک، قاچاقی گذشتن از مرز]... بقول ملایان [نخست وزیر، وزیران، نمایندگان مجلس، سران اداره ها، کارمندان دولت، همه از ظلمه اند و همه گناهکارند، پولهایشان حرام است، رختهایشان حرام است، نانی که خودشان و فرزندانشان می‌خورند حرام است. عدلیه خلاف شرع است، دفترهای رسمی خلاف شرع است، نظام وظیفه خلاف شرع است، مالیه خلاف شرع است، دبستانها خلاف شرع است، دانشکده ها خلاف شرع است، هر چه بیرون از دستگاه آخوندی و شیعیگری است خلاف شرع است. میهن پرستی بت پرستی است، گفتگو از سوسیالیزم و کمونیزم بکلی حرام است... اگر بیگانگان به کشور آمدند چون جلو روضه خوانی و زیارت را نمی‌گیرند بسیار بهتر که بیایند...

می‌باید بگویم که کیش شیعی]... و [پندارهای آن مغز پیروان را چندان پر می‌گرداند که جای بازی به هیچ چیز دیگر نمی‌گزارد و او را از زمان خود بیرون برده به هزار و سیصد سال پیش می‌کشاند. يك شیعی که در این زمان است و در میان ماست اگر نيك بجویم در هزار و سیصد سال پیش است، در مدینه است، در کربلاست، در کوفه است، در شام است. آنچه در برابر چشمش دفیله می‌روند

کشاکشهای خلافت و داستان کربلا و جنگهای سلیمان بن صرد و مختار ثقفی است. راست گفته شده که اینان مردگان هزار و سیصد ساله اند که سر از گور در آورده به میان مردم در آمده اند. راست گفته شده که اینان به جهان جز از دیده شیعیگری، از دیده تولی و تبری، نمی نگرند. شما اگر پیش يك شیعی سخن از پیش آمدهای این زمان برانید، مثلاً از این جنگ [دوم جهانی] و از نتیجه های آن گفتگو کنید، لذتی نخواهد برد. ولی اگر باز گردید و سخن از جنگ خیبر و کشته شدن مرحب جهودی و مانند آن برانید خواهید دید چهره اش شکفته و با يك لذتی به گفتگو در آید... جلو خامه را باز نمی گزارم. کیش شیعی با زندگانی دموکراسی نمی سازد و نتواند ساخت. اگر آب و آتش با هم توانند ساخت این ها هم توانند ساخت.

راست است ما می بینیم دولتهای ما با ملایان نیک ساخته اند. در این سه سال [پس از شهریور بیست] دیدیم که چه پشتیبانیهایی به ملایان می نمایند و چه نقشه ها برای چیره گردانیدن آنها می کشند. دیدیم که هنگامیکه حاجی آقا حسین قمی از نجف آهنگ ایران کرد رادیوی ایران تا مرز عراق به پیشواز او رفت و تو گفتی قهرمان لنین گراد را به ایران می آورد. راه پیمایی او را گام بگام آگاهی داد. دیدیم که دولت به او رسمیتی داد، رسمیتی که ما تا کنون معنایش نفهمیده ایم، و پیشنهادهای او را در باره چادر و چاقچور به رسمیت پذیرفت و پاسخ رسمی داد. دیدیم که پسر آقای سید ابوالحسن [اصفهانی] برای گردش به ایران آمد و آقای ساعد نخست وزیر آن زمان به همه فرمانداران و استانداران دستور فرستاد که پذیراییهای بسیار با شکوه از او کنند که رونویس نامه ها در دست ما است.⁷⁷ دیدیم در این سه سال رادیوی ایران یکدستگاه ملایی گردید که کم کم روشن باز شد و پارسال و امسال روضه هم خواندند و اگر جلو گیری نشود هر آینه سال آینده نوحه خواهند خواند و خانواده ها باید پیرامون رادیوها دایره پدید آورند و به هوای آن سینه کوبند و ترجیعهای نوحه را خوانند. ولی اینها سازشهای خائنانه ای ست. اینها سازشهای آن دسته از وزیرانی ست که بدخواهی آنان با توده و کشور از پرده بیرون افتاده... در این کشور یا زندگانی دموکراسی یا کیش شیعی، یا سر رشته داری توده یا حکومت ملایان، یا آن یا این، هر دو يك جا نتواند بود... ما - ما که دسته پاکدینان یا آزادگانیم - سنجیدیم و با خود اندیشیدیم و به این نتیجه رسیدیم که باید مشروطه را نگه داریم و کیش شیعی را رها کنیم... ایرانیان امروز به نام ایرانیگری می زیند نه به نام مسلمانی. از قانونهای خود پیروی می کنند نه از قانونهای اسلام... ناچارم در اینجا یاد آوری کنم که چه اعلیحضرت محمد رضا شاه و چه جناب آقای بیات و چه هر نخست وزیر دیگری، شاه این توده و نخست وزیر این توده اند و این باینده ایشانست که بیش از همه و پیش از همه در پی آسایش و فیروزی این توده باشند. چه شاه و چه نخست وزیر حق ندارند توده را فراموش کنند و تنها در پی پیشرفت کار خود باشند... اگر با ملایان مامشات خواهد شد پس مشروطه را رها کنند و مردم را از این دو دلی و سرگردانی بیرون آورند. مشروطه را رها کنند و بیش از این آبروی دموکراسی را نبرند...

بیش از همه روی سختم با شاهنشاه جوان ایران است. اعلیحضرت درس خوانده اند و اروپا دیده اند و از همه چیز آگاهند. چرا از سود توده خود نا آگاهی می نمایند؟! چرا راهی را که توانند رفت نمی روند؟! يك واژه سیاست ما را قانع نخواهد گردانید. این واژه را وزیران بدخواه از خود تراشیده بگوش اعلیحضرت رسانیده اند.⁷⁸ آن کدام سیاستی است که بدبختی بیست میلیون [جمعیت کشور در سال

77 [کسروی در همین نامه سرگشاده خود، کلیشه نامه دیگری از محمد ساعد نخست وزیر با مارک اداره نخست وزیری منتشر کرده که بیانگر همراهی سیاست جنگ سرد در ایران است.] «۱۳۲۳، ۱، ۷/۷۱۲، نخست وزیری. چون آقای سید محمد علی نقیب زاده از شفا یافتگان آستان قدس حضرت ابوالفضل علیه السلام و سادات جلیل القدر هستند لهذا بدینوسیله ایشان را به تمام کارمندان و رؤسای دوائر دولتی معرفی می نمایم که در هنگام عبور هر نوع مساعدت و کمک را با ایشان نموده و در حدود امکان موجبات تسهیل مسافرت و آسایش ایشان را فراهم سازند. نخست وزیر محمد ساعد»

78 [کسروی پیرامون بنیان فکری و عملی سیاست جنگ سرد در ایران را به روشنی شرح میدهد:] «امید آنکه به دستگیری مذهب جلوگیری از کمونیسی کنید بی جاست. اگر کسی در آرزوی جلوگیری از کمونیستی است باید سخنان پایدارتر و والاتر از گفته های کمونیستها بگوید و ایرادهای را که به مبادی کمونیستی توان گرفت، به دلایل

۱۳۲۴ خورشیدی [توده را می خواهد؟! آن کدام همسایه است که با این آشکاری با ما دشمنی می نماید؟! من سیاستی نمی شناسم که ما را به چنین زبونی و بیچارگی ناچار گرداند. اگر هم چنان سیاستی هست، ما ناچار از پذیرفتن آن نیستیم. در جهان هیچ نیروی نیست که بتواند ما را به غوطه خوردن در میان آلودگیهای قرون وسطی و بیرون نیامدن از توی آنها ناچار سازد.

باز می گویم: این عنوان را وزیران بدخواه خائن از خود ساخته اند. خودشان این توده را همیشه در مانده و بیچاره می خواهند و چنین بهانه ای هم پدید آورده اند... امروز ایران در میان موجهای دو دریای بزرگ متلاطم افتاده و بهترین سیاست، چه برای ما و چه برای دیگران، همان است که ما از این گرفتاریها رها گردیم و توده نیرومندی باشیم و در میان آن دو دریا دیواری پدید آوریم و از بهم خوردن باز داریم...

آقای دشتی در گفته های خود قانون اساسی را به رخ ما کشیده و میدانیم که دیگران نیز خواهند کشید... بسیار نیک، قانون اساسی مذهب شیعه را مذهب رسمی ایران گردانیده، ولی مذهب شیعی که با حکومت مشروطه که پایه و بنیاد آن قانونست نمی سازد چه باید کرد؟! آیا باید همچنان ایستاد و تماشا کرد؟! آیا باید بیست ملیون توده را فدای اصل قانون اساسی گردانید؟!...

این سخن که شما در پارلمان ایران هواداری به کیش شیعی یا بهتر گوییم به دستگاه ملایان نموده اید از نیکبختیهای شما شمرده نمی باشد و سالهای سال مایه بدگمانیها در باره شما خواهد بود.⁷⁹ «... انتقادات کسروی به علی دشتی به آنچه که در اینجا آورده ایم پایان نمی گیرد و دریغ و اندوه که مجال نقل همه هشدارهای شورانگیز کسروی نیست.

بی تردید همه افکار این اندیشمند دلیر خالی از انتقاد نیست. اما به صمیمی بودن و انسانی اندیشیدن و میهن دوستی او نمی توان خرده گرفت. در کلام او متوجه مفتونی او به اندیشه هایش میشویم. گاهی چنان با شیفتگی اندیشه های خود را به روی کاغذ می آورد که مجالی برای خواننده خود برای تعمق بیشتر باقی نمی گذارد. زندگی او چون گل نسترن پیچ در پیچ در خود می خلید و پروای نداشت از اینکه گاهی دوراندیشی را به کناری گذارد و شیفته نظریات خود گردد.

آثار او پیرامون شعر و شاعری بی تردید، ذوق بسیاری از شاعران زمان خود را خشک کرد. کسروی عاشق بحث و گفتگو بود. اما مقابله با او از همه کس بر نمی آمد، زیرا در محدوده مذهب و تاریخ مهارت و استعدادی استثنایی داشت.

اگر در دوران خدمت او در دادگستری نویناد ایران دقت بیشتری کنیم، آنگاه متوجه میشویم که معنی حکومت قانون و مشروطه را به خوبی و بهتر از هم میهنانش می فهمید. در جریان محاکمه ۵۳ نفر وکیل مدافع محمد شورشیان، یکی از ۵۳ نفر بود. اما پس از شهریور ۱۳۲۰ وکالت رکن الدین مختاری، رئیس بدنام شهربانی رضا شاه را هم قبول کرد و دفاعیات او آن زمان طنین خاصی در جامعه ایران افکند. پس از شهریور بیست، جمعیتی به نام «باهاماد آزادگان» یا «پاکدینان» بنیاد نهاد که روزنامه پرچم سخنگوی آن بود.

کسروی یکم دیماه را «روزبه» نامیده بود و در این روز «جشن کتاب سوزان» در خانه خود بر پا میکرد. این کار را می توان یکی از بد آموزیهای کسروی تلقی کرد و به آن خرده گرفت. وی کتبی امثال رباعیات خیام، دیوان حافظ، گلستان و بوستان سعدی، مثنوی، حلیة المتقین، مفاتیح الجنان و غیره را به آتش می انداخت. جشن کتابسوزان با سخنرانی کسروی آغاز میشد. وی هر کتابی را که بر میداشت، قبل از آنکه به آتش بخاری خانه خود اندازد پیرامون مفاسد آن کتاب مطالبی بیان میداشت و

روشن گرداند... اگر در ایران تبلیغات کمونیستی بشود مسلمانان به عنوان آنکه مسلمان می باشند از گرویدن به آن خودداری نخواهند کرد... [روزی یکی] از سیاستبازان [می گفت: چون دولت شوروی دین را ممنوع گردانیده ما منظورمان آن است که با تثبیت اسلام از نفوذ سیاسی آن دولت در ایران بکاهیم...]. مراجعه کنید به «سرنوشت ایران چه خواهد شد» بقلم احمد کسروی]

آنگاه به شعله های گرم می سپرد. در این مراسم برخی از یاران او هم مطالبی در تأیید عقاید کسروی بیان میکردند. طبیعی بود که ادیبان بر او خرده گیرند و ملایان شایع ساخته بودند که وی در این مراسم قرآن میسوزاند. باهماد آزادگان يك محفل خصوصی نبود. در سراسر ایران شعباتی داشت که از همه قشرها و طبقات جامعه ایران در آن شرکت میکردند و کسروی را پیشوای خود می دانستند. پس طبیعی بود که ملایان در چهره استخوانی و با عزم او دشمن خود را بیابند.

بیاییم مفتون و شیفته افکار، شخصیت، هشدارهای دوست داشتنی و پیشگوییهای اتفاق افتاده او نگردیم و بر قضیه کتابسوزی، هنر و ادبیات و یا برخی از عقاید او را در باره زنان و یا از بین بردن تنوع عقاید را هر چند که بظاهر مخالف عقاید عامه باشد، صحه نگذاریم. عقاید مذهبی و سیاسی دیگران را احترام گزاریم و در فضای انسانی به نقد تفکرات خود و دیگران مشغول گردیم ...

با این همه «شاهنشاه جوان ایران» را ملامت نکنیم، هر چند که به قول کسروی «اعلیحضرت درس خوانده اند و اروپا دیده اند و از همه چیز آگاهند.» حد اقل این واقعیت را بپذیریم که در این دوران محمد رضا شاه جوانی ۲۵ ساله بود و تجربه زمامداری نداشت. این را می دانیم که محمد رضا شاه، تا کودتای ۲۸ مرداد دخالت چندانی در انتخاب نخست وزیران نداشت و دولتهای پس از شهریور بیست تا ۲۸ مرداد ۳۲ از استقلال فراوانی برخوردار بودند.

حسن نیت را به کناری گذاریم، زیرا محمد رضا شاه در رویدادهای پس از ۲۸ مرداد دیگر جوان بی تجربه ای نبود. شاه و همه رجال سیاسی و اجتماعی در آزاد گذاشتن دست روحانیت در پخش افکار واپسگرا و شرکت علنی و پنهانی آنان در «توطئه ها» و بازیهای سیاسی مقصر بودند بویژه مسئولیت شاه و رجال سیاسی منتخب او را نادیده نگیریم. زیرا دخالت روحانیون در امر سیاست را فراموش ننمائیم که چه اندازه این سیاست مخرب بوده و در آینده توانست تخت سلطنت وی را وسیله همان ملایان به زیر کشد...

ادامه در بخش دوم

درفش کاویانی



<https://derafsh-kaviyani.com/>
<https://the-derafsh-kaviyani.com/>